

عقیده و مذهب  
فی الفوائد و جواب سؤالات مستنی به رساله اسمیه

قصه یو خباثت اخط  
خواهد زد زمانه

از این کتاب  
بازده خط  
فخامند

فی خدای اطیع و کفر با عیال و بیاض و مبارک

باب جعفر الصادق عليه السلام وعلمه

اطهار علیہم السلام آریستہ نو و لغبات

عصر از کرسی زمین زیر آورده لاجواب

برده باغبانات و اگر امانت چست بنمود

میکشت و اگر جای باب بشریت گاه

ما خذوا نفسكم ما نريد والسلام على من اتبع الهدى

محرم الحرام ۹۹ ۱۲

نعلی و مرزا جعفر علی کریمانی بطبع رسیده

ویدانشین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي من علينا بمحمد وآله الأئمة المعصومين بالدلائل والبراهين بناجيت  
من مفلات  
سید المذاهب الباطلة بالصدق واليقين الصلوة والسلام على  
سید الانبياء والمرسلين محمد  
الحسن المهدى صاحب الزمان ص

ابن مسمی ولی الله استر ابادی که چون بن ذره بی مقدار در تاریخ سده ثمان و خمیسین و شصت و سه مائه متوجه  
مقطعه و بعد از طواف بیت الله الحرام و زیارت حضرت سید انام و ائمه معصومین علیهم صلوات الله  
الملك العلام مراجعت نمود بدار الخلافت و مشق رسید و بعضی مؤمنان با خود و شیعیان معتقد آن دیار می  
و مصاحبت نمود رساله حسنه را که در زمان بارون رشید با عالمان زمان و فضلاء محققین بحث نموده و  
حقیقت مذکور اهل البیت را بدلائل و براین عقلیه و نقلیه اثبات نموده و نزد سیدی که به شیعه و تورع مشهور بود یافته من اوله  
الی آخره مطالعه نموده و با تمام ستم علم آنرا گرفته و در قید کتاب در آورده و چون متوجه دیار عجم شد آن رساله کفنه  
شیعیان و مجتبان خاندان ساخته کیفیت مناظره و مباحثه حسنه را با اهل سنت جماعت بمسامع ارباب محبت و مودت  
میرسانیدم و چون رساله مذکور عربی بود و اکثر مجتبان خاندان را از آن خطی نبود و نیاز التماس عزیز می از مجتبان خاندان  
طبیعی و ظلمین حکایت حسنه را بفارسی ترجمه نمود و در عبارات طریق تکلف را مری می داشت تا کسی از خواص و عوام از خواندن  
و شنیدن و نوشتن آن محفوظ نماندند و بهرکت توجه حضرت امیر المومنین علیه السلام رساله مذکوره در اندک زمان  
اشتهار تمام یافته مقبول و مستحسن جمیع مجتبان خاندان گردیده همه کس را از روی شنیدن و خواندن و نوشتن رساله  
مذکوره می شد تا یکی از اعیان حضرت دارکان دولت قاهره تقرب می حکایت حسنه و مناظره او با مخالفان دین  
در مجلس بهشت امین حضرت شاه ملک سپاه شاه طهاسب صفوی الحسینی ناما رساله برانه تقرر نموده خاطر اشراف  
اقدس امیر تمام شنیدن حکایت حسنه شد و با حضار این بنده کترین اشارت فرمود و کیفیت مناظره حسنه را  
با آن استظهار نمود و این دره به مقدار رساله مذکوره را بنظر اشراف آن عظمی الله ذره آورده و با شکفته گردید المستعان

روایت میکند محقق فاضل و متقی کامل شیخ ابو الفتح با سینه صحیح که در روز کار بارون الرشید که از جمله جبار و عسید بود  
و پوسته طریق عداوت اهل الهیبت می بود و در ایام خلافت آنکس چندین ستمهاست بنی با شتم را بقتل رسانید و بسیاری از  
شیعیان اهل بیت را بجای سنگ خشت در دیوار گذاشت و قتل موسی بن جعفر علیهما السلام خنجر نمود و در  
دولت و ایام خلافت آنکس مروری بود باز کان با مال و نعمت فراوان و از شاهر بغداد در محبت اهل بیت  
شهرت تمام داشت و پوسته در ملازمت حضرت امام جعفر صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام بود و سر الطیب بنی جعفر  
بجا آوردی بعد از شهادت حضرت موسی کاظم علیه السلام از ظلم عدای دین و خوار ساختن اهل بیت و اسباب تمام از دست  
ی برفت و در ویشی روی بوی نهاد و هیچ چیز را نماند الا کتبی که در دیوار خنجریده بود و مکتب داده و در  
ده سال در حرم محترم جناب صادق علیه السلام تردد نمودی و در آنجا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را مشاهده نمودی و معارف یقینیه  
مشغول بودی و در حسن و ملاحظت نیز نظیر خود داشت و نام و نسب از چون مشقت فقر و فاقه برخواه بازگان  
اشتهاد یافت روزی با کینه خود اظهار شکایت نمود و گفت ای حسینه تو مرا بمنزل فرزندی و صراغی از تو کسی دیگر  
نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیدم که ترا بدین مرتبه رسانیدم و تو امروز با انواع فضائل و کمالات آراسته باید که  
از روی فراست چاره کار من بکنی که کار من از هجوم فقر و استیلاي مباحثیاج بر سواي کشیده حستیه گفت ای  
مهرار جان من فدای تو باد من بدولت تو بدین مرتبه رسیده ام من ز خرید تو ام و ترا بر من حق بسیار است و  
بشمار است اگر مصلحت باشد بخنی بجز سرانم خواجگفت اجابت اکبری ای حسینه گفت ای خواجگفت در آن  
که مرا پیش بارون الرشید بری و عرض نمایی و اظهار فروختن من کنی اگر از تبهایی من پرسد گوئی که صد نفر دنیا  
از ز خلیفتی اگر گوید که وی چه ندارد که انجین بهای کنی گوید که وی آن ندارد که اگر تمام علمای زمان حاضر شوند و علوم  
دینیه با وی بحث کنند بر همه فایز آید مغلوب و ملزم نگردد و خواج چون این حکایت بشنید گفت حاشا که من اینکار کنم  
که آن ظالم بعد از آنکه بر کیفیت فضیلت و حسن بودن و سیرت تو آگاه شود بهر طریق که باشد ترا از من بگیرد و من  
مفارقت تو صبر نخواهم کرد و مرا خرسندی نیست حسینه گفت ای خواج من ترس که بکرت الهیبت اظهار احترامات بسیار  
کنی و تو جدا نشو اندر و بر خیز و توکل کن بر خدا که در آنچه خیر است آنجان خواهد شد و در دنیا ب مبالغه تمام کرد و خواج بنا بر مبالغه  
بر خاست و بخدمت یحیی بن خالد برگی که وزیر بارون بود رفت و کیفیت احوال خود و کینه زاعرض کرد و یحیی گفت که برو  
و کینه را بیا و خواج چاره ازین واقعه خایف و حیران و متفکر و پریشان حسینه را بر دشته بخانه یحیی برد و چون یحیی  
و سیرت و فضیلت و بلاغت حسینه را بدید متعجب ماند و در ساعت متوجه دار الخلافه شد و قصه حسینه را بجز رسانید و بارون  
گفت تا حسینه را حاضر کردند چون حسینه در آمد شعری آنچند در مدح وی خواند چنانکه بارون را بسیار خوش آمد حکم کرد که  
خواج را حاضر شود بارون گفت که بهر کسی که خیر کند است و نام وی چیست خواج گفت که نام وی حسینه است و بهر کسی که خیر کند

مارون برآشت و گفت بچه واسطه اینقدر بسیار میکنی خواجه گفت از آنجهت که اگر جمیع علمای زمان تو حاضر  
 شوند در علم و مینویسند و سال شریعت را و منقطع او ملزم کرد و بفرمایم که ترا اگر سخن بزنند و کنیز مرا باشد خواجه  
 گفت اگر ملزم ویرا نوازند کرد و چکنی گفت بفرمایم که صد هزار دینار بپردازند و کنیز نیز ترا باشد خواجه  
 گفت ه تا یکبار دیگر با کنیز چکایت گویم مارون گفت مهلت و اوم خواجه به نزد کنیز آمد و  
 کیفیت حال را و بیگانه کنیز گفت خواجه اندوه دارد که از رکت حضرت رسالت پناه صلعم و المیه بیت اطهار  
 مغلوب و ملزم نگردد و بفرموده مارون شرط کرد بطریق که گذشت مارون بفرموده تا حسینه را حاضر کرد  
 حسینه بجلوس آمد و شرایط و کلامی تقدیم بفرموده مارون گفت ای حسینه چه مذهب داری و بکدام دین و آئینی گفت  
 بطریق دین مبین رسول خدا و آئین اویم گفت ای حسینه خلیفه و وصی رسول بعد از رسول خدا که بود حسینه گفت  
 ای خلیفه زمان بفرمای که علمای عصر را حلف کردند تا آنچه گفتنی باشد بگویم اگر کسی را در دین و مذهب من سختی باشد  
 جواب وی بطریق معقول گویی از منزه تعالی مارون دریافت که وی بطریق اهل بیت است و زیر خود بجای  
 طلبه و گفت این کنیز بطریق و مذهب ما نیست بفرمای که ویرا بکشند بجای گفت که وی دعوی بزرگ کرده اگر خواجه  
 از علمای مغلوب و ملزم شود و حقیقت مذهب خود نتواند کرد و صدق دعوی و بی ظلم نگردد ویرا بقتل بیاورند  
 یا قبح وجود و اگر خواجه علما از وی مغلوب و ملزم شوند در نصیحت رعایت وی بر ذمت است خلیفه زمان لازم کرد  
 چرا که کنیز کی بر جمله علما و فضلا فائق آید کشتن وی لایق نبود مارون را خوش آمد و بفرموده چند بده افتاد بفرمود  
 تا علمای بغداد را حاضر کردند و راس و رئیس فضلا در آن ایام ابو یوسف بود و شافعی نیز بود و بغداد و ویران شافعی  
 و ابو یوسف قاضی بغداد عدالت تمام بود جمله حاضر کردند حسینه برقع بر روی کشید و برابر ایشان نشست  
 و از مذهب وی سوال کردند حسینه اظهار مذهب اهل البیت علیهم السلام نموده اصلا اندیشه نکرد و ایشان مباحثه و  
 بطریق می نمود که هیچکدام اجماع جواب و بیاری خطاب نمود و بیان نصیرات و تاویلات قرآنی و احادیث صحیح  
 سنوعی میکرد که مارون متغیر شده متحیر مانده بود فرمود که از اعراب بدو شخصی را حاضر کردند و فرمان نوشت در آن  
 ساعت او را به بصره فرستادند که ابراهیم بن خالد عوفی که اعلم علمای بصره بود و در علم کلام و فقه و تفسیر و اخبار ابراهیم  
 بود و در آن زمان چهار صد کس از علما و فقها در بصره در آن اماره حاضر نشدند چون فرمان حوالی بصره رسید ابراهیم  
 خالد را بر پا قدم سوار کرده بدعا خلافت بغداد فرستاد و چون ابراهیم نزد مارون رسید گفت که تا مجلس بیاید حسینه و جمیع علمای بغداد  
 را حاضر کردند و ارکان دولت و مذاکره که جمیع اکابر و اهل بی و ارباب مناصب بدعا خلافت حاضر شوند که امر روز  
 ساخته خواهد بود مارون گفت که از برای ابراهیم کرسی زرین بنهادند تا بر آنجا نشیند و شرایط پیشش بجا آورد بفرموده  
 حاضر کردند و بجای بندها نشاندند حسینه نصیحت طلبیده پیش آمد و دعا مارون بجا آورد و حاجای غایب گشت

بعد از ابراهيم است و ابراهيم از روی گمراهی گشته بود که مارون بجانب حسنه نظر کرده گوشه چشم میاخذ و مجاز  
اشارت نمود حسنه از کمال و معرفت و ریاضت و انصاف متوجه ابراهيم شده گفت ای ابراهيم نوی که صدقه کتاب از  
تو در میان مردم معروف و مشهور است و خود را وارث علم حضرت رسول امده میدانی و تا آخر ممکن عبادت علی بن  
ابطالب علیه السلام ابراهيم آشفست و گفت ای سلیطه با من سخن میگوئی روی بجانب مجلس کرده گفت خلیل کوی  
سازنده کرون چه صورت بند و این موجب تحقاف من میشود یعنی هر یکی در برابر روی می ایستاده بود و بخند  
و گفت ای خداوند کلام ابراهيم که انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال یعنی آنچه میگوید را نگاه کن نه به کسی که میگوید  
ای ابراهيم این سخن از اهل فضل بعد می نماید حسنه گفت ای ابراهيم بنوفس است و این زبان ترا کسی از کوی  
زین بر می آرد و شروع نمود در مجادله ابراهيم گفت سبقت از ما دور آمده ام من سوال خاتم  
کرد ابراهيم دانسته بود که حسنه میخواهد که حقیقت مذاب اهل بیت و حقیقت آن بر مارون ظاهر گردد حسنه  
سبقت دوم پرس هر چه خواهی ابراهيم سوال میکرد حسنه جوابهای فصیح بر وجه حسن میگفت تا آنکه شد  
مسئله ابراهيم را جواب داد اعتراضات و ایرادها کرده الزام می نمود چنانچه مارون و جمیع ارکان دولت  
و علما و فضلا از مخالف و موافق بر صورت و سیرت تقریر پاکیزه او حیران مانده و محبت او در جمیع دلها  
نمکین شده بود حسنه گفت ای ابراهيم مناظره دراز کشید میترسم که سبب ملالت خلیفه زمان شود اگر فرصت  
باشد من نیز سوال کنم ابراهيم گفت مسئله دیگری پرس اگر جواب کوئی ساکت شوم حسنه گفت پرس  
هر چه خواهی ابراهيم گفت چگونه بعد از حضرت رسالت خلیفه و قائم مقام و حق که بود گفت آنکه او را ابراهیم بن  
نور ابراهيم گفت سابق الاسلام که بود حسنه گفت آنکه دو اهاد و ابن عم و برادرش بود مارون ازین سخن  
و متغیر شد چون ابراهيم مارون را متغیر دید در بحث دلیر شده گفت ای حسنه چه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام  
من میگویم که ابو بکر سابق الاسلام است از برای آنکه چون پیغمبر دعوت نمود ابو بکر چهل ساله بود و علی که بود  
ایمان و طاعت و کفر و معصیت او را اعتبار نمود حسنه گفت اگر من ثابت کنم که ایمان و طاعت طفل اعتبار  
است و که درک مستحق ثواب و عقاب است تو اقرار میکنی با ما است و وصایای این امام ابراهيم گفت اگر  
بجست و دلیل کوئی بی حسنه گفت چگونه میفرمائی را که صریح واقع شده در حق خضر و موسی علیه السلام و آن  
که خضر و ابراهیم است و قرآن بیان ناطق است فانطلقا اذ الفیاهما قفلا قال قتلت نفسا ذکیرة بغیر  
نفس لقد جئت شیهان کذا بعد از آنکه موسی علیه السلام بر روی اعراض گردید سبب قتل کودک خضر  
در جواب وی گفت و صریح واقع شده که و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرفقوا  
طغیاناً و کفرآی ابراهيم بفرمای که کشتن آن طفل با استحقاق بود یا خضر ظالم بود اگر کوئی که خضر ظالم بود شاید که ظالم

در این میان  
در این میان  
در این میان

است ابراهیم در زیر آفتاب گفت ای ابراهیم چرا جواب نمی گویی در زیر آفتاب و عفت و راستی کرده ای  
 ابراهیم بدین خدای که خالق و مالک است است بگو که این نقل روایت می نمودم که در نظر تو رسید و از اصحاب  
 این حدیث شنید و یازده از جمیع علما که حاضر اند شهادت می طلبم ابراهیم گفت بگو حدیثی که شنیده است  
 بخاتم النبیین و از ابو حنیفه حدیثی که گفته اند شسته بودیم نزد رسول خدا که سلمان فارسی در آمد و ابو ذر غفاری و  
 مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و خدیجه بن الیمان و الیهیم التمیمی و ابو طفیل عامر بن و اله با وی بود  
 خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد او آمدند و امر اندوه و طالت بر ایشان ظاهر بود گفت ای  
 یاکم ما بعضی حکایات می گویم که از جمیع علمای مدین در حق برادر و این علم بود که از آن دو بگین می گویم رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود که چه می گویند در حق برادر علی بن ابی طالب گفت نمی گویند که چه فضیلت است صاحب شما علی را بر دیگران در حقیقت سلام  
 کردی در آن حال طفل بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من شمار بیرون می آورم ازین اندوه چنانچه در حقش شود و لها شای  
 و آمد بان خدای که مرا برستی بخلیقان فرستاده باشا حکایتی گویم که خدا میفرماید مرا خیر و او است از آن و شاید که شما در کتابها  
 بشنید خوانده و دیده باشید که در من ابراهیم خلیل را که زیاده از آن ملک عاصی طاعی نمود چون در آن حال در بر مادرش  
 نزار و در میان پارس نهاد و در کنار جوی آب روان در حالتی که آفتاب فرو می شد چون بر آنجا آمد است ابراهیم علیه السلام  
 و دست بر سر روی چمن مالید و دست بر سر روی چمن مالید و کلمه توحید بر زبان جاری می نمود و آنکه جاریه برگرفت و خوش  
 بدان پاک می کرد و چون مادرش آنحال بدید بغایت ترسید چنانکه خداوند تعالی در قرآن مجید می فرماید که و کذالک تعرضنا  
 فلکون السماء و الارض لیکن من الموقنین فلما حوّل علیه اللیل را که کوبا قال هدها من فیما اقل قال لا احب فیها  
 آسمانها و زمین و تاباند زنی انگشتان پس چون در آمد برو شب و بدستاره و خشنه گفت این است بروردگار من تا الی  
 ما تا آنجا که گفت ای نبی تا نشر کن ای یارایان بدانید که موسی بن عمران که فرعون در طلب آن بود و شکم زنان باردار را  
 می شکافت و اطفال را می کشت تا موسی شسته شود چون مادرش موسی را بزد و ساعت مادرش گفت که ای مادر را نبوی نبوی  
 دریا انداز مادرش از سخن گفتن او ترسید و گفت می ترسم ای سپهر که در دریا غرق شوی مگر آنکه گویی موسی گفت ای مادر من ترس خدا  
 مرا نگاه دارد و باز سلامت نورساند مادرش و برادر را نبوی نهاده در آب انداخت آب و بر آب گذارده برود اما آنکه خدا می  
 و بر سلامت مادرش رسانید و خدا میفرماید و برادر از آنحال می فرمود که و تصنع علی عینی ان تمشی لحنک فتقول هل  
 ادکیر علی من یکفله فارجع الی امک کی تفرغ عینها و لا تحزن الی آخر الآیه و میفرماید که خداوند جل و علی در حق عیسی  
 فرمود که فناد بها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سرّاً تا آنجا که گفت نسیاً منسیاً یعنی با مادر خویش سخن  
 گفت در آنحال که مادرش بدو اشارت کرد که فاشا ت الیه قالوا کیف تکلم من کان فی المهد صبیّاً قال انی عبد الله  
 فانی لکذاب و جعلت نبیاً و جعلت منیاً و کالینما کنت اوصانی بالصلاة و الزکوة فکما دمت حبیباً

این حدیث در کتابهای معتبره است و از ائمه اهل بیت است

یعنی خدا جل و علی ویرا در آن طفولیت کتاب و نبوت ارزانی داشت و در آن حال ویرا وصیت کرد باقامت  
صلوات و دادن زکوات و دوی مکرر و زه نمود که سخن گفت و شما نیز بخوانید که خدا اقبال بیافرید مرا و علی را از نور  
و ادر صلب آدم بودیم و خدا تعالی را تسبیح میکنیم آنکه ما را نقل کرد این اصحاب طاهره با حجام زاکیه خواجه  
براهمی شدند در شبها و شکها در هر عهدی عصری تا آنکه بعد المطلب رسیدیم و نورهای مابرونوی بدین  
طاهره آنکه آن نور بدو نیده شده یکمین بعد از انتقال شد و یکمین با بوطالب شد و در هر عهدی هرگاه که در  
مرگمان شبستندی نورهای مابرونوی شان ظاهر بودند تا آنکه بشکوه دراز آمدند و در پیشگاه دوست  
من جبرئیل فرود آمد در وقتیکه علی علیه السلام از مادر متولد شد و گفت یا حبیب یا حبیب یا حبیب یا حبیب یا حبیب یا حبیب  
و بهنیت می دید ترا بولادت برادر تو علی ابن ابیطالب علیه السلام و میگوید از آن وقت ظاهر شدن  
نبوت است و آبشار کردن وحی تو که ترا موبد کردند و من به برادر تو و وزیر تو و خنای تو و خلیفه تو و فرزند تو  
گرد و نسل تو بوی باقی ماند چون علی علیه السلام متولد شد مادرش و برادرش و دستهای من نهاد و من و برادر  
و امن خود نهادم علی علیه السلام انگشت دست بر گوش خود نهاد و بر نساکت من اقرار کرد و گفت بخوانم  
یا رسول الله گفتم بخوان بدان خدا کی جان من بفرمان او است که علی ابتدا کرد بصفحه که خدا بخالی با دم فرستاده بود  
و پیشه با آن قیام نموده برخواند از اول تا آخر چنانکه اگر سیت علی السلام حاضر بودی که قرار کردی که علی حاضر  
از ایشان است بعد از تو است موسی بر خواند و جبرئیل عیسی علیه السلام بر خواند آنکه زبور داود علیه السلام بر خواند  
چنانکه اگر صاحب کتاب حاضر بودی انصاف دادی آنکه از فرقان که خداوند جل و جلاله برین فرستاده بر خواند  
همچنانکه من حافظ ام علی نیز حافظ است آنکه با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم بجزای که انبیا و اوصیا بر این سخن  
گویند با یکدیگر کردیم آنکه علی بحال طفولیت شد و من و برادرش و دوی فاطمه بنت اسد و اوم ای باران من مدینه  
شما بسبب کفار دشمنان چرا اند و بکین مستقیم و اقوال اهل شک و ترکه را چه اعتبار بود و بدانند که من فاضلترین  
جمع انبیا و رسول و وصی من فاضلترین جمیع اوصیا است آنکه سلمان فارسی و باقی اصحاب خوشدل و خندان بر این  
جایستند و صلوات بر رسول خدا فرستادند و می گفتند که محسن القابزون رسولی صلی الله علیه و سلم فرمود و او  
که شما میسرنگازان و بهشت از برای شما آفریده اند و درخ از برای دشمنان شما و دشمنان صفت شما  
چون حسنه سخن از اینجا رسانند بارون و اکثر علما بگریستند و ابراهیم قدرت لفظ ندون مذاشت آنکه حسنه  
ای علمای زمان و ای شافع و ای فلان و فلان سخن خداوندی می دانند و میگویند و بهت بگویند که این سخن روایت  
روم صحیح است و بنظر شما رسیده یا نه اکثر علما که حاضر بودند گفتند ای حسنه این حدیث از ان قبیل است  
یسی انما طاعتی تواند کرد حسنه گفت ای ابراهیم معترف هستی با فضیلت منم از سایر انبیا گفت نعم حسنه ای ابراهیم

قابل مسمی بر آنکه خداوند تعالی علی نفس رسول صلی الله علیه و آله وسلم خوانده در قرآن مجید آنجا که گفت  
 تو کما و انذع ابناؤنا و ابناؤکم و نساءکم و نساءکم و انفسکم و انفسکم ثم بندها فنجعل الله الله علی الکاذبین  
 اگر درین آیت سخن درازی مکن و در حضور جمیع مفسرین و محدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم گفت هاشما که من کار  
 را بر آن را سر بسته گفت ای دشمن دین و ای معاند خاندان طیبین الطاهرین بعد از آنکه بقرآن و حدیث قایل شد  
 بر آنکه علی نفس رسول است و برادر پستی و رسول افضل انبیاء و رسل است پس چرا اعتبار میکنی که علی علیه السلام  
 سابق الاسلام است و خود بخود می شوی که او افضل موضوع است چون ابراهیم که جد بزرگوار او بود و موسی و عیسی  
 علیه السلام در حال ولادت بمحمد بودند و ایمان آوردند بخدا پس چرا رو اندازی که علی علیه السلام برادر رسول  
 بود و ابن عمش و دین رسول صلی الله علیه و آله وسلم و خدا ویرا نفس رسول خواند و چندین آیات قرآنی در حق او  
 نازل شد و خداوند تعالی و بر ابراهیم ولی خواند و رسول صلی الله علیه و آله و آله بکفرت وی در حق خدق  
 بر او طاعت جن و انس کرده و ناقص حدیث شمانده و این حدیث نیز در طریق شما وارد است و در کتب شما مذکور  
 است که من اراد ان بنظر الی آدم فی عله الی نوح فی تقویه الی ابراهیم و فی حکمه الی موسی فی هدیه الی  
 عیسی فی عبادته فلیطیر الی علی ابن ابی طالب چون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم او را بجنبه نمیداد و لوالعزم بر او  
 و زعم شما در طریق اهل البیت و فی فاضله است از هر یک از انبیاء و رسل و بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم افضل  
 عالمیان است پس چرا مضایقه میکنی در آنکه ایمان طفل مقبره نسبت معترف نمی شوی بر سبقت احوال علی علیه  
 و در آنکه در طفولیت امامت یافت و وصی رسول و حافظ صحف تورات و انجیل و فرقان بود و جمیع اهل  
 اسلام متفق اند که علی کم الشیر که با الله طرفه عین و ابی بکر بعد از چهل سال ترک عبودیت لات و عزری کرده بزرگوار  
 اسلام ظاهر کرده و هرگز بحسب اعتقاد موافق نشد و در جمیع اوقات مخالفت خدا و رسول کرده طریق غناد می نمود  
 و گفت گوشت و پوست و خون وی آمیخته و پرورده بخمر و لجم خربری بود و با وجود این قبایح و ایراد منافی  
 و اعتبار ایمان وی کنی و معصومان همانند آن را که خدا تعالی بر عصمت و طهارت ایشان گواهی داده  
 ایمان وی اعتبار میکنی نهی بغض و عداوت که شما را است بخاندان طیبین الطاهرین ابراهیم بن خاله محمد  
 قولنج مبتلا گشته سر در زیر افکنده گفت ازین مسئله در گذشته اما چه بسکوی در حق عباس و علی که ایشان  
 با یکدیگر منازعت کردند سبب میراث پیغمبر کی دعوی کردند که حق منسوب و بدواری پیش ابی بکر رفت  
 چون دو خصم حاکم شوند کی بر حق بود و دیگر بر باطل و عرض از پرسیدن این مسئله آن بود که اگر حجت  
 گوید که عباس بر باطل بود و بیکم گشته شدن او باشد بحجت آنکه با و عباسی بود و اگر گوید علی بر باطل  
 است ابطال مزبب خود کرده باشد حجت گفت ای ابراهیم این سوال ترا از قرآن مجید جواب حاصل شد

ابراهیم گفت آن کدام است گفت آنجا که حق تعالی با محمد خطاب کرده و هل اتیک بؤا الخصم از تهو المجر  
 اند و خلوا علی او و دفعوا عنهم و قالوا لا تخف خصمان یعنی بعضنا علی بعض فاجم بیننا بالحق و لا تشطط  
 و اهدنا الی سواء الصراط هذا یعنی له تسع تسعون نجمة و لی نجمة واحدة فقال کفلیها و عزونی فی الخطی  
 و تفسیر آمده که آن دو خصم کی جبرئیل بود و میکائیل و حاکم و او ای ابراهیم بفرمائی تا کدام بر حق بود و کدام  
 جبرئیل یا میکائیل یا هر دو بر باطل بودند ابراهیم گفت که جبرئیل و میکائیل هر دو بر حق بودند و هر دو را و در بود  
 برای تنبیه پیش وی آمده بودند حسنه گفت الله اکبر پس علی و عباس هر دو بر حق بودند و هر دو را می گفتم  
 برای تنبیه پیش وی آمده بودند و میراث را بهمانه ساخته که میراث مرث که این نعمه برادر و داماد و وصی منم  
 و قره العین او در خانه من است و حسن و حسین که سیدان جوانان بهشت اند و فاطمه که زینب و نفوس رسول حکایت  
 انفسنا و انفسکم منم عباس گفت که میراث مرث که عم منم چون ابی کریم حکایت شنید گفت و شد که از غیر  
 شنیدم که فرمود علی و وصی و وارثی و قاضی دینی چون عباس این سخن از ابی کریم شنید بی طاقت شده گفت  
 ای ابی کریم چون این سخن از غیر صلح شدی چرا اختلاف نشستی و حق علی را نیاوردی و می مخالفت قول  
 رسول خدا کردی چون ابی کریم شنید گفت که ایشان برای الزام وی آمده اند و میراث را بهمانه ساخته گفت شما  
 بمن از عت من آمدند و اعتراض نموده از مجلس برخاست و رفت ابراهیم چون این حکایت شنید گفت از من مسئله  
 در گذشتم اکنون بگو که عباس فاضلتر بود یا علی حسنه گفت تو بگو که بهره فاضل بود یا محمد توجه در میان است و  
 علی افتاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی بود که پیروی عتی داشت و اگر علی فاضلتر بود فخر عباس بود که پیروی عتی داشت  
 چون بارون رشید فضاحت و ملاغت حسنه را بدید و متحیر مانده روی بابر ابراهیم کرده گفت که حیف از آن علوم  
 که باست پس حسنه گفت شما دو مسئله در جواب بفرم اگر فرماید من نیز مسئله بهرم اگر جواب گوید  
 که منم گردم بارون گفت پس از هر دو خواهی حسنه گفت ای ابراهیم چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت وصی تعیین کرد یا  
 بر ابراهیم گفت نکرد حسنه گفت خطا کرد یا صواب آنچه خلفا در سقیفه بنی صاعده خطا کردند یا صواب پیغمبر را خطا نیست  
 میکنی یا اصحاب را ابراهیم فروماند از آنچه که اگر میگفت که پیغمبر خطا کرد نقصان شرع و دین بود و اگر می گفت که خطا  
 خطا کردند عامی حسنه ثابت می شد و بطلان مذہب او و کیم شدن نیز بود باندش فرو رفت و در جمیع  
 خلافت ثابت شد که ابراهیم عاجز شده و در مقام اضطراب است خلافت بکیا بخندید و سرزنشها کردند که  
 چنین عالم فاضلی از کسب می عاجز شد بارون چون ابراهیم را مضطرب یافت روی بوزیر خود کرده گفت که  
 شنیده ام که مانی در علمای بغداد و بعضی از علمای بنی هاشم و فقهای حله در مسئله قضا و قدر و افعال عباد و انبیا  
 منازعت بود از ابراهیم سوال کن که چه بگوید و بارون پرسید در آن مسئله متردد بود و چه علمای اهل سنت و اهل باطن می دانند

الطینان او حاصل نمیشد و غرض او آن بود که بمید که حسین در آن سئله چه میگوید بجهی بنا بر اشارت مارون از  
 ابراهیم سوال کرد که چه میگوید در باب خبر و شر و نفع و ضرر که از سینه کان صادر میشود و تو پیشان عاید می کردی  
 و معاصی و کفر و ظلم ایشان را استناد به الله تعالی میکنی یا بقضا و قدر او یا بنده را فعلی و اختیار میستی چنانچه  
 اعتقاد دینی با کسب و اتباع ایشان است مطیع سخن ثواب و عاصی سخن عقاب هست یا نه ابراهیم گفت اعتقاد ما  
 درین سئله چنان است که نفع و ضرر و خبر و شر بقضا و قدر خداوند است بپدا کنند آدم و ابلیس و قابیل و نوح  
 ابلیس او است و پیداکند عذاب و آتش و بهشت و دوزخ حیات و ممات صحت و مرض و کفر و طاعت و عصیان  
 او است و مبدع محبت و ابراهیم <sup>و عداوت</sup> عمرو و موسی و فرعون و مارون و هارون و محمد و ابوجهل و کافران و مسلمانان  
 و هر بقضا و قدر او است از خبر و شر و نفع و ضرر بقضا و قدر او است بی ضاحون حسینه این مهلات را بنده بی طاقت  
 شد گفت ای ابراهیم از خدا شرم نداری که این کفر و زندقه را بر خود و بر جمیع مسلمانان روا می داری و از بر این بی  
 و حجت و دلیل منیائی مباد که الزام تو و آنها که قبل از تو بر این اعتقاد بودند با سهیل و جوده میسر است اول آنکه گفتی  
 که شر و عصیان و کفر و فسق بقضا و قدر او است فاما بی ضاحی او نیست بپدا کند درین سخن دو محل محال ثابت می کنی بر  
 آنکه چون کسی حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و یکره ایمان است و ریاء و تمسک و ذات مقدس با ریتعالی از صفات  
 منزله است بدان ای ابراهیم این سخن با این جهت وضع کرده اند آنها می که قبل از تو بر این اعتقاد بوده اند شاید که  
 برین جهت و برین سخن کفر و زندقه را از خود و از مقتضایان خود رفع کنند بپدا کند اعتقاد شما آن است که شر و عصیان  
 و کفر و فسق جمله بقضا و قدر و رضای خداست و خود بهم ازین شرمند اند ابراهیم گفت حسینه مگر اقرار بکلام خدا ندارد  
 حسینه گفت و الله که اقرار بکلام خدا دارم و تفسیر کلام و مشکلات و تأویلات آنرا گرفته ام از کسانی که قرآن  
 در حق ایشان و جد بزرگوار ایشان نازل شده ابراهیم گفت ای حسینه چه گوئی خوار که قل کل من عند الله  
 والله خالق کل شیء قدیر و همچنین در آیت دیگر میفرماید بفضله و بفضله من نیشانه و همچنین می فرماید  
 و لو شئنا لآتینا کل نفس هدی یا معنی این آیت اول آنکه هرگز نزد خدا بیغالی نیست و معنی دوم آنکه مگر  
 آنکه کسی که میخواهد و راه می نماید مگر را میخواهد معنی آیت سیوم آنکه اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنیم و همچنین میفرماید بختتم  
 الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی مهر نهاد خدا بر دلها و ایشان و بر گوش ایشان  
 و بر بینای ایشان پوشش است و غطائی که نوازند ایمان آورند از حسینه چگونگی در باب اینهمه آیات قرآنی و اعتقاد  
 کنی در احکام فرمائی حسینه گفت ای ابراهیم بختتم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة بدانکه اکثر  
 آیات قرآنی محمول و ماول است بر وجهی که مطابق و موافق قضایا عقل است و متناقض نگردد و آیات قرآنی  
 متفاوت نگردد آنجا که فرمود قل کل من عند الله بدانکه چون بطایر این آیات حکم کنی لازم شود که جمیع کلمات را  
 خالقش

خالفش خدا باشد و این مذهب بدست بر آنکه در قرآن کل معنی بعضی آمده چنانکه در قصه ابراهیم علیه السلام  
تعالی جعل علی کل جبل منها بن جنة و این بر جمیع عقلا ثابت است که کوه الوعد و دریاوند و کوه قاف آنجا  
بنود و بنجین در قصه لم یصل من یکم من کل شیء و لهما عشر عظیم جمیع عقلا ثابت است که باو بخان و شلم و زروک بنود  
پس کل را معنی آن باشد که مرجع نقصان است ایهیت او کند از فعال حسن چون خلق آسمان و زمین و عرض  
کرسی و لوح و قلم و جن و انس و ملائکه و اصول و فروع و سایر نعمتها و اخلق او است و تبارک و تعالی با او و شرفش  
من خلق کفر و فعل فساد و دلالت و ظلم و معاصی و مانند آن دیگر آنکه فرمود فیض صلی الله علیه و آله و سلم  
معنی بسیار است و مرجع همه بدو معنی است یکی معنی ارشاد و بیان و دیگر معنی لطف و این هر دو معنی عام است جمله  
مکلفان را از مؤمنان و کافران و بدان ای ابراهیم که هر چه خداوند تعالی در حق مؤمنان کرده است از الطهارات و امان  
و ارسال سل و قدرت و فوت و تکلیف و عقل و نصیب اول در حق کافران نیز کرده است که اگر کرده باشد کافران را  
بر خدا نیکی محبت بود که تو مهر بر دل چشم و گوش و پاهای و مارا قیوت و قوت دیدن و شنیدن و دانستن و راه حق را از گمراهی  
و ضلالت و قرآن مجید بصریح میفرماید که لئلا یكون للناس علی الحججة بعد التوسل یعنی انبیا را برای آن کردند مردمان را  
بر ما حجت نباشد و حجت خدا را باشد چنانکه فرموده فلله الحججة البالغة بدان ای ابراهیم هر جا ذکر کرده است  
کرده است مقید به است مراد از آن بزیادتی الطهارات که واجب نباشد بر خدا یا نعمت و راه پیشگامانی را که از ایشان  
و معصیت در وجود آمده باشد اگر خواهی بقصص از سر گرفته ایشان در گذرد و راه پیشگامان را بهر بهشت فرستد  
بدان ای ابراهیم که ضلال را هم در معانی استعمال کرده اند معنی اصلی او ملاکت گفته اند و ضلال را چون خدا تعالی نسبت  
بمعنی ملاک و عذاب بود و فیض الله الظالمین یعنی عذاب و عتاب کند خدا تعالی ظالمان را  
از آن رو که ظالمان و کافران گمراه اند و اگر معنی ملاک و گمراهی ای ابراهیم که گمراه کردن و اندین تحصیل حاصل  
بودی و این محال است بدان ای ابراهیم معنی ملاک و گمراهی نسبت میکنی خداوند تعالی را بمعنی را با غیر خود و او را کرده است  
خاسته می فرماید لقد اضلکم جبلا کثیرا فلم تکنوا تعقلون هذجهم التي کنتم به توعدون یعنی شیطان  
گمراه کند از شما بسیاری و با فرعون نیز اسباب آورده که و اضل فرعون قومه و هلهذا یعنی گمراه کرد فرعون قوم  
خود را و راه شان نمود پس هرگاه خدا تعالی بندگان گمراه کرد و اندین اسباب را با غیر خود کردی ای ابراهیم این معنی  
که تو میکنی که خدا تعالی همه کافران را گمراه میکرد و اندین را دروغ است و این محض کفر بود و خدا تعالی میفرماید  
که انما یفتوی الکذب الذین لا یؤمنون پس بدانکه لازم بود تاویل نمودن آیهاتی را که در اینجا  
اضافت ضلال را به خداست فیض من یشاء و یهد من یشاء یعنی خدا را که خواهد که بخواهد چون  
لفظ را در وی اثری نباشد چون خدا تعالی بنده را بواسطه آزار بر کفر و عصیان خدا را ویران و خود گذارد

گوئی که اسلام آوردن و شهادت نمودن از بند و پستی که مدعا از آیت ختم الله علیهم  
 و علیٰ آلهم علی الصلوات است که اضافت محرم بر دل و کوس و پوششش بر جسم بخور و کربس بیل  
 یعنی ایشان که مقام کرده اند بر کفر منتهی است کسی اند که بوسی خدا بپای ایشان نمایی کرده تا منو است که ایمان آوردن و  
 و مصلحت طبع مانع نیست از ایمان که اگر مانع بودی خدا را بفرمودی که بل طبع الله علیهم بکفر و کفر و کفر  
 الا قلت لا اسی ابراهیم بنا بر اعتقاد و قول لازم می آید که دعوت انبیا فروع بودی و بر خدا لازم بودی که رسول  
 صلی الله علیه و آله و مسلم خود اعطاء نمودی که فلان و فلان را دعوت کن که ایشان ایمان نخوانند و در آن  
 که ایمان من ایشان بخورم و بر دلبها و کوشها ایشان بنهاده ام تا دعوت رسول غیب نباشد بدان ای ابراهیم  
 آن دایه است که حضرت پیور و کارمندان را کرده کافران را نیز کرده و قرآن مجید بدان ماطن است که انا هدیه  
 السبیل اما شاگردا کفر و کفر یعنی هر دو راه را راه نمودیم شاکر را که مؤمن است و کفر را که فرست چون خداست  
 چنین فرموده چون توان گفت که خدای عزوجل کافران را هدایت کرده بارون اگر چه بر طریق مخالف بود اما  
 درین مسئله اورا یقین حاصل شده بحث حسنه اورا بسیار خوش آمد ابراهیم گفت ای حسنه حکومتی در این  
 که ابراهیم علیه السلام با مشرکان گفت و در قرآن صریح وارد است که تعبد و ما نتخون والله خلقکم  
 و ما نعبدون یعنی می پسندیم چیزی که خود می ترسید و حال آنکه خدا تعالی کرده است شمار و عمل شمار حسنه  
 و گفت که و الله شمارا اعتقاد و قرآن نسبت ازین سبب تاویل موافق مدعای خود می کنی کلام الهی را ابراهیم  
 اکثر از سفیرین و ما بعین برانکه که ما می صد نیست و تقدیر کلام است که والله خلقکم و عملکم یعنی خدا تعالی  
 کرده شمار و عمل شمار حسنه گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول الله تعالی است که تعبد و ما نتخون  
 میا که نور آیت علامت و تعریف است یعنی می پسندیم آن چیزی را که خود بدست خود می ترسید و خدای آفریده است  
 شمار و آنچه شما می ترسید از این جهت خوب را و اگر مراد آن بودی که فعل و عمل شمار خدای آفریده است این آیت عذر  
 کافران بودی و خدای عذر کفنی کافران را بدان عمل که میکردند و منافقند بودی حجت آنکه اول کلام علامت ایشان  
 بودی و آخر کلام عذر ایشان و جمیع بین النصیحتین شدی و مخوامی این آیت مقتضی آنست که ایشان بدست  
 بت تراش بودند و درین هیچ خلافی نیست خدا تعالی فرمود که شمار و آنچه شما می پسند از زبان و ضمام که خود می ترسید  
 خدا آفریده است بدانکه ما نتخون می تواند بود که موصوله باشد و می تواند بود که مکره موصوفه باشد و ما نتخون  
 موصوله است بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بر آنچه مراد شماست منافقند باشد و مکر آنکه حضرت با شما نسبت و اضافت  
 عمل ایشان کرد که اگر فعل خدا بودی نسبت اضافت آن به بنده مکرودی چون ضافت بنده کرد و فعل بنده باشد فعل خدا  
 بلکه عقلا و شرعا مفضل و نسبت او با شماست که خدا می خواهد که کافر محصیت کند و بخواند که کافر محصیت کند و بخواند  
 شمار

درین مسئله اورا یقین حاصل شده بحث حسنه اورا بسیار خوش آمد ابراهیم گفت ای حسنه حکومتی در این  
 که ابراهیم علیه السلام با مشرکان گفت و در قرآن صریح وارد است که تعبد و ما نتخون والله خلقکم  
 و ما نعبدون یعنی می پسندیم چیزی که خود می ترسید و حال آنکه خدا تعالی کرده است شمار و عمل شمار حسنه  
 و گفت که و الله شمارا اعتقاد و قرآن نسبت ازین سبب تاویل موافق مدعای خود می کنی کلام الهی را ابراهیم  
 اکثر از سفیرین و ما بعین برانکه که ما می صد نیست و تقدیر کلام است که والله خلقکم و عملکم یعنی خدا تعالی  
 کرده شمار و عمل شمار حسنه گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول الله تعالی است که تعبد و ما نتخون  
 میا که نور آیت علامت و تعریف است یعنی می پسندیم آن چیزی را که خود بدست خود می ترسید و خدای آفریده است  
 شمار و آنچه شما می ترسید از این جهت خوب را و اگر مراد آن بودی که فعل و عمل شمار خدای آفریده است این آیت عذر  
 کافران بودی و خدای عذر کفنی کافران را بدان عمل که میکردند و منافقند بودی حجت آنکه اول کلام علامت ایشان  
 بودی و آخر کلام عذر ایشان و جمیع بین النصیحتین شدی و مخوامی این آیت مقتضی آنست که ایشان بدست  
 بت تراش بودند و درین هیچ خلافی نیست خدا تعالی فرمود که شمار و آنچه شما می پسند از زبان و ضمام که خود می ترسید  
 خدا آفریده است بدانکه ما نتخون می تواند بود که موصوله باشد و می تواند بود که مکره موصوفه باشد و ما نتخون  
 موصوله است بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بر آنچه مراد شماست منافقند باشد و مکر آنکه حضرت با شما نسبت و اضافت  
 عمل ایشان کرد که اگر فعل خدا بودی نسبت اضافت آن به بنده مکرودی چون ضافت بنده کرد و فعل بنده باشد فعل خدا  
 بلکه عقلا و شرعا مفضل و نسبت او با شماست که خدا می خواهد که کافر محصیت کند و بخواند که کافر محصیت کند و بخواند  
 شمار

شاستلیم شباهت شنبه است چرا که الله تعالی را فاعلی قیام می دانند و کفر و معاصی و هر آنکه در عالم واقع شود  
 میگویند که بقضا و قدر است و از سخن شما لازم می آید که خدا ابتدا از همه ظالمان ظالمتر باشد چرا که عقاب  
 کافر را چنان کفری که خود در وقت بر کرده باشد چنان خداوند تعالی خلق کفر در کافر کرده باشد و در خلق قدرت  
 به ایمان نکرده باشد و بعد از آن او را عقوبت کند از برای کفری که خود در خلق کرده باشد و نقد بر فیهوده جان  
 باشد که بنده حبشی را عقوبت کند که چرا رنگ نوسبیه است باید که سفید بودی یا شخصی بلند قامت را که  
 کمر که چرا قامت تو بلند است یا اینی که کوتاه بودی و یا آنکه کودکی را دست به پا بزند و در آب اندازد چون  
 جامه اش تر شود او را از آب بیرون آورده بزند که چرا جامه تر گردیدی مثالی اینها ظاهر می شود برای بر اینهمه  
 کفر در کافر و خلق فسق در فاسق و خلق ظلم در ظالم پیدا کرده باشد انقطاع حجت اینها و الزام بر آن باشد از  
 برای آنکه چون بنی با کافر گوید که ایمان بیاور بخدا که مراد خداست که بر ادعوت کنم یا ایمان کافر در جواب بنی گوید که  
 خدا تعالی ترا فرستاده تا مرا با ایمان دلالت کنی باید که در من خلق کند ایمان را یا مرا قوت بخشد عطا کند و نمکینم  
 بد تا مرا ایمان بیاورد و مگر نه مرا چگونه تکلیف ایمان میکنی چون مرا قدرت نیست و در من خلق کفر کرده است  
 متکلم نیستیم بنی را حجت منقطع کرد و عاجز شده جواب نمافد ای بر اینهمه اگر کفر در کافر خدا تعالی خلق کرده باشد و باز  
 با ایمان تکلیف نماید تکلیف مالا بطلاق بود و این عقلا و شرعاً قبیح بود و این بدان ماند که گوید آدمی که طبران کن و در  
 و در قرآن مجید نیز واقع است که لا یكلف الله نفساً الا و سعه و در جای دیگر میفرماید که یویدا الله لیخفف عنکم  
 خلق الانسان ضعیفاً و نیز میفرماید که یویدا الله بکم الیسیر و بکم العسر و مثال این بسیار است ای بر اینهمه  
 نباشد که خدا تعالی کفر در کافر بیاورد و بگوید که کیف کفرون و خود خالق حق و باطل باشد و گوید کلم تلبسوت الحق  
 با باطل و ایشان را از خود دور کند و باز دارد و بگوید کلم تصدق عن حبیب الله ای بر اینهمه اگر خلق کفر  
 در کافر خدا تعالی کرده باشد لازم آید که کافر مطیع الله تعالی باشد از برای آنکه چون خدا خلق کفر در کافر کرده و از  
 کفر میخواهد آنچه مراد الله تعالی بود کرد پس مطیع بود و بنی عاصی بود بدین تقدیر از برای آنکه کافران را با ایمان  
 میکنند و از کفر منع می نماید و خدا تعالی خلق کفر در کافر کرده ایمان از وی خواهد پس بنی عاصی باشد بر نعم شما و کافر  
 مطیع ای بر اینهمه بنابر قول شما لازم می آید عدم رضا بقضا و قدر خدا از برای آنکه با جمیع رضا با کفر حرام است  
 و رضا بقضا و قدر خدا واجب پس اگر کفر بقضا و قدر خدا تعالی باشد پس واجب باشد بر ما رضا بکفر و این کفر  
 ای بر اینهمه این اعتقاد شما لازم می آید تعطیل حدود و قصاص و زجر شرعی بر معاصی از برای آنکه اگر زنا و لو  
 و زدی و شرب خمر و خون ناحق و جمیع معصیهها از قیود و طلبه و زجر و شطرنج و غیر اینها که واقع می شود مگر از  
 قضا و قدر خدا تعالی باشد پس جایز نباشد حاکم شرع را که زجر و منع کند فاعل این شباهت و از این شباهت



فرزند میبانی که بر پیکر او می درج و نرستی خون حسنه این گفت برون و بجای دولت بیکجا بنشیند و براسم  
 از خجالت برون خود را نضی شده بود و دیگر بار حسنه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد و فعل الهی باشد  
 صحیح نبود آنکه گوی خدا بیتی تعالی عفو و عفو در جیم است از برای آنکه عفو و عفو در جیم است بیتی که بنده گناه کرده باشد و بسبب  
 گناه مستحق عذاب شده باشد و عذاب نکند و بیا مژده و عفو کند پس چون گناه فعل بنده نباشد بلکه فعل خدا باشد  
 چگونه صحیح بود که گویند که خدا آمرزنده و عفو کننده و رحیم است ای ابراهیم حقیقت ایمان آن است که تخلف در سر  
 تخلف بتکرار و دلیل حاصل کند فیصل خوشی تا تحصیل آن در پناه مستحق روح و در آخرت مستحق ثواب شود پس اگر خدا  
 خواهد که بخیر در آورند و آفرینند و آفریند و اما خدا خواهد که بنده کسب خوشی و فعل خستیا و مؤمن و مطیع باشد و تا که  
 کفر و معاصی و اگر بنده با حصول آلت و قدرت و مکن ایمان اختیار نکند خدا ای انصافی نباشد ای ابراهیم اگر از فعل  
 عقلی زیاده برین فاعل چندین گویم که سامعین با طاعت شود و از دلایل نقلی از حدیث بنده فریقین نقل کرده اند و در طریق  
 شما نیز واقع است که عید بعد عمر و است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله که القدریه مجوس نه الا الله المصطفی المودعیم متواتر  
 و ان ما تو افلا تفعلوا علیهم و ان لقبتموهم فلا تسلموا علیهم قبل من هم یا رسول الله قال الذین یسلمون بالمعاصی  
 ثم یرجعون انهم من الله و کتبها علیهم یعنی قدریه مجوس است اند اگر یار شوند بر سرش ایشان مروید و اگر میرند باز یار  
 بر ایشان میکنند و اگر ملاقات کنند سلام بر ایشان نکنند جمعی از اصحاب پرسیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند  
 و ایشان کبسته آنحضرت فرمود که گفتم آنکه معاصی بعمل آورند و زعم ایشان آن باشد که عمل از خدا بیتی است خدا  
 آنرا در انزال نوشته که ایشان معصیت کنند چنین تقدیر فرموده و از عبد الله عباس روایت می کنند که استخوان  
 الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه لن یلق العبد رتبه یا عظم من الاشد اک با الله و ان یعمل معصیه ثم یرجع اثمها من  
 عز وجل یعنی ملاقات نماید پروردگار خود را بکنایه که آن اعظم بود از شر که بخدا و از آنکه معصیتی بعمل آید و او در پس کمان  
 که فعل معاصی از خدا بیتی است و ان النبی مالک عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیانی قوم یقولون بالمعاصی و یقولون  
 من عند الله فاذا رایتهم فکذبهم قال قلت فکذبهم و یحیی اجدی که از المصیب علیهم السلام منقول است بسیار  
 ای ابراهیم بواسطه جبهه است مادل که در قرآن است اینچه کفر و زندقه وضع نموده اید و چندین از آیات قرآنی که ضایع  
 در قرآن صریح فرموده و اسناد افعال شر بنده گان نموده غافل ابد از آنچه خدا بیتی است می کنند کسی اگر گفت  
 که اگر خدا بیتی خواستی که شرک نشویم بنشیندیم و شرک ما بخو است خدا است چنانچه می فرماید که یقول الذین انشرکوا کو  
 شاء الله کاشکنا و لا باءنا و لا حق منا من شرک یعنی نزدیک باشد که بگویند آنکه شرک نموده اند اگر خدا خواستی  
 شرمنی آوریم و نه پدران ما هیچ خبری گفت او خرام نسکزدیم ای ابراهیم اگر چه این است سرزنش کفار است بی محکمت  
 سرزنش شماست و شما با کفار شرک اید درین اعتقاد و دیگر فرموده که من یعمل سوء یحزنه و در جای دیگر

ی فرماید که ایوم تجزائی کل نفس بما کسبت و در جای دیگر میفرماید و لا یظلم ذلک احداً و همچنین میفرماید  
و ما ظلمناهم و لکن كانوا انفسهم <sup>یظلمون</sup> و در جای دیگر میفرماید و ان لیس للانسان الا ما سعى  
و دیگر میفرماید فویل للذین کفروا و در جای دیگر میفرماید و ادخل الجنة بما کنتم تعملون و در جای دیگر میفرماید  
که من جاء باحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسئنة فلا تجزى الا مثلهما و لا یظلمون  
و همچنین میفرماید که لها ما کسبت و لیهما ما اکسبت و دیگر میفرماید کل امرء بما کسبت رهینة و در جای دیگر میفرماید  
فسموة من عمل صالحا فلنفسه و من ساء فاعلمها و در جای دیگر میفرماید است که ان الله لا یظلم شیئاً ذرة  
و در جای دیگر میفرماید و کار تک بظلام للعبد و دیگر میفرماید و ما الله یبذل ظمما للعباد و همچنین  
تصریح فرموده که و لا یؤتی لعباده الکفر و این صریح تر فرموده که ما اصحابک من حسنة فمن الله و ما اصحابک  
من سئنة فمن <sup>نفسه</sup> یعنی هر چه بد بشما از حسنة آنرا از خداوند و آنچه بد بشما از سئنة آنرا از نفس شما  
و آنرا بعد از آنست که میگوید و قال ان و قرآن بسیار است حق تعالی حواله و اسناد معاصی و کفر و زیاده  
فرموده و شیطان گفت و لا غوینهم اجمعین اگر فاعل فعل خدا بودی جایز نبودی که بفعل خود  
را بگریزی و گفتی که و اعلمک لعنة الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم علیه السلام بودی گفت  
ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تعف لنا و تو حمانا لنکون من الخاسرین و اگر موسی علیه السلام بودی گفت  
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لى و اگر یونس علیه السلام بودی گفت کالاه انت سبحانک انی کنت من  
الظالمین ای ابراهیم علیه السلام تو به تنزیه و تقدیس الله تعالی کرده اند و اگر عصیان عاصی بودی  
تو به جراتی که دن ابراهیم محل یافته گفت ای حسنه تو ابطال منسوب خود نمودی چرا که با اعتقاد تو جمله  
اینها معصومند چون از ایشان حرم و معصیت واقع نشده چرا تو به استغفار نمودی بحسب برکتی بخندیدی  
ای ابراهیم مقدسه اول با اثبات نمودی و منع دلائل و حجج او کردی که حالاً شروع در عمت و عدم عصمت انبیا میکنی  
اگر خطای تو بحسب حسنه گفت ای ابراهیم این است نموانی ادبیت و دخل تو بی موقع است و برین مسئله خبر  
جواب خود نخواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب قضا و قدر بدان ای ابراهیم مشرکان قریش جمله جبری بودند  
چون اسلام ظاهر شد طریق جبری بر طرف شد بعد از وفات رسول خدا و مشبهات امیرالمومنین علیه السلام  
و همچنین رفتن معاویه و یزید و باقی بنی امیه علیهم السلام و زمان خود احبابان کردند در اسلام و جبریان  
تابع ایشان است و شما نیز متابعت ایشان میکنید روزی عمر خطاب در میان خطبه گفت که الایمى بااضللت  
و لا افضل لایمیت کبری حاضر بود فریاد کرد و گفت الله عدل ان یضل احد عمر گفت لو لا عهدک لفضرت  
و غنک و شما می گفت قرآن و حدیث کرده متابعت کلام او میکنید ای ابراهیم بخدا می گویند که رسول خدا  
والیست



[illegible]

ایشان کشته کردند و رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که انا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة یعنی هر روز  
 روزی هفتاد بار استغفار میکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را هیچ کسای نمیخورد و دیگر طاعت ایشان  
 او صفات است که طاعت بسیار خود را اندک دیند و ایضا ترک ادبی را و منسوب را گناه عظیم مینماید و جرم بزرگ بشناسند  
 اگر چه ایشان هیچ کسای در وجود نیامده باشد از برای تذلل و مسکنت خود را مجرم غاوی خوانند پس اعتراض ایشان  
 بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان دلیل نبود بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حسنه چون چنین است آدم  
 غاصی غاوی نشاید خواند و خدا تعالی میفرماید که **و عصی ادم ربّه فغوی** حسنه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر  
 آیات قرآنی بقول رسول خدا و الهیبت و صحاب کبار او ماقول است و بطایر حکم آن نتوان کرد بلکه عصیان محظرت  
 است و مخالفت چنانکه در واجبات باشد در منوبات نیز باشد و در آداب نیز باشد آنجا لغت منوبات و  
 آداب مستحی ملامت و عقاب نباشد و غوامض و آیت معنی گمراهی نباشد بلکه معنی جهت و بی پروا مانده است  
 یعنی مخالفت آن کرد که و بر آیه ترک آن فرمودیم از آداب آنچه بوسی داده بودیم بی بجهت ماند و بر اصابع گردید  
 در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت ای حسنه چون آدم و حوا مصیبت نکردند چرا ایشان را بر منته کرده اند  
 بیرون کردند و زمین فرستادند حسنه گفت ای ابراهیم آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود خدای تعالی فرماید  
**که انی جاعل فی الارض خلیفه و اگر آدم را از آخرت تناول نکردی ویرا از بهشت بیرون کردی و زمین فرستاد**  
**از برای خلافت زمین پس بیرون کردن وی از بهشت و بر منته کردن عقوبت و گناه نباشد زیرا که عقاب**  
**ربخی باشد که بغیری رسانند بر پیل استحقاق و امانت و بیرون کردن آدم علیه السلام را بر مصلحتی بود خدای تعالی**  
**و بخجوری را بر حسب مصلحتی میداند بر سبیل عذاب ابراهیم گفت ای حسنه چگونه در باب نوح علیه السلام**  
**که وی دعا کرد تا خدا تعالی قوم ویرا بپاک گرداند چون خدا تعالی قوم ویرا بپاک کرد و بغرق طوفان نوح ایشان**  
**شد از آن دعا کردن و با نصد سال بران دعا کردن می گریست بعد از گریه کردن بسیار نام و بر نوح کردند**  
**و پیش از آن نام وی عبد العلی بود حسنه چون این حکایت بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم بدان این حکایت**  
**بر خلاف قرآن است که می فرماید نوح قد جاد لقنّا فاکثرت بعد لقنّا و قوم او بعد از این به نصد سال عرق**  
**نام وی نوح بود کذب اولی است شما اما آنکه گفتی که نوح ایشان شد از دعا کردن از و حال بیرون نیست اولاً اگر**  
**قوم نوح مسلمان بودند و نوح دعا کرد تا ایشان عرق شد ماین خود کفر عظیم است که شیخ المسلمین دعا کند تا عالم**  
**طوفان گیرد و چنین هزار مسلمان بپاک شوند و اگر کافر بودند نشاید که نوح مذمت خود بر ملاکت دشمنان خدا و رسول**  
**و خدا تعالی میفرماید در حق او و آدم علیهما السلام که ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عیسی علی**  
**العالمین حسنه گفت ای ابراهیم حقیقت نیست این نوح فرخات ثابت نمی شود و من این محلات را بسیار شنیده ام و خود**

به آنکه فی سبب و اتباع ایشان بلکه آنهاست که قبل از ایشان تصدیق امر خلافت و امامت شده بودند و بطولم و قدری از ایشان  
از هیچ کس مستحق آن نبود و اکثر اوقات از ایشان ظلمها و ستمها و ظلمهای می آمد و بر سبیل دینی جابل و احکام  
فرقانی عاجز و غافل بودند و بعضی اوقات جنب امامت خلافت می کردند و باز قطع نماز کرده اظهار خبیثت می کردند  
و بعضی از اوقات سست و بیپوش امامت کردند و نماز صبح را می کردند و مثل این افعال که اگر جمیع قباچ ایشان را  
تعداد کنیم موجب طالت خلافت باشد چون بعضی از اهل البیت با جمعی اصحاب کبار که بصفت موصوف بودند و بعضی  
فضیلت و امامت می کردند و اکثر خلافت ایشان را سرزنش می نمودند از برای دفع امامت خود و بتابع خود اینهمه  
روزنه را بخدا و رسول نسبت کردند و جمیع اینها را که معصوم و مطهر اند هر یک را بعضی و ذلالتی و خطائی می شمردند  
و بطاهر قرآن عمل کرده بجهت تاویل فاسد حدیث وضع کردند و عقل را بمیزان تقل نهادند و جمیع آیات را بطریق  
احادیث موضوعه تعبیر می کردند و چون مردم بهارت دفع شبهه نمیشدند و طلب علم نمی کردند و تقلیدی می نمودند  
قناعت می کردند و قوت تیر نمیشدند میان طبع و هوا و میان عقل و رضای خدا و بعضی ترغیب جاه و جاه  
حکومت و اعتبار پنج روزه ثواب ابدی و عقاب سردی بنظر دنیا و روزی و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
بصدال یا دوست سال ذهاب وضع کردند و مقلدان بنادین و ملت بر نشو و نما نهادند و بر طریق انصاف و تتبع  
و طلب حق سعی نمودند و بدین قدر قناعت کردند که ناچار آباء و انا علی الله و اننا علی الله همیم و انما همیم  
ناحق تعالی در جواب ایشان و شما نیز می فرمایید که گفتیم و آباء که فی ضلال مبین و بعضی تعلیم معلم قناعت  
که و غدا از سرانضا تفحص حق نکردند که مذنب معلم دیگر چیست و چگونه می تواند موازنه کند میان اقوال و بنظر شافی و عقل کافی  
حق اختیار کنند و معجزا هر یکی دعوی انما الحق می کنند و تعالی کل حزب بما لای افرحون بدان ای ابراهیم که  
حق جز یکی نباشد از این مذاهب و دلیل بر این اشارت است از صاحب شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که  
ستغرق اشی علی الله و سبعین فرقه و احده منها ناجیه و الباقون فی النار یعنی من غیر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که  
باشد که امتان من ستغرق شوند بیفتاد و سه فرقه یکی ازین فرقه ناجی باشد و باقی در آتش و جمعی از اصحاب گفتند که یا  
رسول الله آن فرقه ناجیه که اند فرمود جمعی که بر آنچه من برانم و الهیبت من برانند و باشند و درین اثنا فرمود که مثل المصطفی  
کمثل سفینه نوح من ربک منهایم و من تخلف عنها غرق و بدان ای ابراهیم که جمیع امت صحت این دو حدیث متفقند و  
جمیع الهیبت و اصحاب رسول خدا معتزله بودند و حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی طایفه آن طایفه اند  
که بر رسول خدا و الهیبت او ندیدند و اگر در میان اصول معتقد ایشان میان جمیع مذاهب از هیچ فرقه از اینها  
در فرقه حزم می خوانند که که ناجی اند الا این طایفه که بر الهیبت اند علیهم السلام بدان ای ابراهیم که مرا از قتل و  
شعبا باکی نیست و خالفت نیستم و بجای پنج روزه قیدی ندارم و همیشه طلب شهادت از خدا می کنم

والم وصریح تر روشن تر بیان میکنم که برخلاف زمان ظاهر گردد که این که شما می گوید و بیشتر از شما می گفتند  
که حمله شقاوت و شقیان و کفر و فسق و خیر و شکر تقدیر و اراده الهی است و بنده را اختیار می نیست میخواند  
که اصلاح فایده اصحاب ضلالت که ظلم بر اهل بیت رسول الله کردند چون غضب امامت و خلافت و غضب فدا کردند و بنده  
و اگر حضرت سیده النساء و ائمه اصحاب کبار در هر دین جگر گوشه رسول خدا امام حسن علیه السلام و قتل شهادت  
اهل ایمنه امام حسین علیه السلام و اولاد و اخفاء و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن خیمه از اولاد رسول خدا و محاربت  
با بن عم و برادر و وصی رسول خدا و اخراج اهل بیت و غفاری و ائمه و عید اسیرین و سوزن معصوم و قتل عمار  
بن یاسر و چندین صحابه کبار و سنگین بنی در خانه کعبه انداختن و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان و قتل  
رسول صلعم کردن و چندین از اولاد و اخفاء رسول الله و قتل رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم و  
بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد و احصای آن فاضل است از نخبه اصحاب کبار و محبان و شیعه اهل بیت رسول  
مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که نیست ایان موصوف بود و نشان ملامت می بردند و بعضی بعضی و بعضی  
میفرمودند و بر افعال تسبیح ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده و تحریف از خدا و رسول و عذاب و محال اخروی می نمودند  
ایشان از برای دفع ملامت از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال و کردار شیخین و باقی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و  
تشییع اهل عالم بر افعال و سیره و کفر و جوع ایشان این معتقدات و بدعتها را وضع نمودند و گفتند که بنده فاعل  
خود نیست و حمله فعل الهی است و خدا اینچنین خواست اینچنین بقدر میکرده در ازل ازین سبب بنهاد معصیتها  
اینجا کردند و معصومان را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شما نیز پیروی ایشان نموده  
و می نمائید آن گروه را و اگر کسی گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط است بدلائل عقلی و نقلی و مقتضای  
خداست حضرت ابراهیم را گفت که من ترا امام مردمان گردانیده ام ابراهیم دعا کرد و گفت که از درستی من هر کلامی  
امامت باشد امام گردان الهی فرمود که لایزال عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامت است نظامین  
منبر پس الهی از امام تعقی ظلم نمود و ظلم بر او و قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر و مرکزین در ظلم از وی با  
مصدوم بود پس عصمت در امامت شرط بود و مقتضای این است که اگر ظالم عظیم متهم شود بکنند لایق منصب  
و مرتبه امامت نباشد اگر کسی بر این اعتقاد بود و بر افاضی خوانید و قتل وی واجب دینیه و پیروی معصیتها نیست  
و خود را پیروی سنت بنده و اسم حسنی اشتهار داده اند و جمیع انبیاء در مقام و درجه فساد و فجاری آید و اگر کسی  
بر این اعتقاد نبود و کفر و فسق می کند چون حسنه را آتش محبت مشتعل شده بود و میرسد فضاوت و بلاغت نشسته  
لا یقطع در خدمت محسنان بی دین و عصمت و طهارت اهل البیت رسول خدا صلی الله علیه  
و آله وسلم اقامت و دلیل می نمود و بارون و تباع او را لرزه بر اجساد و جلیح افتاده

والم وصریح تر روشن تر بیان میکنم که برخلاف زمان ظاهر گردد که این که شما می گوید و بیشتر از شما می گفتند  
که حمله شقاوت و شقیان و کفر و فسق و خیر و شکر تقدیر و اراده الهی است و بنده را اختیار می نیست میخواند  
که اصلاح فایده اصحاب ضلالت که ظلم بر اهل بیت رسول الله کردند چون غضب امامت و خلافت و غضب فدا کردند و بنده  
و اگر حضرت سیده النساء و ائمه اصحاب کبار در هر دین جگر گوشه رسول خدا امام حسن علیه السلام و قتل شهادت  
اهل ایمنه امام حسین علیه السلام و اولاد و اخفاء و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن خیمه از اولاد رسول خدا و محاربت  
با بن عم و برادر و وصی رسول خدا و اخراج اهل بیت و غفاری و ائمه و عید اسیرین و سوزن معصوم و قتل عمار  
بن یاسر و چندین صحابه کبار و سنگین بنی در خانه کعبه انداختن و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان و قتل  
رسول صلعم کردن و چندین از اولاد و اخفاء رسول الله و قتل رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم و  
بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد و احصای آن فاضل است از نخبه اصحاب کبار و محبان و شیعه اهل بیت رسول  
مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که نیست ایان موصوف بود و نشان ملامت می بردند و بعضی بعضی و بعضی  
میفرمودند و بر افعال تسبیح ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده و تحریف از خدا و رسول و عذاب و محال اخروی می نمودند  
ایشان از برای دفع ملامت از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال و کردار شیخین و باقی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و  
تشییع اهل عالم بر افعال و سیره و کفر و جوع ایشان این معتقدات و بدعتها را وضع نمودند و گفتند که بنده فاعل  
خود نیست و حمله فعل الهی است و خدا اینچنین خواست اینچنین بقدر میکرده در ازل ازین سبب بنهاد معصیتها  
اینجا کردند و معصومان را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شما نیز پیروی ایشان نموده  
و می نمائید آن گروه را و اگر کسی گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط است بدلائل عقلی و نقلی و مقتضای  
خداست حضرت ابراهیم را گفت که من ترا امام مردمان گردانیده ام ابراهیم دعا کرد و گفت که از درستی من هر کلامی  
امامت باشد امام گردان الهی فرمود که لایزال عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامت است نظامین  
منبر پس الهی از امام تعقی ظلم نمود و ظلم بر او و قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر و مرکزین در ظلم از وی با  
مصدوم بود پس عصمت در امامت شرط بود و مقتضای این است که اگر ظالم عظیم متهم شود بکنند لایق منصب  
و مرتبه امامت نباشد اگر کسی بر این اعتقاد بود و بر افاضی خوانید و قتل وی واجب دینیه و پیروی معصیتها نیست  
و خود را پیروی سنت بنده و اسم حسنی اشتهار داده اند و جمیع انبیاء در مقام و درجه فساد و فجاری آید و اگر کسی  
بر این اعتقاد نبود و کفر و فسق می کند چون حسنه را آتش محبت مشتعل شده بود و میرسد فضاوت و بلاغت نشسته  
لا یقطع در خدمت محسنان بی دین و عصمت و طهارت اهل البیت رسول خدا صلی الله علیه  
و آله وسلم اقامت و دلیل می نمود و بارون و تباع او را لرزه بر اجساد و جلیح افتاده

از قباچ اعمال شایسته خود مرسته شد و یکی سر را در زیر قلعه مخفی نمود و علماء را قوت نطق و یارای جواب سوال  
 بنمود گفت ای حبشه عثمان اختیار دوست داده مرکب و تشیع و تقرض در میان وقاحت و قباحت میرانی و  
 صحابه تابعین اطمینان و قلع و کلعیه میکنی اگر چه محبت و مودت الهیه رسول بر چه کس لازم مستحکم است در نیاب کسی با تو  
 نزاع نیست و اما مودت و محبت صحابه کبار و خلفای عالی مقام نیز که جانشین حبشه مختار بودند بر چه کس واجب  
 و در خلافت ایشان اجماع است خصوصاً ابی بکر و عمر و عثمان و جمیع رسول خداوند و از الهیت صحابه چنانچه  
 حاصل شده که ایشان را حاصل شده و ایشان در حرم رسول مدفونند حبشه گفت ای ابراهیم خدا بر زبان تو  
 که تو دلیل بر فضیلت ایشان میکنی که از آن کفر و زندقه و ظلم و فساد و جهل و عناد خود و ایشان را ثابت کنی  
 ای جاهلترین خلایق ایشان را در حرم رسول خدایست بود و بجه و وسطه دفن کردند ایشان را در حرم شریف حال آنکه  
 حضرت پروردگار منع کرد ایشان را و دیگران را از خلایق که داخل نشوند در حرم مغیره مگر باذن آنحضرت و این نصیح  
 است که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیتنا الا ان یؤذیکم یعنی ای آنها که ایمان آورده اند داخل  
 نشوید در خانه های رسول خدا مگر آنکه اذن حاصل کنید و اجازت دهد شمارا از برای دخول ای ابراهیم سرگاه که خداوند  
 جل علی منع کرده باشد دخول و عبور از آن حرم شریف پس بگو ای ابراهیم که ایشان را که خصمت داد که در اینجا دفن  
 باشند اگر در طریق و اخبار شما وارد است که ایشان را با امر الهی یا بوسیله حضرت رسالت نبائی در آن حرم شریف  
 گذاشته اند یا نه بگو که در کجا واقع شده و اگر گوئی که ورنه رسول صلعم که الهیت رسول اذن داده اند و از جانب  
 الهیت باذن و مرخص بودند و روغ گفته باشی چرا که حبشی خلایق که درین مجلس عالی حاضر اند ثابت است که  
 اهل الهیت و سایر بنی هاشم شتم نموند و شمشیر برهنه شدند و آنروز که عایشه و عمر خطاب میخواستند که ابی بکر را در  
 رسول خدا دفن کنند سائر بنی هاشم برگرد حرم رسول خدا آمده آغاز حرب و جدال کردند تا آنکه عباس رفت بخیمت  
 امیر المومنین علیه السلام و گفت یا علی اگر امروز باز نذاری بنی هاشم را ازین معامله خونبار بخیه شود و فتنه خفته مبدار گردد  
 حضرت امیر خود بیرون آمده بکف بر بنی هاشم زد و گفت و الله که من شمشیر از خیم بیرون بر نیارم و مناز  
 نکنم با من طائف و من مامورم از جانب خدا و رسول که صبر کنم و در خانه صبر فرمایم و تحمل ایذاء و خیالی ایشان بکنم  
 تا آنکه من بر سر خود قرار گیرم و هرگاه که چنین باشد من ایشان را دفع کنم بلا شک شما که شایسته شوید و شما اند که مردم  
 صبر کنید و بگذارید که دفن کنند آن ظالم را درین حرم شریف و حال آنکه نخواهند گذاشت مگر آنکه نقال آن مرتد  
 خبیث را و آن مقام شریف بنی هاشم چون از حضرت امیر علیه السلام این حکایت شنیدند دست برداشتند  
 و هر یک بجای خود بر فندای ابراهیم مثل این طبعی که کفر محض است و مخالفت امر الهی و غضب حرم و حضرت را  
 بنی هاشم ایل ابی بکر و عمر میثمی ای ابراهیم نه ابی بکر و عمر و حمزه را و دیگران را و ما بود در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله



بکتابخانه با حسن ابراهیم

است از خانه بیرون آمد با اتفاق طلحه و زبیر و بعضی از مهاجرین صحابه لشکر را جمع کرده متوجه بصره شدند و در آنجا  
 با امام محسن و خلیفه مطلق خدا مجاریه نمود و از راه غدرو عداوتی که در حال حیات با رسول و اهل البیت داشت  
 حکم الهی را معطل نگذاشت و نادیده و ناشنیده انگاشت چنانچه خدا تعالی سزاوارده و قرنی بی توکل  
 و لا یترجن یترج ابجا هلیته الا ولی واقن المصلوة و اتین الزکوة و اطعن الله و رسوله  
 و محسن مفرما به یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک  
 علی الله یسیرا جمیع اهل اسلام در صحت این حدیث متفق اند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که با  
 هر یک از من و منکر من آن کافر ملعون و آن منافق مطهره و آن عدو خدا و رسول با علی بن ابیطالب  
 علیه السلام محاربت می سببی بی جستی چندین هزار خلق بقتل رسیدند ای ابراهیم و ای ابوبوسف ای یار  
 عمر من کتب امر خلافت شد با اتفاق چند فاسق که از منافقان صحابه بودند و بر نعم شما امام بودند و علی بن  
 ابیطالب و سنی و قول و خطبه و برادر آنحضرت بود و امام جمیع خلا بن بود از جن و انس بحکم الهی و نفس حضرت  
 رسالت بنای جمیع است است در امامت و خلافت و بی غایت مافی الباب که شما مخالف اند حضرت را  
 خلیفه چهارم میدانید و اعلم و اشجع و اتقی و اروع و اقرب بر رسول و اشجی و ازکی اعتقاد و دارید و خدا تعالی عصمت  
 و طهارت و بی گواهی داده در آیت تطهیر اما در باب کفر و نفاق و بکفران جمیع اهل البیت است و  
 اتفاق صحابه که از دنیا رفته اند که رسول خدا در فضایل ایشان مبالغت بسیار فرموده بر نعم شما که مخالف امثال شما  
 و ای خیر و مقداد و عبد الله و سعید و عبد عباس و خالد بن سعید و عاصم ابی بن کعب و جابر انصاری و سعد بن  
 و قیس بن سعد و مالک اشتر نخعی و ابوالیوب انصاری و محمد بن بکر و یاقی و دیگر که سخن ایشان در دین سند است  
 و همچنین بعضی از امت که بر و الهیبت اند متفق اند و از آنکه ابی بکر و عمر و عثمان منافق بودند و حال حیات رسول خدا و  
 وفات رسول خدا کافر شدند و کافران دنیا شدند پس ای ابراهیم علی بن ابیطالب علیه السلام که با اتفاق موافق و مخفی خلیفه خدا  
 و وصی رسول و امام خلافت بوده باشد زنی که بخلاف حکم خدا و رسول خود را آراسته بیرون آید و لشکر کشیده با امام  
 محسن محاربت نماید با اتفاق جمیع اهل اسلام کافر و ملعون است و در جهنم خواهد بود ابراهیم گفت ای حسینه شرمی بدار اگر کسی در خوا  
 بید که قدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بپا نشاند و بی سیده انگشت و دیگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که من جلوس  
 کرده باشد آتش دوزخ بروی حرام گردد عایشه و حفصه که سالهای دراز را بنحوا به و هدم و دخوله رسول خدا بوده باشد  
 چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشد ابراهیم گفت ای ابراهیم بنحو آیه و هدم بودن و ملازمت و محبت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر حسب بخت و خلاصی از میزان خواهد بود و کسی که بدل از زبان با او ایمان آورده باشد و رسول اهل البیت  
 و منافق نبوده کسی که کفر و نفاق را جمع کرده بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم او این قضیت بکند ای ابراهیم فوج علیه السلام

و ای خیر و مقداد و عبد الله و سعید و عبد عباس و خالد بن سعید و عاصم ابی بن کعب و جابر انصاری و سعد بن  
 و قیس بن سعد و مالک اشتر نخعی و ابوالیوب انصاری و محمد بن بکر و یاقی و دیگر که سخن ایشان در دین سند است  
 و همچنین بعضی از امت که بر و الهیبت اند متفق اند و از آنکه ابی بکر و عمر و عثمان منافق بودند و حال حیات رسول خدا و  
 وفات رسول خدا کافر شدند و کافران دنیا شدند پس ای ابراهیم علی بن ابیطالب علیه السلام که با اتفاق موافق و مخفی خلیفه خدا  
 و وصی رسول و امام خلافت بوده باشد زنی که بخلاف حکم خدا و رسول خود را آراسته بیرون آید و لشکر کشیده با امام  
 محسن محاربت نماید با اتفاق جمیع اهل اسلام کافر و ملعون است و در جهنم خواهد بود ابراهیم گفت ای حسینه شرمی بدار اگر کسی در خوا

من شاکرین

[illegible]

[illegible]

موجب رسائی خدا شود و دیگر بیان ای ابراهیم حضرت پروردگار از لطف ابی بکر و بارشش رسول را خبر  
داده بود از آنچه بعد از رسولی از ایشان و ابی بکر گفتی بود نسبت بابل البیت علیهم السلام و چون پیغمبر صلی الله  
و آله از وایمین نمودند و رما او را بخود برد و است یقولون با فواهم من الیهم قلوبهم و حیدین است و دیگر در  
نفاق ایمان نازل شده ای ابراهیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مستغنی بود از جلیس و انیس و انزل و بحضرت پرورد  
بود و هر یک علیهم السلام انیس و جلیس می بود و جنونم تروها شادمان حال است ای ابراهیم آنکه گفتی که خدا  
ویرا صاحب رسول خواندند آنکه بجز صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود و در آن صحبت هیچ دفع ضرری  
از رسول گشتی الله علیه و آله نخواست کرد الا چنانچه از دیگران در قصص و تواریخ مذکور است از وی خبر بودی و دیگر  
در آن صریح واقع شده که کافرا با مؤمن صحبت می باشد و کافر صاحب مؤمن خوانده چنانکه میفرماید که قال له صاحب  
وهو یجادره اکثر بالذی خلقک من تراب من نطفه ثم سواله رجلاً و یخبر من سوریه ساجداً  
که تم شکرت و ما بصاحبکم صحبت ان هو الا نذی لکم بین یتیم عذائش و یطعم و یمسح بر راسه و یغسل بر  
ما بصاحبکم صحبت ان بن قریل در قرآن بسیار است عجب است از شما ای ابراهیم که از برای شرکان تیرا قامت و میل  
فضیلت نیکند اگر چه ابی بکر نیز یکی از شرکان بود باطناً و دیگر آنکه زن فوج کافره بود صاحب فوج بود و همچنین زن لوط کافره  
بود و او را با لوط صحبت بود و خریز نیز صاحب خوانده اند و این در میان عرب مثل شده بکسی پس صاحب احاطه می می  
است خروسک صاحب گفت نیز صاحب ایشان بود و غار پس ابی بکر را ازین چه حاصل شده باشد که با ولی برافرا  
تکلیفا و اجبار با رسول همراهی کرده باشد ای ابراهیم ضعیف است بنوم لا تحزن را شمری یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله از  
غایت شفقت و مهربانی گفت بکنین میباش ای ابراهیم حزن ابی بکر در انحال که با رسول بود از غایت خوف و بوی  
طاعت بود یا معصیت ابراهیم از ترس هیچ جواب نمی گفت ای ابراهیم اگر حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس حضرت  
رمالت او را از طاعت منع کرده باشد و از خوف منع فرموده لغو ذبا الله من هذا الاعتقاد که بنیکسی یا  
از طاعت منع کند پس اگر حزن او معصیت بود و خوف و بیم از سستی اعتقاد و عدم ایمان بخدا و رسول بود  
پس او را معصیت ازین همراهی چه فضیلت حاصل بوده باشد و لا تحزن او را چه تنبیه و بوی آنکه پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم طالب طاعت است نه معصیت و مانع از معصیت است نه طاعت ای ابراهیم حزن ابی بکر  
دال است بر قلت صبر او و عدم رضای او بصحبت رسول صلی الله علیه و آله و ثابت است که او را اعتماد  
بر قول رسول اصلاً نبود چرا که محصل رفتن بجانب رسول صلی الله علیه و سلم او را اعلام کرد که کن  
بحکم الهی متوجه این غار شده ام و ما محسوس و محفوظ خواهم بود از شر و از اعدای و کفای  
المی و ضرری ما بخوار رسید و دیگر یقول شما که میگوئید که ابی بکر انیس و جلیس رسول بود و پیغمبر او را از غایت صحبت

بجای اعدای من می باشد و منافقان را در هیچ یک از اینها شریک ندارد

بنام و پس چون بود که ابی بکر گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب که آن شب  
 و فرخ می نمود نزدیک بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شود و فریاد کرد آن بود  
 که کفار طمع شوند غایتش آنکه از ابی بکر و خدا اینعالی حافظ و ناصر رسول بود ای ابراهیم اگر ابی بکر را پیغمبر صلی  
 علیه و آله ایمان بودی خدا کند شستی که در بر پای او زد و خدا بخواهد او را نکند شستی از زخم مار حیا که در رانگاه  
 داشت کفار با آنکه آمدند جمع کشری و مکر بر کرد و غار گردیدند و علامت با ابی بکر حضرت ابدر غار رسانیدند با وجود  
 خدا بخواهد که از شتر عادوی ای ابراهیم فضیلت و بزرگتری که رسول بانی بکر گفت که آن است معنای خدا  
 بیاست و حافظ و ناصر چون لفظ جمع واقع شد عای نو که خدای بانی بکر است جواب اول آنکه لفظ جمع  
 برای تعظیم رسول است و غرض رسول آن بود که خدای حافظ و ناصر من است و بر تقدیری که شامل حال ابی بکر نیز نبوده  
 او را چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن صریح فرموده که کاید کون من بخوی ثلثة الالهو الیهم ولا  
 خمسة الالهو سکا ذسم و یکادنی من ذلك و لا اکثر الالهو معی بدان ای ابراهیم که خدا  
 میفرماید که نباشد از راه روزگار آن سه کس که اگر چه چهارم شان خدا بخواهد است و نسبت پنج کس که اگر خدا  
 است ششم شان است و نه کنیزان و نه بشیر الا که خدا بخواهد بانی بکر است و این آیت شامل حال جمیع کفار و یهود  
 و ترسان و مؤمن و منافق و غیر هم است پس ابی بکر را ازین حاصل و محبان و پیرایه نتیجه ای ابراهیم و بدانکه مسجد  
 هزار مرتبه از غار بهتر است و جمیع میثود با رسول در مسجد مؤمن و منافق و کفار و مجنون جمیع شدند و سرفیض  
 بانی سلطان و بهیمنی ای ابراهیم مثلاً شخصی را حیوانی باشد مثل اسب و یا شتر یا چهار و از خوف حرامیان  
 و عدوان بناد بخانه یا بواوی برود و گوید که خدای یا ما هست و مارا نکند مار و درین منزل با درین وادی یعنی مرا و حیوان  
 که گرسنه است آیا آن حیوان چه فضیلت حاصل شود ازین سخن چون حسینه سخن بد بخایرسانید مارون بسیار بخندید و آنکه  
 او را نصب بسیار بود با المیبت و مقام عداوت و لفاق بوده و خدا بخواهد او را حسینه جان بربان  
 کرده بود که اگر از طعن مردمان نمودی با وجود منسلط و خلافت و خبر و بکسر مانع نشدی برخاستی و گرد حسینه  
 گردیدی و بکر مرتبه حسینه گفت ای ابراهیم متوجه باش که منوز مطاعن ابی بکر در آیت غار بسیار است و از همه سوا تر و لیل  
 یعنی بجز بودن ابی بکر از ایمان این آیت است که فانزل الله سیکفته علیه ابن خود را جمع است بجزت رسالت بجا  
 نمیرد و احدی که محرومان و آل است بر آنکه انزال سکینه بر او کردند و ازین بی نصیب است و اگر بر او انزال سکینه شد  
 روی فانزل الله سیکفته علیه ما بستی و بجای ضمیر واحد که محروم و ضمیر نشانی که محروم متصل باستی و اسد که این است  
 بکفر و عدم ایمان ابی بکر است اگر اسد تکاد در موضع اخبار فرموده در قرآن که بجز حضرت رسالت نباشی انزال سکینه نمود  
 اول درین آیت که کشت در غار و دیگر در غزای چنین چون شکر سلام شکر شد و ابی بکر و عمر و عثمان  
 و سید ای اصحاب که خفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در میان کفار گفتند الا حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 و نه کس

و نه کس نکر از جای سوار بود و نمونان که حاجت فرمودند و در ملازمت امیر المومنین با نیابت و مردانی در میدان  
و جدال محاکمه کرده بودند و سر و جان کنده اند غزوات بتقدیم رسانیدند حضرت اسد تعالی در حق ایشان فرمود  
**الفتح نصرکم الله فی المواقف** و یوم حنین و اعجبتم کثیرا کفر فلن یغفر عنکم شیئا و ضللت علیکم الا فیما حبست  
**عنکم** و اتم طلبکم **ثم انزل الله علی رسولنا و محمد بن عبد الله** و محمد بن عبد الله در جای دیگر میفرمود که فانزل الله سیکنته علی رسولک و علی  
**عالمین** و انزل جنودکم و مهاجروکم خروجی که از سکنه خروج و نیابت از ایشان و شما ازین غافل شده ایم ای ابراهیم  
چون در روز حنین و غیر آن با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله مومنان همراه بودند و انزل سکنه بر رسول و مومنان  
و در غار چون غیری که بر دیگری همراه بودند و مومنان فرمود که فانزل الله سکنه علیه و ابی که را و اگر نظر میفرمود  
و اگر ابی که را فی الحقیقه ایمان بودی بخدا و رسول ما بستی که بجای ضمیر و ضمیر نشین بودی و علیها کفنی ای ابراهیم  
چون حنین و نزول می در غار خطا و معصیت بوده باشد و عدم سکنه معنوی آن پس از آنکه تمام نفسی  
نباشد بلکه عدم ایمان او ثابت است ای ابراهیم این نوع فضیلتی که میگوید اگر نباشد می شود و دیگر فضیلتی که نقل  
میکند مثل این است و این نوع منخرفات را در رشته کشیده و در لباس فضائل و نظر اهل عالم طوره بسید واحد  
موضوعه را در زمان خلافت انداخته اند و فضیلت جمیع فضاوت و فجار بلکه کفار بر معصومان خاندان ثابت میکنند  
و علی اطالب که جان فدای رسول صلی الله علیه و آله کرده بود و بجای آنحضرت خوابیده که کفار و یاجانی قتل  
رسانند و حضرت پروردگار سیادت کرده باشد جمیع ملائکه آسمان و زمین که امی ملائکه من هر نبی را از شما بر آورده ام و هیچ را  
از شما هست که جان خود را فدای برادر دیگر کند گویند که هیچک از ملائکه جواب تکفند امر الهی شد که بر و بد و بد و بد علی اطالب  
که جان خود فدای حبیب و رسول من کرده ملائکه علی کرده کرده با مرید عزت فرود می آمد و زیارت حضرت امیر  
میکردند و صلوات بر او می فرستاده و دعا می کردند و امر الهی یافتند که جبرئیل میبایست که بر بالای سر دیگری در پائین و می  
شوند و حفظ آنحضرت نمایند از شر کفار و فساد عدا ای ابراهیم از عید عباس و سب که گفته میخواهد که جمیل تسلیم فرج خلیل  
شد با وجود مرتبه نبوت و خلعت و جمیل سبب است که حربه از برای او نهد که مستحق قتل گردد و امیر المومنین ششم شکران شد و  
ایشان که فرزان بیدین بودند همیشه در مقام قتل حضرت محمد مصطفی صلعم بودند و عداوت ایشان با حضرت امیر علیه السلام  
بیشتر بود و حضرت علی جان فدا فی نمودن جان خود جان رسول احباب کرد و این آب و رانش در حق علی  
نازل شد که **و من الناس من یشتکی نفسه لیتغوا ضیاء الله الی اخره** این در جمیع کتب شما مسطور است و در تفصیل  
شما مکتوب چرا اظهار این نمیکند و این فضائل ایشان و عیان نمی سازد و چون در سب غایب المومنین در جای دیگر  
بود و جان فدای او کرد و بجان حمایت می کرده و فراسهل و خلیفه و قائم مقام او بود و بعد از رفتن  
رسول صلی الله علیه و آله از غایب بجانب مدینه خلفه و قائم مقام بر سر این عیال آنحضرت او بود و جمعی که از انزال حرم او

ایشان و شتر و گوسفندان تنها از که مظهر بودن آورده بدین رسانید و گویند که هر که از کفار بقدر قتل وی و غارت بر سر راه ایشان می آمد و بچشم ایشان می نمود کشته اند ایشان ببرد و همه را بصفت و مسکن بدین بر سر پل خدا را رسانید اگر کسی مهاجر گویند برین خصال و کمال مهاجر توان گفت پس چون علی علیه السلام در فرات رسول صلی الله علیه و آله قایم مقام او بود و بر سر آل و عیال و در رسانیدن ایشان بدین قایم مقام او بود و برسانیدن سوره ربنا بکفر بحکم الهی قایم مقام او بود و بعد از رسول طایفه و قایم مقام نباشد ای ابراهیم بدانکه ابو بکر با رسول خدا در غار بود و آنحضرت بدین توجیه نمود و میفرمود که گویند که او مهاجر است چه آنکه الله تعالی فرموده که **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مَهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ** ای ابراهیم بدانکه هجرت رسول صلعم حضرت الله تعالی بود و هجرت مؤمنان بحضرت رسول هر کسی که هجرت کند بر رسول صلعم باید که هجرت او بعد از هجرت رسول صلعم بود و چون ابو بکر با رسول خدا از کعبه رفت جای تنگ بود و در هجرت او با الله تعالی از برای او بکبر و نوکرا بود و طایفه متعبد بود بر رسول خدا و رسول بعد از او سطر بود و میان الله تعالی و رسول متعبد بود با الله تعالی بواسطه و چون ابی بکر متعبد بود بر رسول خدا این نیست که نزدیک رسول بوده باشد در هجرت و هجرت بر رسول تحقق نمی شود الا بعد از هجرت رسول و اگر کسی قبل از هجرت نموده با او صادق نیست که گویند او مهاجر است پس چون در بخار رسانید بازون بخی اطلبسک و گفت ای بخی حسین هیچ تقصیر نکرد در دلیل گفتن بر امامت این علم ای بخی اگر حسین بطریق ما بودی هر آینه ویران گنج خود در آوردمی بخی گفت با امیر او بهترین که باشد در حق وی انعام و اکرام از فرا یض است بعد از آن ما رو نماند بر ابراهیم زد که ای ابراهیم حقیقت مسئله قضا و قدر و مضمون و مدلول آیت غار بر من بنما هر چه حکایتی در باب کلام است و حدوث و قدم آن میخواهم که حقیقت آن مسئله نیز بر من روشن گردد و ابراهیم از شرمندگی باری حرف زد و گفت ای بخی گفت ای ابراهیم هر چه بگوئی که کلام خدا قدیم است یا محدث ابراهیم گفت اعتقاد ما چنان است که کلام خدا قدیم است و کلام او نیز قدیم است چرا که کلام غیر حروف و هوائ است و کلام صفت خداست و قایم است بذات خدا و صفات قدیم اند و این حروف مکتوب که در مصاحف است و آل است بر کلام خدا و اعتقاد ما چنان است که خدا تعالی قبل از خلق مخلوقات آمد و و نامی چون ابراهیم سخن در بخار رسانید ما رو نماند و هر چه در اصل معتزلی بود ویران شد و گفت ای حسین بگوئی در بناب حسین گفت ای ابراهیم ترسانان سه قدیم ثابت کردند خدا تعالی جل جلاله عم نو الی اعظم شانه سرزنش و کفیر کرد ایشان را که با شما نزدیک اند در بعد ما بخاک فرمود و لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة و این سه قدیم کی افنوم الالب و کی افنوم الابن و کی افنوم روح القدس بود از اول خدا بر او خستند و از دوم عیسی و از سوم جبرئیل را کفند که اگر سه قدیم نباشد نقصان خدا بود و شما که اشاعره اید نه قدیم ثابت کردید ذات و قدرت و علم و حیاء و ادراک و کلام و سمع و بصر این جمله اقدیم دانید و سه مرتبه کفر شما ثابت است بحکم صریح قرآنی و ششم مرتبه از ادراج

کفر قدم بالاتر نهاده اند از بندگان ای بر ابراهیم که کلام خدا قدیم بود چرا که کلام خدا از اول البیت علیه السلام که در عیسی  
این حروف و منظر است که گفته است در حقیقت اعتقاد ما خاست که حدیثی است که اخبار حروف و بیانات  
منظور است در جسمی از اجسام و ذات خدا را باین اعتبار مستعمل گویند و کلام چون مرکب از حروف بود پس هر چه است  
در کلامی مقدم و بعضی موخر و هر چه در وقت قدیم و تاخیر باشد هر آنکه حادث باشد و دیگر که او امر و نواهی و اخبار است  
حادث است از برای آنکه محال است معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر قرآن معجزه محمد است و معجزه  
است چگونه نواند بود که معجزه وی قدیم بود و اگر گویند که قدیم باین الدقیقین است اینهم غلط است بوسطه آنکه باین الدقیقین  
است و بدیه است که کلمات محدث است و اگر گویند حروف و صوت است اینهم محال است که حروف و صوت قدیم  
زیرا که بعضی بعضی مقدم یاخر است و بعضی سابق و بعضی لاحق هر یکی بزبان متناهی و بمصور و هر چه چنین شمل قدیم باشد  
و اگر گویند قدیم آن معانی است که از کتب و از حروف و صوت مستفاد و معهود است و آن معانی یا کبر است یا نبی  
یا قصص یا اخبار یا وعید یا ناسخ یا منسوخ و چنانکه گفته است معدوم را بچیزی وعده کردن و وعید نمودن از  
چیزی بچیزی فرمودن و از چیزی نهی کردن و نیز از خدا تعالی میفرماید که فلیاتوا بحديث مشله و مراد از حدیث قرآن  
و حدیث در مقابل قدیم است و هر چه حدیث باشد قدیم نواند بود و همچنین خدا تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا  
محدث و مراد از ذکر قرآن است باین آنا نحن نزلنا الذکر و انالہ لحافظون و محدث در برابر قدیم است و اگر قرآن  
قدیم باشد انبیاء و اولیاء و صلحا و فساق و فجرا و جمیع کفار که ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشد و دیگر آنکه گفته است که خدا  
قبل از مخلوقات امر بود و نهی میگفت که یا ایها الذین آمنوا و یا ایها النبی اتق الله و یا ایها الذین آمنوا  
امنوا لا تدخلوا بیت الله الا ان یؤذن لکم ای بر ابراهیم اگر شخصی در خانه نشیند و گوید که ای سالم یا وای غلام برو  
وای قابل بر خیز وای مقبول بن و شخصی از وی پرسد که چرا میخوانی و با که سخن میگوئی گوید که من در خاطر دارم که بعد از سی سال  
چند بحریم و ایشانرا سالم و غلام و قابل و مقبول نام خواهم کرد و ایشان را میطلبم و با ایشان سخن میگویم هر کس که عاقل باشد چنین  
که با معدوم خطاب کند و مکالمه نماید و بیفایست منسوب خواند کرده و مجنون خواند گفت ای بر ابراهیم چگونه جایز بود که  
افعال سفیهانه و مجملین را بحدیث نسبت کند که بواسطه مدعی چنانکه شمارا باشد چون حسنه سخن بدجا  
رسانید با رون بفرمود که طبق زیر بیاورند و بر سر حسنه نهادند و جمیع ارکان دولت و عیان  
که مملکت که در آن انجمن حاضر بودند همه حسنه را تحسین نمودند و اکثر از سلاطین زمان که از اطراف و  
عالم در در آنجاست جمع آمده متوجه مناظره حسنه بودند و اکثر از ادعای محبت اهل البیت بر چنین بود و  
اهل البیت بر ایشان ثابت شد غایتش از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد و طریق خودی نواند نکرد  
جمله حسنه را دعا کردند و جمیع خلایق از فضا و بطن و قعر پاکیزه و تخریب نمانده بودند و اکثر از علماء و شاعران شریف

سردار و وزیر افکنده بودند و ابراهیم به بالای کرسی درین مجلس نشست بود و کلمه گفت ای ابراهیم تو امروز  
 اعلم و افضل این عصر و زمانی و من کثیر یکسری اعتبار که مرا از غیبت کفار گرفته با سلسله سری آورده اند و این  
 خواهم بن که درین مجلس شریف حاضر است مرا بجهت و در هم نام و خردیه شمار فرخنده اما راجع اسلام تعلیم و معیت بنوده  
 و شرف اسلام ایمان مشرف شدم و معرفت واجب الوجود را حاصل کردم و دیدم بصیرت را کسودم و امانم  
 شناختم و معرفت حاصل کردم مرا شبهه در خاطر است که بر سبیل تحقیق و اقیان بر سبیل شرف و امتحان از تو  
 میکنم بن که مشکلات مرا از نفس زایل گردانی تا واجب شود که هیچ تو گویم آنچه مقدر باشد و دانم که از سوار  
 این میدانی نواز دلیران اسوای فی و بعد البوم و ملازمت تو عمر بگذرانم بدان ای ابراهیم که فرزند چون از مادر شود  
 نه جهوش و نه ترسا و مسلم است و نه مشرک و نه مشبه و نه سنی بدان و دران و معلمان و استادان و اسلام  
 یا کافر یا یسیر یا ترسا یا مومنی یا منافق کند یا غیر اینها از مذاهب مختلفه و بدان ای ابراهیم که هر که او را اعتقاد و اهل بود  
 یکی ازین دو مال بگردن نیست یکی آنکه اعتقاد خود را حق تصور کند و بدان محکم باشد تا روز مردن دوم آنکه دانند که اعتقاد  
 باطل است و یکسری که حق را بپوشانند و مردم را بدان فریفته کنند و این هر دو صفت در دوزخ باشند و امر و آنچه از تو  
 سوال میکنم بی ادبانه این کوی و در آنکه من توفیق خدا در دین غیر و امام خود ببقیتم بخیا که گفتیم و صراط و حوض تحقیق  
 دانسته ام و اهل هبیت و دوزخ را و اهل حق و باطل را شناختم اما فاما بوسطه خلا فی چند که در میان است واقع نفس  
 من دران متر و دست که عقل کبار راه بجای میرود و نقل آنرا بجای دیگر میبرد و تحقیق آنرا متر صدم شده است و مسلم  
 ترا جواب گفتیم و عاجز شدم توقع دارم که این شبهه چند که مرا در خاطر است چنان کنی که مرا یقین حاصل گردد ای ابراهیم  
 بعد از معرفت الله و معرفت الرسول و معرفت الانبیاء مسلمانی بر صوم و صلوٰه و خمس و زکوة و حج و جهاد و ایمانی  
 ابراهیم که مرا معرفت صوم و صلوٰه حاصل است حسب المقدور مقدم میبرم و میدانم که بدولت خلیفه زمان مرا کمیت و  
 استطاعت نیز حاصل شود که خمس و زکوة مال خود را برب استحقاق رسانم و بعد از آن توفیق الهی را بطریق تحقیق کسب کنم  
 طی کرده نیز بطمناسک حج بجا آورم و جهاد که کنی از عبادت است بحال برین واجب شده که بدولت خلیفه زمان با  
 کسیکه قصد دین من کند و او را جهاد کنم و بدانکه جهاد و بیعت با کسیکه با من است اما بلسان لسان و تیغ زبان  
 حاضر است ای ابراهیم بدانکه جمله مشقتها که تحمل آن شده ام مثل رغن بکه مغطیه و قطع بعد مسافت آن و دادن آن زکوة بفقیر  
 و مساکین و روزه داشتن در روزهای گرم و مخصوصا در روزهای سخت و نماز گزاردن و دوسه بار نماز گزاردن و اینها  
 بر خود واجب کرده ام حال آن باشد که ما میت و حقیق ایمان بناسم و طریق فرما بنماید ای امانم و عالم بناسم که است می گوید و  
 در و علو کثرت و خانه خدا را که تحقیق وجود نیست نشاسیم و وحی که بر و نازل شده باور نکنیم و بعصمت طهارت و  
 نبوت گوی ای ایمان بنایم چرا که انهمی حجت بنیاده کشم و چلند دین علیها وجه فایده درین مشقتها تصور کنم حال آنکه

و حال آنکه آنهایی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله این بدعت را کردند و خلف و رزیده اند و چندین جنبه این  
بدعت و تعصب احوال نموده و با اهل بیت پیغمبر خود آن جناب را کردند و این ایضا با هر سائید که در جمیع خلایق  
و مخالفین خدا و رسول نمود و محارفات و جهل شهادت گفته بودند و نماز و زوجه و حج و جهاد و جامی آوردند و ضرورت  
اطهار اسلام می نمودند و حال ایشان را امام و مشوا و خلیفه و خلفه و سوا که میگویند من این مخالفت را از انوار و این  
که در روز نزدیک بدامی کند شناسم بداند که خدای اول بر دانیان که بر او که چنانچه میگویند از این جهت  
اهل حق و اعلم جمیع مردمانی بزرگ علمای سنت و جماعت با من بگوی که آنکه از برای جا به جا اعتبار دنیا یا از  
تعصب و عناد و بغض و عداوت طریق حق را میباشند و مخالفت خدا و رسول نموده و لعنت خدا باشد یا لعنت  
کردن بر ایشان و حب باشد یا نه ابراهیم در زیر فکیده و جمیع خلایق در هارون نمی گزیدند و هارون نیز سر در زیر فکیده  
و یکبار در حبس گرفت ای ابراهیم بگو که هیچ یک از آدمیان به تحقیق احدیت رسد و اگر رسد از راه است و محال  
خدا تعالی با از راه کسب حاصل کردن یا از هر دو جانب ابراهیم از ترس جواب نمی گفت حسینه گفت ای ابراهیم  
با من بگوی که مرا مشکلی در دین باشد کجا بروم و از که تحقیق نمایم امروز درین مجلس مشیت آئین اکثر علماء عراق و شام  
و مصر و کوه و شیرب حاضر اند و هیچ کس جواب من نمیکوید گویند ابو یوسف که از امام زاده ابو حنیفه در روز یکشنبه بر امام  
بود و قاضی بغداد بود و سر بر آورد که احی حسینه سوال تو به سبیل تحقیق است بلکه از روی طعن است و شیخ و بعضی  
از هر چه میخواهی سوال کن حسینه گفت بدانید که بسیاری از احادیث شنیده ام و تفاسیر طاهر کرده ام که نقل از امیر المؤمنین  
علی ابیطالب علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سلمان و ابو ذر و مقداد بوده و در بعضی موارد  
بر خلاف آن میگویند و شایسته مخالفت ایشانند و آنها را باطل میدانند و هر که بران عمل نماید بکفر میگیند و اکثر نقلیهایی  
از معاویه و عمر و اس و انس مالک و عایشه و مثل ایشان است و بدستیک در دست مردمان حق است و باطل است  
و هر است و دروغ است و باطل است و منسوخ است و خاص است و عام است و محکم است و متشابه است و حفظ  
است و ویم است و ازین گروه که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابت است با من بگویند که ازین دو گروه کدام یک دروغ  
گفتند و بر غیر اقرار کردند و احادیث موضوعه بر زبان خلایق انداختند و قرآن را موافق حدیث موضوعه ساخته تاویل نمودند  
حال آنکه حسب شریعت میفرماید که حدیث از من بشمارید از چهار کس که ایشان را پیغمبر نیست گفتند آنان چه کسانی بودند که اهل  
مردستی است منافی که اطهار میکنند ایمان را و تن مسلمانی داده و از خدای نمی همد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت  
به بخدا و رسول اگر مسلمانان باشند که منافق است و بعد از دروغ میگویند بر پیغمبر خدای قبول کنند و سخن او را بدارند  
و لیکن مردمان میگویند که او در صحبت پیغمبر بوده و آنحضرت را دیده و از آنحضرت شنیده پس آن حدیث را  
از وی قبول کنند و اعتبار نمایند و حال او را ندانند بر نفاق او مطلع نشوند چنانکه حضرت پروردگار فرماید

وصفت یکتا منافقان را که اذایتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسبیح اقولکم یعنی چون به منی یا محمد یا شایان  
یعنی منافقان را تعجب آید ترا غلیظی چشهای ایشان و اگر سخن گویند که شش کنی سخنهای ایشان را پس چون به منی  
الکبد و آلشما نخست ایشان را و دیگران چون شناسند پس ای ابراهیم چون ایشان را شناسند و قبول کردند سخنهای  
ایشان یا ایشان را بر سر مسلمان حاکم گردانیدند و دنیا را با ایشان گذاشتند و بدستیکه مردمان تابع با ایشان  
دنیایند الا کسی که خدای نگا دارد او را پس این بود یک قسم از چهار که گفت قسم دوم از آنها که حدیث بر روایت  
مردمی که سخنی از رسول خدا شنیده باشد و باور گرفته پس در آن غلط کرده باشد چرا که سهو و نقصان و غلط از غیر مقصود  
منقول است پس آن شخص عمدتاً دروغ بر پیغمبر خدا گفت و آن حدیث غلط در دست اوست می گوید و بدان عمل نمکند  
و آنرا روایت می کند و میگوید که من چنین شنیده ام از رسول خدا پس اگر مسلمانان به اشتباهی که آن غلط است  
از وی قهر نمی کردند و اگر آن را وی نیز بدست می کرد آن غلط است هر آینه آنرا روایت نکردی بدان ای ابراهیم  
که سوم از آنها که حدیث روایت کردند می رودی باشد از ایشان که سخنی از رسول خدا شنیده باشد که از خبری اول  
بهمی کرد و بعد از آن امر کرد بان و او را ضرر نرساند پس شنیده و باور گرفته منسوخ را و نشنیده و نمی داند مانع را پس اگر آن  
شخص ندانست که آن حدیث منسوخ است از وی قبول کردند می ای ابراهیم بدان که چهارم از آنها که حدیث روایت  
کنند مردمی باشند که دروغ گوید بر رسول خدا و از ترس خدا و تعظیم رسول خدا و هیچ سهو و غلط نکرده باشد و مانع نباشد  
بلکه هر چه شنیده باشد که خدا و رسول خدا فرموده اند بی زیاده و نقصان بچنان روایت کرده باشد و منسوخ را ندانسته باشد  
که در قرآن مانع و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابیه است حضرت پروردگار میفرماید که فایده الیکم الرسول فخذوه  
و ما نهیکم عنه فانتهوا فاتقوا الله پس آنکه شبیه شد بر آنکه که است که مراد خدا و رسول صحبت آبا چه کند پس گوای ابراهیم  
که بنا بر قول کدام طایفه باید شهادت سخن کدام طایفه عمل باید کرد و آنها می که خدا بر ابلیس کواهی داده که انما یؤید  
الله لیسئلکم الله عن اهل البیت و یطهرکم تطهیراً او باوجود طهارت محبت از اول تا آخر عمر محرم و همدم رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و صحابه را از خبر بشر بودن آبا بر دیت ایشان عمل کردن اولی است باز خبر ایشان ای ابراهیم بدان که پنجم  
رسول است و ایاری سوال کردن از رسول نبود و تحقیق و تعقیب محبت پس خبری نمینویسند و از برای آنکه اکثر صحابه  
سبب فوت سوال نبود چرا که خدا میثاقی با ایشان منع کرده بود از سوال چنانکه فرموده که یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا  
عن اشیاء ان تبدل لکم تسوکه یعنی ای آنهایی که ایمان آورده اید سوال نکنید از چیزی که اگر سوال کنید چیزی  
ظاهر شود که شما را بد باشد چون این آیه نازل شد که سوال کردن همیشه اصحاب دین آرزو بودند که کسی  
اعرابی بیایانی بگوید سوال کند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم بخوای جعفر بن محمد روایت کرد و من از وی شنیدم که او از جعفر بن علی  
ابن الحسین علیه السلام روایت می کرد و او از پدر بزرگوار خود اباعبدالله الحسین علیه السلام روایت کرد و او از پدر بزرگوار خود اباعبدالله الحسین علیه السلام روایت کرد

که حضرت امیر المؤمنین و امام المومنین و سید الاوصیاء المصطفین و ابوالاعلیٰ المصطفی و صی رسول رب العالمین علی بن ابیطالب  
 علیه السلام علیه فرموده بندگان فارسی ای سلمان من پیش کبار نزد حضرت رسول و آمد می و با وی را ز کفتمی و  
 هر روز با وی یک خلوت داشتم و جواب کفتمی هر چه پرسیدی می گفتمی تا هر جا که گشتی و همه اصحاب می پیروند  
 که بچگونگی از من چنین کردی و پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از محرم را از خود استی و هیچکس نتوانستی بغیر از من که در خلوت  
 نرود و در پیش تر آن خلوت در خانه من بودی و هرگاه که من نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفتمی و بعضی از  
 مسائل وی خلوت کردی از برای من و زمان خود را و غیر ایشان را بغیر از مندی تا نماندی در خانه من و هرگاه که او  
 برای خلوت بخانه من بیامدی فاطمه را و فرزندان مرا بغیر از مندی و چندان سوال کردی که هیچکس را طاقت  
 جواب آن نبود مگر آنحضرت را و وی از وی شفقت و مهربانی جواب من کفتمی و جبرئیل علیه السلام در بر من  
 با وی سخن کفتمی و هیچ سخن را از من نهفت نگفتمی با رسول خدا و من جمله را شنیدم و هیچکس را از من پنهان  
 بغیر از من و هرگاه که سوالات من تمام شدی خود ابتدا فرمودی پس هیچ آیتی از قرآن فرمودی بوی که باید  
 و هیچ چیز معلوم نکرد از حلال و حرام و امر و نهی با طاعت و معصیت با آنچه بوده و خواهد بود و جمیع آن چیزی  
 که او را معلوم بود الا که آنرا بمن تعلیم کرد و بر من خواند و اعلا کرد و من بخط خود نوشتم و مرا بتا و بل آن خبر داد  
 و ظاهر و باطن آن بر من عیان کرد و هر چه او گفت یاد گرفتم و هیچ از آن فراموش نکردم چون حسنه سخن بمنجا  
 رسانید مارون و اهل مجلس بسیار بر ایستاده و همه تصدیق حسنه کلام وی کردند و ابراهیم بعلت قولی که فرار شده  
 سر در زیر اظنه حسنه گفت ای ابراهیم چون کیفیت احوال و احوال را و بیان اصحاب و تفسیر و حدیث را  
 شنیدی این زمان معتقدین دو گروه را نیز بر تو بیان کنم بفرمای تا اعفا و کدام طایفه موافق حق است  
 و کدام باطل بدانکه ای ابراهیم اعتقاد اهل البیت و آلهای که بر طریق ایشانند آنست که خدا را حکیم و عادل و  
 پاک و منزه پسنداند و صفات قدیمی با وی نسبت نمی کنند و همه عزتها به و جواله می کنند و او را عالم و قاهر  
 بر همه چیز است و حکم و مهربان بر هر کس میداند و اعتقاد دارند که خدای عزوجل خالق آسمانها و زمینها  
 و ما بینها و ما بניהاست و آفریننده کائنات و پروردگار ایشان از لطفه و حیات و رفیع و اعضا و جبار  
 و شتهات اغذیه و ماکول و مشروب و ملبوس و مخلوق که سبب قوام حیات و معاش و رحمت دیناست و هبات عباد  
 و عبودیت و دیگر نعمتها چون آفرین مخلوق و قوت و معرفت و بعثت رسول و عصمت انبیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام معلوم  
 شریعت و بیان احکام از حلال و حرام و طاعت و عبادت و توفیق و الطمانینت و دورخ و ثواب نعمت باقی و حیات  
 ابدی درین جمله اتفاق است که فعل الله است و میگویند که خداست فاعل قیام نیست و فعلی که از وصایا میشود مثل است  
 غرض و حکمی و ظالم و عیب کار و نیست و تکلیف مالا یطاق کند و منزه خود را تکلیف بنهار ثواب و پاداش از اینک که داری و عقاب  
 ایشان را به کرداری امر و نهی او حادث است و او قاهر است بر آنچه میگذرد و میگذرد که خدا را هرگز کفر و فسق نمیدانند

از برای آنکه امر بعد و محال است و اوقاد است بر آنچه مذکور شد و گویند که خداوند تعالی هرگز بکفر و فسق مذکوران رضایند و کفر و فسق و ظلم بقدری نیست و یک ذره ظلم نکند و اگر کسی بگوید که اینها از برای آنست که در دنیا و کفر و فسق چشم او را در دنیا بدو بیند و بر محال دانند تخلف سر و گویند که از جمیع صفای و کبار و بزرگو و نسلین برایشان رسد اندازند و گویند که جمیع انبیاء خدا تعالی او صیامت و هرگز هیچ مغیری بی حکم الهی و صی قسین نمود و هرگز هیچ مغیری نیست و صی قسین نفرموده اند هیچ مغیری و صییت از عالم زنده اند و گویند که او صیای جمیع انبیاء معصوم و مطهر بوده اند و گویند که پیغمبر افضل انبیاء بوده و وصی او بحکم الهی سید و وصی او خداوند و افعین نمود و کلمات قرآنی باشد حال است و پیغمبر با جماع است از متقدمین در غدیر خم است را بوضاحت و خلافت و امامت است و قول رسول خدا فرموده حکیم الهی و گویند که خلفای رسول خدا و از زنده اند و جمله معصوم و مطهر اند بحکم نص قرآنی و صاحب معجزات است و دلالت بر صاحب علم لدنی و جامع جمیع علوم و از موافق و مخالف هیچ کس انکار عصمت و طهارت و علم و سخاوت و شجاعت و زهد و کرامت و قربت ایشان نتواند کرد و مشاهد ایشان قبله حاجات عالمیان است و مطیع ایشان بحکم خدا و رسول نامی و ستمکاران و منکر مخالفت ایشان ملعون و مردود و خواست کفار است و گویند که عالم از لطف و رحمت پروردگار خالی نباشد و باید که امام معصوم مخصوص بود و در نیاید از دلائل عقلی و نقلی آنها ساخته اند و گویند هر اجتماع که نص بود باطل نبی اعتبار است و اجتماع فساد و فجار را اعتبار نکنند و هرگز نبی طهارت نباشند و نبی نیت وضو و غسل نکنند و حسنه رو با ابویوسف کرد که از شاگردان ابوحنیفه بود و گفت که باب پیغمبر وضو نکنند و هر دو دست روی نشوند که پیغمبر فرموده که اَلَيْسَ لِلَّوَجْهِ وَ اَلَيْسَ لِلْفَرْجِ مَسْحٌ كَوْسَنٌ وَ كَرْدَنٌ آنرا بهجت بدانند و بخلاف حکم الهی بای نشوند و نماز را بی نیت درست ندانند و بسم الله از فاتحه نیندازند و معنی فاتحه بفراسی تجویز نکنند و بجای سوره درخت برک و سجود و رکوع و قیام و قعود بطرفه که رسول خدا و اهل البیت و صحابه کبار فرموده اند بجای آرند و بجای سلام بر انبیا و ملائکه بادران نکنند چون حسن بن نجار ساند خلایق و هارون بن کلبا بخندیدند و با ابویوسف تمسخر نمودند و حنیفه گفت ای ابراهیم کوی خرگوش است تخاضه حلال ندانند و گوشت سگ بخور حلال ندانند و پوست سگ هیچ نجس العین را بر باغی پاک ندانند و شراب جو شیده را حلال ندانند و شطرنج و جمیع شقوق قمار را حلال ندانند بحکم نص الهی و حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم و لو اطرأ حرام بدانند و قتل فاعل و مفعول را واجب دانند و جمیع سازها را حرام بدانند از نی و طبل و غیره و در نماز اقامت دایره فاسق نکنند و فاسق را لایق امامت ندانند و اقتداء بمرء عادل نکنند و متعجب و متعجب نسازند به سخن یک فاسق و منع او معطل و وضایع نکند و روی ایشان فی کرده گفت که دختر خود که از نا حاصل شده باشد عقد نکاح جائز ندانند و نکونند

انبیاء معصوم

قول رسول

و دلالت بر

مخالف

مسح کوسن و کاردن

برگوشید

فاتیحه بفراسی تجویز نکنند

اجتناب

که از زنده

که فرخنده پارسه را شکم ما در بهار حسیه چون سخن بد بخوابیدند و شافعی نگاه کرده بخندید و شافعی را حال  
نفس زدن نمانده بود و دیگر از سزاگویند که حد ساقط می شود از کسی که عقد کند با ما و یا خواهر خود اگر  
دانسته بود و گویند که حد ساقط می شود از کسی که در ریفه بحد و با ما در خول کند در راه کعبه و گویند که  
حد نیست بر لواطه کنند و بقیاس عمل کنند و گویند اول کسی که بقیاس عمل کرد و بقیاس عمل کرد و بقیاس عمل کرد  
گفت انا خیر منه خلقتی من نار و خلقتک من طین و دوم کسی که بقیاس عمل کرد و بقیاس عمل کرد و بقیاس عمل کرد  
بود تو هم ای ابو یوسف و گویند که نجات من و امکان ما و جریم کنند که فرقه ناحیه ما بم و یقین و نیت  
که آیه لایمان پاک و معصوم و مطهر اند و شفاعت اذاجاء خود را و فحاشا لای خود را پاک و خامس و ششم در روز قیامت  
و طالم و ملعون و اندک حکم خداست و نص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تعصب و عناد نکنند و از یک  
تشفی نفس خود خون و مال هیچکس را حلال ندانند و بنا بر سنت رسول انک شتری در دست مردم  
کنند و از برای عناد و دیگران ترک سنت کنند و صلوات بر ائمه و پیغمبر خود فرستند و گویند که صلوات  
بر ائمه است رسول الله جایز نیست و بر وی سنت معاویه و یزید نکنند و گویند خدا تعالی فرموده که  
هو الذی علیکم بهیله علیکم و ملائکت و علی بن ابی طالب را علیه السلام امیر المؤمنین  
میخوانند این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص او دانند و گویند که در زمان رسول صلی الله علیه و آله همه کس او را  
باسم امیر المؤمنین خوانند و در زمان رسول عیسی را بغیر از وی امیر المؤمنین نخوانند و گویند بحکم است  
انما اولیکم الله و رسولی لئلا اکثر در زمان رسول صلی الله علیه و آله و برای ولی الله و ولی المؤمنین  
گفتند و صلوات بر ایشان فرستادند و اعدای ایشان را به لعن خفی و جلی نوازین کردند و گویند جماع  
امت است در پاکی و طهارت و عصمت ائمه ما و هیچکس را اعدا و مخالفین ائمه مافعل کرده اند و اجماع بمقتضی  
خو اصل امت است و کفر مخالفان ایشان و آنها را که غضب حق ایشان کردند و گویند که هر یکی  
پیغمبر و ائمه است و صلوات بر علیهم با هم و گویند اکثر عبادات و اعمال مستحب که مخالفان ما بدان  
عمل ننمایند و آنرا است رسول میگویند در وی است و بهمان بلکه اکثر آن در زمان شیخ فاسقین  
فاجرین طالمین طایغین ملاعین کافرن ملعونین مردودین محمد ولین استهتار یافت مثل نماز تراویح  
و غیر آن چون حسیه زبان بطعن شیخ در آن کرد و علیه السلام او فغان بر آوردند و دواتی بود نزد  
شافعی بر داشته بجانب حسیه انداخت با رون بخندید و گفت ای شافعی وی کنیزی است ما او را مضاف  
داشته ایم از هر چه کند و گوید از قتل و آزار وی چه خیزد مگر تو این الزام وی نمایی بقتل آن حدیث  
رسول صلی الله علیه و آله حسیه چون از جانب ما رون تقویت یافت گفت ای شافعی ترا چه نسبت در میان

علامت شینی و قضیت نسبت ترا به سبب است تو چهار سال در شکم مادر بودی بزعم و اجتهاد و خوارت مدبر ازین  
 در چهار سال از مادر متولد شدی و الحال بدین سلسله فتوحی میشدی تو باین صحت نسبت چرا مخالفت  
 اهل بیت کنی ای شافعی بر جمیع خلائیق ظاهرست تو مردی چرا که در بدایت کار بر طریق اهل البیت  
 بودی و خود را یکی از بندگان و جاگران ایشان میدانستی و در اوایل حال بحواله حنیفه کردی از رکبه رخا  
 او نسبت با اهل البیت علیهم السلام بود در قضیه بحواله مطاعین او از اجتهاد و غلط و عمل نمودن بقیاس  
 کردی و این بر همه کس ظاهرست از حضار مجلس و درینو لا توسطه جابه و عتبار پنج روزه دین خود را بدینا  
 فروختی و اجتهاد کردی و تیرا نیز از روی امامت و پیشوایی خلق شده مثل ابو حنیفه العین که شایسته شیطان  
 بود و شیطان ثانی رفیق او شدی و طریق خذلان بجانب نیران ای شافعی یعنی بنی نوح باطل علم  
 و کفر است عبادت و ابراهیم با خلعت خلعت و موسی با درجه مکالمت و ذوالقرنین و سلیمان با سلطنت و ملک  
 و داود با شکوت و قوت و عیسی با رفعت و منزلت خود سر بر ستانه دولت و عتبه ارادت سغبره با صلی الله  
 و آله تمنا می اللهم اجعلنی من ائمت محمد صلی الله علیه و آله که روزه و تحریرت الملبیت او علیهم السلام که کمال دین  
 و برهان یقین و حفاظت شریعت و مقصدان ملت و امنای رحمان و مفسدان قرآن و حج خدای و احصیا  
 رسول صلی الله علیه و آله اند و معصومان ائمه ائمه الله لیدن هب عنکم الذجس اهل البیت و یطهرکم  
 قطعه سیر او منصوران یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم  
 و سروران و رستمان و صدیقان یا ایها الذین امنوا اتقوا و کونوا مع الصادقین و جان بخشان  
 ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بائعاً حجتاً و نان بخشان و یطعمون الطعام علی  
 حبه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً ایضا در اسرار اهل البیت آن صاحب دولت است که بنمبر صلی  
 علیه و آله و سلم در حق او فرمود و یقول روایت شما که من اراد ان یقلد الی آدم فی علمه و الی نوح فی التقویة و  
 الی ابراهیم فی حمله و الی موسی فی جمیعته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب و قنیه سغبر  
 صلی الله علیه و آله را با علو شان و کمال رفعت چنین ابن عمی و برادر می و وصی بوده باشد که بنمبر صلی الله علیه و آله  
 او را بحسب سغبران اولو العزم برابر کرده باشد بزعم شما و جمیع اهل اسلام ای شافعی ترا چه بر این نسبت  
 که شاه ماحبت و مودت او را گذاشته قدم در طریق خذلان و حریق ظالمان الملبیت و کمران ابو الفضل  
 و غولان یتیم مقتضت و اقوال نبادی و دست ارادت در دامن امامان و پیشوایان و هم دایمه یهدون  
 الی السبیل زده کمرارته او بر میان جان بسجی شافعی از غایت خجالت سرور زیرا فکنده نه قوت جواب  
 و نه مجال خطا و دیگر مرتبه حسنه منوجه ابراهیم شده گفت ای ابراهیم از روزیکه ابی بکر سباح مقصدی

امر خطیبی که تائید بنمایند بغیر از علی بن ابیطالب علیه السلام و صحاب کبار بزرگوار او که بحجت و دلیل  
 کبریات و میرات الزام آن کرده بی ایمان نموده ایشان را در میان جلالین شمرند و بی اعتبار می دانند  
 و ایشان از مخالفت سر را در زیر افکنده بحال جواب و زهره خطاب فرستادند از آنروز تا امروز از  
 کثرت اعدای دین و ظلمت ان پر کین حکم را از اهل ایمان زهره و بارای آن نبود که اظهار عصبانیت  
 و طریق ستقیم اهل القبت علیهم السلام نماید و الزام اعدای آل محمد کند بر این وجه که امر و زبرد و خلیفه  
 زمان و ابن عم امیر المؤمنین ۳۳ مرتب شد که در وی تکرر است و بخندید حسنه گفت ای علمای زمان  
 چه همه سر را در زیر افکنده اید و از افعال و کردار خود و منفذ ایمان خود شرمند ابدای ابراهیم کجاست که  
 پیغمبری صورتیست که تجسم توان دید با آنکه معنی است در صورت که جز اهل کشف و عیان و ایمان آنرا مشاهده  
 نتوانند کرد و کجاست که چرا پیغمبر فرستادن بر خداست واجب است و هرگاه آن پیغمبر از دنیا برود و پیغمبری  
 نبوت که پیغمبری باشد همچین از وجود او برود و غایب شود یا اگر روحی مناسب مقام بر روح پیغمبر باشد که آن  
 پیغمبری را نکند و با پیغمبری بریده شود تا وقتی که پیغمبر دیگر پیدا نشود آیا در میان هیچ حاجت با ما می است  
 که احیاء دین پیغمبر در میان اسی ابراهیم بحق خدای که جواب من کجاست که پیغمبری که این صدوست و هم  
 و چه پیغمبر این از انبیاء و رسل او لو العزم بی آنکه وصی تعیین کرده باشند که از جهان رفته اند ابراهیم گفت نه خدای  
 ای ابراهیم آیا تعیین وصی حکم الهی بود یا خود وصی و خلیفه تعیین می نمودند ابراهیم گفت تعیین وصی حکم الهی بود  
 حسنه گفت ای ابراهیم پس چون روادارید که پیغمبر افضل انبیاء و رسل بوده باشد خدا تعالی برای وی حفظ  
 دین وی وصی تعیین نکرده باشد چون تواند بود که پیغمبر با هم مر کرده باشد امت را وصیت و خود بی وصیت از  
 عالم خدای عالم بقا حلت کرده باشد و از برای حفظ دین و امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد پس کلام  
 جابل که شنید ای ابراهیم پیغمبر باید که کسی باشد که متحمل شود انانی را که همه ستانها و زمین با تحمل آن نتوانستند  
 کرد چنانکه حق تعالی میفرماید انما انا الله و انما انا الله و انما انا الله و انما انا الله و انما انا الله و انما انا الله و انما انا الله  
 کند و منزل و سفینه و عاشق مشه و در و غلگونی بود و روا بود که بعد عای نفس خود بر مردم تکلیف نهد تا آنکه چند  
 کس بر او جمع شوند و بر او کوهی دهند و بعد از او هر چه خواهند کنند با آنکه پیغمبری را حجتی و دلیلی از خدای می  
 و میثاقی که خدا تعالی از پیغمبران ستانده است چه خبر است و چه چیز ایشان را فرموده و چگونه باشد عهد بیان  
 خدا و رسولان و پیغمبران و ابن معانی که در قرآن مذکور است و اعتباری دارد یا اینها همه افسانه است کجاست  
 تا ما نیز این بار را از دوش جان خود نمیداریم و استایش کنیم و زحمت خود را به مردم هرگز سازند و سر  
 دل ایشان خواهد اما کم کنند ای ابراهیم کجاست که امامت چه خبر است و کدام است امامی که حضرت ابراهیم را

داده بود و گفت که ای جماعت! للناس اماماء جای دیگر فرموده که وجعل الله فی الاسلام حای  
 دیگر فرموده که وجعلنا ائمة یهدون الی الناد بکم و قسم امامت ظاهر و روشن شد امامت متقیان  
 و امامت کلیل و در خیانت یعنی انبیا که مردم را میخوانند به جهنم آیات آنها می امام متقیان کدام است  
 از معبر چه چیست و امامت پیغمبری از خدا تعالی است یا نه آیا وصی منبر و امام متقیان با یکدانش از نسل ابراهیم  
 خلیل باشد و ابا و اجداد او بزرگ و بزرگوار باشد و هرگز نباشد و با طهارت مولد بود و درستی  
 و نور علم و قوت نفسی و معرفت اسرار عرشی شرعی و احکام شرعی و آداب و اخلاق پسندیده و معرفت مبادی معاد  
 و سیاست ملکی و صبر نمودن و حلم و رزیدن و مداومت نمودن بطاعتها و دوری نمودن از شبهات و با کرم و  
 سخاوت و سخاوت و علم و عصمت و طهارت و حکمت و زهدت بودن و برکات فرات و مؤمنان متقیان با  
 وفائی باید که نیکو دارند و بویست با مسکینان محبت دارد و از خبرهای گذشته و آینده خبر دهد و خدا  
 و رسول او را دوست دارند و چنین از آیات قرآنی در حق او نازل شده باشد و بزرگوار باشد و موافق حدیث  
 از احادیث صحیح صحیح صحیح در حق او فرموده باشد که مخالفان ناقل آنند و در کتب ایشان مسطور و مذکور است  
 و در جمیع وقایع دفع که از زندقه و شرکهای عظیم نموده باشد و یکضربت او را رسول خدا با اعمال حسن بالمس  
 برابر کرده باشد بزرگوار باشد مخالفان وی و ابن عم و برادر پیغمبر بود و او را نور چشم خود خوانده باشد با جماعت  
 آباء چنین کسی امامت اولی و نسب بود یا آنکه امام باید که بعد از چهل سال ترک بت پرستی کرده باشد و  
 گوشت دیو است و خون وی پرورده شده از خمر و گوشت خوک و متی مدیر طریق عبودیت لات و عری  
 طی کرده اطلب را بایمان نماید و بر منبر از جواب زنی عاجز کرد و گوید کلام افقه منی حتی المخرات فی الینو  
 و کرات و مرات قبول مخالف و موافق بر منبر افسیلونی بر زبان او جاری شده باشد و باعتبار  
 و اختیار عمر خطاب و ابوعبیده جراح و سالم مولی ابوجذع بن حصین و بشیر بن سعد و خالد و لید  
 و چند فاسق دیگر که در نقیبه بنی ساعده جمعیت کرده باشند امام شود و از ارازل است و بیشتر اوقات  
 بکر با پس فروشی و جابر فروشی و خیاطی اوقات گذرانده باشد و او پدرش در زمان حالیت هر روز  
 جوان بر مایه عبدالمنازی زود نما مردم صبح شوی و طعام خورد و پس خورده و پس مانده بایشان و بعد از آن  
 خلافت نیز خیالی کردی و مردم انکار وی و مذمت وی کردند می ای ابراهیم کی رو او بودست را چنین کسی بر منبر  
 خانه ان مقیدم دارند و او را عبدالمنازی رسول صلی الله علیه و آله بزرگوارند و چند فاسق خلیفه رسول الله و قائم مقام  
 دارند و اکثر نوامین عین الله خوانند با وجود عدم استحقاق که آن سبب فضیلت باشد ای ابراهیم که ازین  
 جمیع

دلیل ابراهیم و اجماع سقیفه

بعد از آنکه تفریق مردم علیهم السلام یک باب است و وصایت سرزوار نیز ابراهیم گفت ای حسین ما منکر و جاحد  
 فضایل ابراهیم رسول علیهم السلام هستیم و آنچه تو و فضایل علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام میگویند  
 ثابت است زیرا که از آنکه عقول بشر در آن توانمند نبود و لیکن در خلافت ابی بکر اجماع است و رسول  
 صلی الله علیه و آله فرموده که **ما من شیء الا و فیما بیننا** یعنی در هر امری که است اجماع نماید صواب خواهد بود  
 حسین گفت ای ابراهیم این حدیثی که تو ذکر کردی از علما این است که راست بگو که در تفاسیر شما واقع است  
 که در آن روایع رسول صلی الله علیه و آله در غزیر خم فرو آمد با بر رب العالمین و این آیت بر و نازل شد  
 که **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک قال لم تفعل ما بلغت** و الله یعصمک من الناس بر و ان  
 رسانید و بعد از آنکه رسول خدا یافت بود از رسانیدن و الله یعصمک من الناس جبرئیل نازل شد و بر او  
 که دست علی بن ابیطالب را گرفت و بر منبری که از چهار ستراخته بودند برآمد و گفت من گفتم مولاه  
**ثمخذ علی مولاه اللهم وال من والاه و العز من نصره و افضل من خذله و العز من طاعه**  
 از آن آیت نازل شد **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام** و پیش از  
 و گویای ابراهیم پس ابراهیم متوجه شافعی و ابو یوسف و علما و دیگر شد و سر در زیر افکند و هیچ گفت حسین  
 علما شد و گفت حق رسول است بگوید بناج و تحت خلیفه که آنچه واقع است که سر شسته و ای میان  
 چون علما را بناج و تحت خلیفه سوگند داد و توانستند که ما خدایا ابویوسف گفت ای حسین اگر نزد  
 اصحاب و مشرین تصریح نموده اند که این آیت در حق علی بن ابی طالب علیهم السلام نازل شد و آن  
 حدیث من گفتم مولاه فلی مولاه نیز مشهور است حسین گفت ای ابو یوسف چه گوئی در باب آیت  
**انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کعبون**  
 بخدا گوی است بگو که این آیت در حق که نازل شد ابو یوسف گفت این آیت در حق علی بن ابی طالب  
 نازل شده باجماع است حسین گفت ای ابو یوسف چه گوئی درین آیت مبارکه که **قل تعالوا نفع ابناءنا و  
 ابناءکم و نسائنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم یقتلهم فنجعل لعنة الله علی الذین**  
 حق نمایی بر تو ای ابو یوسف در روز مبارکه از مردان غیر از علی بن ابیطالب و حسن و حسین و از زمان غیر از قاضی  
 صلوٰه الله علیهم اجمعین کسی دیگر با منبر بود گفت حسین گفت ای ابو یوسف خدا تعالی علی بن ابیطالب را  
 پیغمبر خوانده و این مخصوص آنحضرت است یا ابو یوسف گفت ای حسین بچگونگی درین خلاف کرده و کسی بخالد بن  
 کریم متوجه ابرو ن شده و گفت ای خلیفه زمان حق محمد رسول الله که گواه باشی از زبان علما  
 خود و دیگر مرتبه متوجه علما شده حسین گفت یک سوال دیگر میکنم حق بگویی که راست بگو بگو که در محاسن

که رسول خدا و حالت نزاع بود و اثبات کرد بجانب صحاب و گفت که استونی در اوقات و احوال و گفت  
 کتابان و تفکرات بعدی یعنی در اوقات و کائنات بیاورد که بنویسم از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید اما این بود اصحاب  
 که مانع شدند رسول خدا را از وصیت کردن و نگذاشتند که در اوقات و کائنات حاضر کنند ابو یوسف گفت که این از  
 قضایای مشهور است که عمر بن خطاب بواسطه آنکه مباد امرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشتداد نیاید  
 مانع آن شد و گفت ان المرء لیجهر بحسب کتاب الله حسین بن علی و گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف حکام  
 و خصوص آبی را معطل میگردانید و بعیت روز غدیر را کان لم یکن می انگارید و مانع وصیت رسول خدا از شما بود  
 و میان گفتن بر رسول خدا نسبت می کنید و ایمان بکلام ملک علامه مزارید که و ما ینطق عن الهوى  
 ان هو الا وحی یوحى ای ابراهیم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بامت خود که اما استغنی من الوالدین و لده  
 یعنی من پدرم و مادرم شما از پدر و مادر خود شفقت آنحضرت نسبت بامت بجیشتی بود که آداب شما را  
 و انکذاشت و امت را تعلیم نمود و امامت و وصایت و خلافت را که از اہم مقامات دین و اہم امور نبوت  
 و علم است بود معطل کرد و شما را جوڑا اہمال نمود و هر که بر این اعتقاد بود یقین که از شما دعوت می نمود و بی بهره  
 خواهد بود ای ابراهیم از این قضیاتی اندیشید و می گوید که امت اجماع کردند در خلافت ابی بکر ای ابراهیم  
 بگوئی که هر اجماع که مخالف نص بود منعقد می شود یا نه گفت نه گفت ای ابراهیم پس چون مستند می شود  
 باجماع ما روایت کنید بابر اہم سرور زیرا که حسین گفت ای ابراهیم از خصوص در که شتم و حکم الهی و فرمان  
 رسالت پناهی را یک جانب نهادیم بگو که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا اجماع خواص امت  
 ای ابراهیم متفکر شد اگر می گفت که اجماع جمیع امت شده بود کذب و می ثابت می شد چرا که اہل یک شهر بلکه  
 یک محلہ اتفاق نگذردہ بودند الا چند فاسق مردود که بعد اوت اہل البیت مشہور بودند و در حال حیات  
 رسول صلعم را ہ اتفاق می نمودند ابراهیم گفت ای حسین خواص امت از اہل حل عقد اتفاق کردند که و  
 اہل و نسبت اختلاف از دیگران حسین گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف و ای شافعی و ای علما کہ حاضرید  
 از شما سوال میکنم در حضور خلیفہ زمان رہت بگوئید کہ بعد از ابی بکر کہ متنازع فیہ است اعظم و افضل و اقدم  
 سوال حسین از جمیع اصحاب کہ بودند و از خواص اصحاب کہ رسول خدا صلعم در فضایل ایشان احادیث فرمودہ است  
 و از اہلبیت بنی ہاشم چنان بودند کہ فضیلت ایشان بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع عالمیان ثابت است  
 گفتند علی و حسن و حسین و عباس و طلحہ و زبیر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و سلمان و ابی ذر و مقداد و  
 و عمار و اسیر و جابر و انصاری و عثمان بن مظعون و ابو دجانہ الانصاری و خلیفہ الیمانی و ابی بن کعب و سعید بن  
 قیس و جمعیہ گفت ای خلیفہ زمان بگوئی کہ کسی را چنانست کہ سوال فرماید از علمای زمان کہ از اکابر بنی ہاشم و اصحاب

بسیارند با ابی بکر بیعت کردند و میانه مارون متوجه علما شد که بگویند آنچه واقع است همه یکبار بر سر در زیر افکندند و بنا  
 بر سر بر آورد و گفت چرا سر را بر زیر افکندید این بگویند آنچه بشمار رسید است از اخبار و آثار از احوالی صحابه و اهل بیت  
 و وقایعی که روی نمونه اهل بیت گفت که ظاهر این بیعت که در میان اصحاب و اهل بیت مخالفت و منازعه  
 واقع شده حسنه گفت من آنچه میگویم اگر تصدیق قول من کنید بر من است که از احادیث و اخبار و  
 تفاسیر شما بر شما ثابت کنم مارون گفت بگویم که در حالتی که علی بن ابی طالب و امیر فضل بن عباس  
 و جمعی از بزرگان و جماعتی از اصحاب کبار به پیغمبر و کفین و دفن حضرت رسول خدا مشغول بودند اکثر منافقان  
 صحابه در سیفیه بنی ساعده نشسته و پیغمبر خود را گذاشته اند بکفن و دفن وی حاضر نشدند و از برای خلافت  
 منازعت کردند چون خبر انصار رسید که جمعی از صحابه در سیفیه جمع شدند و تعیین خلیفه می نمایند جمعی که از پیغمبر  
 از انصار نیز متوجه شدند سخن در میان ایشان دراز کشید کاری ابی بکر بر میگرفت که دست دراز کنی که با تو بیعت کنم و کاری عمر بوی گفتی که تو از با اقدم و آسانی دست دراز کن که با تو بیعت کنم و کاری مالک مولای  
 این خلیفه را تکلیف کردیدی و کاری ابوعبیده را گفتندی بعد از منازعه همه انصار با یکدیگر شدند  
 که نمایانم و منکم امیر و سعد عباد را که برز که انصار بود گفتند دست دراز کن که با تو بیعت کنم محمد مصطفی  
 بسیار کرد و تجویز خلافت نمی کرد تا آنکه بعد از مبالغه بسیار که انصار با من بودند سعد بن ابی وقاص بن سعد چون دید  
 که پدرش راضی شد با مصلحت برخاست و شمشیر برهنه کرده بر سر درازد و گفت چیست نترس از علی بن ابی طالب  
 از آنچه واقع شد در غدر خرم که رسول خدا بکلمه الهی دست وی گرفت و ویران شد اما امام و حاکم است و همه را با  
 شدید و با وی بیعت کردید و در امتیاز گفتید و اجمع دان مخالفت می کنید امر خدا را و پیغمبر را امروز خدایا  
 شما رفته است و اندامی در ترک این معامله کن و گرنه هرگز از تن جدا نمی کنم چون سعد بن عجله این سخنان از پیغمبر  
 قیاس شد پشیمان شده و استغفار نمود و انصار با من دیگر را تکلیف نمودند عمر برخاست و گفت لا تجمع سفا  
 فی عهد این هرگز نشود که دو کس مرکب خلافت شوند و این امر منتهی نشود فی الحال شمشیر کشیده بر سر ابی بکر  
 رفت که سخن بسیار بگوید و دست دراز کن که با تو بیعت میکنم و فی الحال با ابی بکر بیعت کرد و بعد از وی ابوعبیده  
 بیعت کرد و بعد از آن از اصحاب ضلالت یک یک و دود و می آمدند و بیعت می کردند تا آنکه قریب بیست  
 نفر با وی بیعت کردند بعد از آن عمر خطاب شمشیر کشیده بر سر یک یک از اصحاب می رفتی و از  
 فخر و حیرت بسیار و در می تابعت کردند تا سه روز بدین منوال بود بعد از سه روز متوجه مسجد حضرت  
 رسول خدا شدند و خواستند که رسول الله صلی الله علیه و آله را از قبر بیرون آرند و پرودی نماز کنند امیر  
 علیه السلام چو بی که بدو سر وی آمین بود بر دست گرفته بر سر قبر صلوات بآید و سوگند یاد کرد که

نگه دارم که پیغمبر از قبر بیرون آید تا آنکه گشته شوم یا سسما را بقبل رسام معادیه بابی بگریم که در آنجا است  
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که روزی که برادر من علی ابن ابیطالب علیه السلام که تسبیح بر دست داشت  
و چوبی بدین صفت برداشت و می باشد اگر از مشرق تا مغرب بروی حمله کنند غالب نشوند با و آن اسد نظام  
و حمله را بکفرتی رساند چون این حکایت از معاویه شنیده شد که این معنی است و حمله بیا مدد و در مسجد رسول خدا  
نشستند و علی ابن ابیطالب علیه السلام با صحاب کبار و مؤمنان دین و از جمعی کثیر از بنی هاشم با حضرت  
بودند از یک جانب نشستند و گفتگو دراز کشید و علی علیه السلام بر ایشان چتها گرفت و ملاست کرد که پیغمبر  
و نور بکنده شدت بر این قبیل و کفین و پیغمبر و مدفن و می حاضر نشدند و بروی نماز نکردید و متوجه حقیقه شدید  
و در امری که بحکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی من متعلق بود متنازعت کردید و مسئورت چند فاسق  
خليفة از جمعی رسول تعین نمودند و درین حال عثمان بن عفان بابی امیت و عبد الرحمان عوفت بابی زهره  
بیامدند و عمر و ابو عبید بر خاستند و گفتند ای بنی امیه و ای بنی زهره بیامد و بیعت کنید  
بابی بگر ایشان بیامد و بیعت کردند و ایشان جمعی بودند که عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب علیه السلام  
در احوال حیات و حال و حال علی علیه السلام که شهرت تمام داشت و عمر با جمعی کثیر بیامد و در برابر حضرت امیر  
دینی هاشم بیستاد و گفت بیامد و بیعت کنید بابی بگر که اکثر مردمان بیعت کردند زهره بر خاست و  
دست بر قبضه شمر نیز زد و گفت و یحک با ابن خطاب علی ابن ابیطالب علیه السلام را بگرادر رسول است  
و عبد الله عباس در و ساسی بنی هاشم و خواص اصحاب رسول خدا را بیعت پس برین تخافه که از ازل است و لایت  
یکنی تر با بن امر و نسبت با آنکه خویشان رسول حاضر کردند و جمیع شرایط اطمانت و خلافت در ایشان موجود است  
و زهره قصد آن کرد که شمشیر و زود آورد و بر عمر و عمر فرما د بر آورد که علیکم الملک فاکفونی شره و سلام از  
زهره در آمد و دست بزد و شمشیر از دست زهره بست و شکست و بنی هاشم دست بر قبضه هاشمی شمشیر کرده  
بکیار بر خاستند امیر المومنین علیه السلام ایشان را منع کرد و بآهسته بایشان گفت که حکم الهی نسبت که شما  
شمس از غلاف بیرون آید و ما را بغیر از صبر چاره نیست چون امیر المومنین علیه السلام دید که منافق  
بعضی باختیار و بعضی بقهر و جبار بیعت کردند و روی بابی بگر و عمر و خلافتی کرد و گفت ای یاران مخالفت  
پیغمبر خود کردید و حکم الهی را معطل گذاشتید و من بدین کار شما را ترم از آنکه من بر رسول اولیترم زنده و  
و من وصی و وزیر دینی ام و موضع ستروی و کتاب خدا و سنت رسول عالم ترم از جمیع شما و انج  
و انجی و انجی و اعلم و انجی و این کار حق من است از خدای تعزید و از رسول شرم دارد و حق من گذارد عمر و  
خاست و گفت یا علی اگر ما بر راکشته باید شد متابعت تو نکنم و دست از تو باز نداریم تا تو بیعت نکنی



[illegible]

حجت خدا علی بن ابی طالب است اگر نه نیست که طاعت خدا بر او واجب است شمشیر میکشیدیم و با شما بجای میگردیدم عند خود  
 استگاری می ساختیم که خدای خود را بر المؤمنین علی علیه السلام گفت بنشین با خالده تمام تو معروف و سعی تو مشهور گشت  
 و بنی سبأ سندان فارس را بجای ریخت و گفت اندک خبر بخدا که باین دو کوش خود شنیدم از رسول خدا و اگر نه  
 باشد هر دو کوش می کرد که گفت بنما اخی و ابن عقی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحاب یکسبه جماعه من کلاب الیه  
 یفتی من علی علیه و آله فرمود که وقتی باشد که برادر من و ابن عم نشسته باشد در مسجد من با جمعی اندک از یاران خود گاه  
 جمعی از سگان جهنم بروی در آیند و قصد قتل کنی و یاران وی کنند من هیچ شک ندارم که سگان اهل جهنم شامبد عمر خطاب  
 شمر که کشیده از جای خود جریست و قصد قتل سلمان کرد و امیر المؤمنین از جای خود برخاست و کربان عمر را گرفته و برایش خود  
 کشیده پس از خنجر چنانچه شمشیر از دستش در افتاد و دستار از سرش برید و در میان مردم نخل شد بگو که ای جمعی از  
 اصحاب برخاستند و عمر را نشانند امیر المؤمنین گفت باین ضحاک که عیسی علیه السلام کتاب من الله سبق و عمر بن  
 رسول الله تقدم لوائه ابن اصف ناصرا و اقل عدد انکه امیر المؤمنین علیه السلام برخاست با یاران خویش و گفت رحمت خدا  
 بر شما اگر عمر با کس حجاب در رویه میکشید و یکیک از ان مردمی که خلافت ابی بکر را می گردید میطلبید و قهر و جبر است  
 میکرد او هر کجا جمعی در خانه های خود پنهان بودند ایشان را بیرون آورده بجمعیت می بردند و بعضی را بقتل می رساندند و بعضی را  
 در جزیری غوغای خلافت و منارعت در میان ایشان بود تا آخر بطلب امیر المؤمنین علیه السلام رفته قضیه حضرت سید عالم  
 علیها و اقی شد و لکد برود و عمر خطاب و اید و آرا رسیده و انسا بر همه کس ظاهر است و مخالفت سید عباد و با و وزیر کس  
 بی خروج با ایشان و سیرین سعد بر چکس پوشیده و نیست و مالک نوزده باده بر کس از قبله خود با ایشان معیت نکرد  
 تا انکه خالده بن ولید را فرستادند و آن مومن را در میان نماز باده هزار مومن بقتل رسانیدند و اموال ایشان را غارت  
 نمودند و زنان و فرزندان ایشان را با سب و جبری بر دو گامی ابراهیم پس چگونه اجماع خواص امت شده باشند  
 بر سید و باز کردید از بن اعتقاد و فاسخ خود و با خدا و رسول این دلیری می کشید ای ابراهیم اگر اجماع را اعتبار  
 بود در خلافت ابی بکر اجماع منعقد شده باشد پس چرا نرید و باقی بنی امیه که مفسدان و کافران دین لعین اند  
 امام نباشد چرا که آنقدر از مردمان که با ایشان معیت کردند و متابعت نمودند صد برابر آنان بودند که با ابی بکر  
 و عمر معیت نمودند پس باین تقدر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و سب چکس را شک نبود  
 در کفر آنکسی که اناسش آنان باشند که سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بریده و ولایت  
 او را بر شتر مانده با سیری برده باشند و مدت مدید است اهل بیت رسول الله کرده باشند  
 ای ابراهیم بدان که اجماع منعقد نشده در میان اهل اسلام کرد در قتل عثمان که از خواص و عام امت است  
 جمیع شهر از اهل اسلام کتابها نوشتند و مردم را تحریص بر قتل نمودند و قتل و می این شهر فرزند جبرائیل است که از ظلم و ستم

و ویرا قتل رسانید با قح و جواه و مدت چند لیسان برپای داشت چون سک مرد و کجای کجای کبشید  
و گروه کرده از سلمان میرسید و لنگد بر روی او میزدند و از ظلم وی شریکیت می کردند و از این  
انگس که حکیم الهی خلیفه بود و مخصوص الهی حضرت رسالت پناهی در حق او بسیار و از خلیفه الله و خلیفه رسول  
منکویند باز خود و جمیع کتب اعتقادیه خود می نویسد که خدا و رسول تعیین خلیفه میکنند و این خلیفه کرد و عمر خطاب  
الی بکر را بر عمر شما و از کمال مسیری الی بکر را خلیفه الله و خلیفه الرسول میکند و می نویسد پس بایستی که  
او را خلیفه عمر بگفتند و می نوشتند ای ابراهیم با آنکه عمر خطاب در حال ولید و جمعی از منافقان بنی امیه  
با علی بن ابی طالب عداوت کظیری بوده باشد و اینها و کرده باشند و چندین هزار خلق را از ایشان  
دور افکنده با سفل السافلین فرستاده ای ابراهیم سچ استی در دین پیغمبر خود این فساد کردند و با طبیعت پیغمبر  
این ظاهر کرد و داشتند آثار و ابود که برای نشانی نفس خود و کاهی سعد بن عباد را خلیفه و والی کردند و باز  
میروند و کی کنند و ابوبکر را بنی شانند و کاهی عثمان را خلیفه سازند و باز بحال سگانش قتل رسانند و آن  
موافق اغراض ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم با آنکه این دو گروه منکر صندت و مخالفت و محاربت  
و عداوت ایشان نیست بیکدیگر چه جمیع امت ثابت است طایفه اول شیعه علی بن ابی طالب را و امام  
و امام حسن و حضرت سیده النساء علیهم السلام و سلمان فارسی و عباس و عبد الله عباس و عبد الله بن عباس  
و ابودر غفاری و مقداد بن اسود الکندی و عمار بن یاسر و عثمان بن طلحه و محمد بن ابوبکر و خلیفه الیها  
و ابی بن کعب و خالد بن سعید العاص و جابر بن عبد الله الانصاری و ابوالیوب الانصاری و ابودجانه  
الانصاری و سعید بن عباد و الانصاری و قیس بن سعد الانصاری و ابولبابه و ابوالهثیم و یسیر و مالک  
النجفی و فضیل بن عباس و ابوالاصحاح و جعفر طیار و ابوسعید خدری و سلمان بن سر و سهیل بن حنیف و عدی  
بن طامی و اینها آنست که از اول اسلام تا آخر عمر رسول خدا خدمت و ملازمت آنحضرت بودند و در خلوات و غیر  
خلوات با او بسری بودند و بر طریق رسول خدا و عبادت آنحضرت و اعمال و افعال و اقوال او بهتر از دیگران اطلاع  
داشتند و پیغمبر در حق هر یک از ایشان احادیث فرموده بعضی از اهل امت خود خوانده و بعضی با کفایت که بوسی  
در بیان و چشم میزد و رباب هر یک از ایشان بنفیت با فرموده و آنرا که طبیعت و نیز و خدا بخت  
در طهارت و عصمت ایشان گواهی داده و همچنین جذای حجت ایشان را بر مردمان فرض کرده که قل لا اسئلكم  
علیه اجر الا المودة فی القربی و بحکم الهی قول ایشان صادق و کلام ایشان نص قاطع است ای  
ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول الله و عبادت آنحضرت از فرايض و نوافل و اخبار و احکام نقل ایشان عمل  
نمودن اولی و است و اعتبار ایشان نزد خدا و رسول می شریک با آنکه تصدیق کردن و اعتبار نمودن قول ابی بکر و عمر و عثمان

و عایشه و حفصه و انس و ابی بنی اسلم و سعید و سعید و ابی سعید و جراح و عمر غاص و ابو بکر و برادرین غار خاند  
 و محمد و سالم و مولای ابی خدیجه و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید بن عامر کزیره و معاویه و یزید و عمر  
 و عبید بن جراح و ابی بن حکم و باقی بنی امیه که امامان شما اند آیا بروی نمودن باین طایفه اهل است  
 یا باین گروه که در حدیث و احادیث و اعمال و بر قول این طایفه بیشتر است یا آنکه اسامی ایشان در اول  
 ذکر کردیم ای ابراهیم چون مخالفت کردی و طایفه جمیع امت ظاهر است و از روز وفات رسول خدا الی امشب  
 بذا این دو طایفه قصد قتل و قمع یکدیگر کردند و در اعمال و افعال و عبادات و اعتقادات مخالفت این دو  
 طایفه ثابت است این زمان بگوئی که این دو طایفه کدام بر حق بودند و کدام باطل ابراهیم مانند حمار که کوه را می‌داند  
 آب و خلأب افاده باشد و خبر و بر ایشان نه قوت سکوت و نه طاقت جواب و نه استیجاب و نه استیجاب  
 و گفت ای ابراهیم چرا جواب نمی‌گویی ظاهر آنکه تو نما امر و زبردین رسول الله بنویستی امروز تو خود را اعلام و اهل  
 علماء اسلام مبدائی کنیزی را الزام خوانی و ادباً چندین علماء و اهل فضل که با تو منفق اند در همه چیز ابراهیم منظر  
 مانده بود چرا که اگر می‌گفت طریق اهل البیت رسول الله و معصومان و خاندان و صحاب کبار باطل است کفر و  
 ثابت می‌شد و مخالفت فیان و حدیث می‌بایست کردند و بیم آن نیز بود که خلأب و می‌شد و مجلس مارون  
 رحمتی که با او گشتند و اگر می‌گفت که طریق ابی بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان باطل است یعنی اعتقاد و طایفه  
 مذہب خود میکرد و بیم گشته شدن نیز بود مارون چون ابراهیم را بدان حال مشاهده نمود و روی چسبید کرد  
 گفت ای حسنه این علم از کجا حاصل کردی گفت حاصل کردم بفریق خدا و اسمی و جهت نفس خود مارون گفت  
 ای حسنه استناد تو در علم علوم که بود حسنه گفت برخیز و بگویند بپوشیده نماز که چون من بسنج سالگی رسیدم  
 فواج من مرا بجرم محترم حضرت امام ناظمی حضرت ابی محمد صادق علیه السلام فرستاد که در خدمت و ملازمت  
 بندگان آن عتبه علیه باستم و شرائط عبادت و فوائد طهارت بیا موزم چون مدتی در آن حرم محترم بخدمت گذار  
 نمودم در طریق طهارت و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافته و بدان موطنیت می‌نمودم ناگه مدت هفت سال  
 از عمر من گذشت بگروه حضرت امام علیه السلام بجرم محترم در آمده آب وضو طلب کرد اتفاقاً آنکس که این خدمت  
 بدو مخصوص بود حاضر نبود من و لیری نموده فی الحال دویدم و آنطرف آب برداشتم و بخدمت حضرت برو  
 چشم مبارک آنحضرت بروی من افکند از من سوال کرد که توجه کسی گفتم که من ملازم طایفه و مدتی شده که درین حرم محترم  
 طریقه خدمت بتقدیم میرسانم از من فرمود که نماز مسکنداری گفتم علی یا مولای من گفت طریق طهارت و وضو  
 مبدائی گفتم علی و از هر چه که سوال نمود جواب موافق بفرموده می‌انیدم آنحضرت را شکفت تمام روضی داد  
 متعجب ماند و کیفیت حال مرا از ملازمان عتبه علیه تحسین نمود و کیفیت را بفرموده می‌انیدم آنحضرت را شکفت تمام روضی داد

درستاد و خواجہ مراد ایجا حاضریت طلبیدہ گفت این لشکر تو بسیار عاقل است و وزیر کیست و اورا بمن مقرر کن خدایم  
من گفت یارین رسول اللہ ہزار جان مرقدی تو بادگیر و ملازمت تو باشد و من میرانی از جنگدان کیست و چاکر کیست  
کمترین تو ام آزان روز باز خدمت خاص آنحضرت بر من مقرر شد و چون اثر شد بر من طاهر شد بہ نسبت آنحضرت  
مر اعلیم نمودی و کاکی نسبت باحضرت دلیری نمیتوانستم نمود و خدمت اولاد و اصحاب آنحضرت بہ من مباحث و ملاقات  
شای و آسمان علوم و فضایل الہی بود و مطالعہ علوم می نمودم چند آنکہ بہرکت تبعہ آنحضرت مراقبت مطالعہ حاصل شد و اکثر  
لو کتب تفاسیر و احادیث مطالعہ کردم و اکثر از سبیل مشککہ علماء اسلام و تحقیق آن عاجز بودند حقیقت آنرا آنحضرت  
علوم می نمودم و تا غایت اجتناب و اہتمام کردم کہ امروز و مجلس خلیفہ زمان حقیقت مذہب خود را بر وفق و محافل  
شایستہ کردم و منقطع نشدم بارون گفت ای حسنہ چہ شنیدی از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام در روایت  
گفت شنیدم کہ لا تذکرہ الا بصار و هو یذکرک الا بصار و ہوا للظلیفہ ابراہیم گفت ای حسنہ  
چون روایت برآمدہ است تحصیل است پس چرا موسی علیہ السلام کہ بنمیرہ اولوالعزم بود استند عا و طلب روایت نمودہ  
گفت رب الذی انظر الیک ای حسنہ این طلب محال از روی جہل بود یا از روی سہو دان هر دو محل  
نہایت صحیحہ گفت ای ابراہیم طلب روایت موسی نہ از روی جہل بود نہ از روی سہو بود اگر موسی علیہ السلام  
در طلب روایت مجبور و مضبور بود چہ آنکہ در جہن کہ بطور میرفت مناجات ہفتاد کس از بنی اسرائیل اختیار کردہ  
با خود برد چنانکہ قرآن مجید میں ماطوس است کہ واختار موسی قومہ سبعین لیسئلہم انما چون موسی بن عتار را با خود  
برد و موسی گفتند ما از تو استند عامی کنیم و عاکی از حضرت اللہ تعالی مسئلت نمائی کہ سخن خود را بگوین ما رساند و معلی کہ  
کہ تو با خدا مناجات میکنی موسی علیہ السلام بنا بر کلین قوم و الناس ایشان مسئلت نمود کہ حضرت پروردگار کلام  
خود را بسمع آنجا عت رساند حضرت و ہب العطا یا اجابت نمود چون موسی علیہ السلام از مناجات فارغ شد  
با ایشان گفت کہ ہل عقم کلام اللہ را بتکم یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را ایشان گفتند کہ ما شنیدیم  
کلامی را اما نہ دانیم کہ کلام اللہ تعالی بود یا کلام شیطان تا ما ورنہ داریم و قبول نمیکیم تا آنکہ نہ بنیم اللہ تعالی را آشکارا  
چنانکہ خدا تعالی در قرآن مجید می فرماید کہ قالوا لن نؤمن الذی حتی توکل للہ جسدہ فاخذتم الصاعقۃ  
بظلمہم یعنی گفتند قوم موسی کہ ایمان نمی آوریم تو تا نہ بنیم خدا را آشکارا پس صاعقہ گرفت و ایشان را بخت  
بظلمی کردند یعنی طلب روایت نمودند پس موسی علیہ السلام گفت چنانکہ قرآن بیان ماطوس است کہ اهلکنا بما  
فعل السفہاء یعنی خداوند ما را ہلاک میکنی با پنج سفہیان ما کردند یعنی طلب دیدار پس ای ابراہیم اگر قوم موسی  
طلب بہریت مصیب بودند و روایت ممکن بودی اللہ تعالی ایشان را بصاعقہ ہلاک نکردی و اگر موسی علیہ السلام  
روایت با ایشان شرکاب بودی و اعتقاد بر روایت داشتی با بنیم خود طلب روایت کردہ بودی پس ایستی کہ موسی بن عتار

بلا که شدی ای برائیم گفت ای حسنه بعد از آنکه موسی طلب رویت برخواست قوم خود کرد و بعد از تسبیح و پاك شدن  
 قوم خفجه گفت ای حسنه گفت ای برائیم موسی سوال پیش از دستوری کرد و او ای آن بود  
 که دستوری بخیر استی و بعد از آن سوال کرد و ای آن عدم دستوری نه کبیره نه صغیره از آنجا که فیه و منزلت  
 است چه ترک ادب است که کفر کند چرا که ایشان معصومان و برگزیدگان اند از برائیم میان من و تو بحث رویت بود  
 من استدلال بودم بعد از رویت بحدیث الیک و بحث رویت دلیل من است و شاید برود عاصی آنی برائیم بلکه  
 خدا یکتا با موسی علیه السلام گفت لن ترانی یعنی ترا هرگز نه منی در دنیا نه در عقبی چرا که لن از برای نفی است کاهی که ای برائیم  
 با وجود تقرب نبوت و اولوالعزم و مکالمات متواتر و بین پس عیسی و کلیم چگونه تواند زمین ای برائیم بلکه صحت  
 رویت مشروط است به شرط اول است خاصه بصیرت دوم صحت رویت مرئی شوم عدم حجاب و امر و نهی  
 شرایط حاصل است اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا مرئی شدی و چون مرئی نمی شوی دلیل است بر اینکه رویت او  
 محال است و نیز اگر رویت احدی را جایز بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و محال است که او جسم و جوهر و عرض باشد جهت آنکه  
 این اشیا حادث و اوقه بم است و ای برائیم بلکه لا بد است که چیزی که مرئی شود او را با کسیتی توان دید و ذات الیک  
 محال است باشد و نیز هر چه او را بینید باید که در برابر بیننده باشد و هر چه چنین باشد در مکان و جهت باشد و اجاب وجود  
 و جهت نیست پس زمین و محال بود برائیم گفت ای حسنه چگونه در آیت و جوه بوضوح ناظره ای را به ناظره  
 حسنه گفت ای برائیم بلکه این آیت از مولات است الی لهما ناظره یعنی الی نعمه بهما ناظره یعنی نعمت  
 و رحمت او نگزیده باشد بلکه مضاف محذوف است و مثل این در قرآن بسیار است بدانکه نظر کردن این حدقه باشد جهت  
 داین بر خداست و نیست زیرا که جسم و جسمانی نیست و یکدیگر را که هر کجا نظر باشد رویت که دیدار است لازم باشد خدا که هر  
 گوید نظرت الی لعلال و لم اراه یعنی باده نظر کردم ندیدم و اگر نظر کنی رویت بودی چنان متاقص بودی برائیم گفت  
 ای حسنه چگونه معنی این آیت که من کان یوجوالقلوبه حسنه گفت بدانکه لقا بهیچانی بود و در مقابل بنزد  
 شما که خصمید و من در مقابل بر خداست و نیست و یکدیگر را لقا اگر معنی دیدار بودی خداست و دیدار لقا میان ایشان  
 کرده است فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقون یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد بود تا وقتیکه بخدا رسند  
 و نفاق جمع مذایب منافقان را و دیدار خداست و نفاق را و درین آیت بمعنی است و این آیت شاهدان است که قلنا الذین  
 کفروا و کذبوا بآیاتنا و لقا الاخرة فلو انک فی الحظایب و مراد از لقا آخرت غرض ثواب آخرت است ای برائیم  
 اگر رویت در دنیا ممکن بودی در آخرت ممکن بودی خدا تعالی در برابر موسی گفتی که لن ترانی فی الدنیا یعنی در دنیا  
 اگر رویت در دنیا ممکن بودی در آخرت ممکن بودی خدا تعالی در برابر موسی گفتی که لن ترانی فی الدنیا یعنی در دنیا

در آخرت یعنی با آنکه این نفی تکلیف است یعنی مایه نسی و نتوانی زمین چون حسنه سخن در نجاسا بنده برون اورا  
منقطع کرده گفت ای حسنه مولای تو جعفر بن الصادق علیه السلام بچه دلیل مردمان را از این خودت و غیرت  
بمنه کردن و امر نمود بان حسنه گفت بنا بر کلام نص ملک علام که می فرماید ما استمتعتم به منان فان توهنت  
اجورهن و ریضنه یعنی آنچه منته کشید شما چیزی از بنان در میده مهرهای ایشان را بچه میفرمایند و واضح باشد که  
جمع مفسران و فقها متفق اند که مراد از نکاح منته است ابراهیم گفت که این آیت منسوخ است در میان اهل سنت و عت  
خلافت و بعضی گفته اند که در باب اسلام در قی حال بود و بعد از آن حرام شد و بعضی گفته اند که در رفع که حرام شد حسنه گفت  
که اجماع بر اینست که میگوید از کمال نقص است چرا که علماء و شما و غیاب اخبار مختلف مضطرب روایت کرده اند متفاو  
و کسی که نقص بعضی بعضا بدان ای ابراهیم که در قرآن هر آینه که منسوخ شده ناسخی دارد و اگر کسی از شما سوال کند که آتی  
که ناسخ منته است کدام است چه میگوید ابراهیم عاجز شده گفت که منع عمر را سند است که اگر آیت منسوخ نموده و رسول خدا  
از آن منع نکرده و عمر منع نکرد می حسنه گفت ای ابراهیم دلیل و سن و برهان مین است بر حکمت منته و عدم نسخ او منع عمر  
است چرا که اگر منته من عند الله و عند الرسول منسوخ و حرام می شود البتة روزی که عمر از آن منع کرد می نمسک بان  
آیت یا بدین حدیث می شد و آنرا سند ضعیف می گفت که خدا در تحریم منته چنین فرموده یا رسول مین حدیث منع کرده  
و گفتی که سنت انکاستا مملکتین علی عهد رسول الله اما جرهما و اعاقب علیهما منته الحج و منته النساء این منع عمر بن خطاب  
شاید است بر آنکه منته از جانب خدا و رسول خدا ممنوع بوده بلکه ما موریم مکرون آن چرا که از جانب خدا و رسول ما مور  
بودیم مکرون آن بجا کردنش حکمی واقع نشده و هیچکس نقل نکرده بلکه در کرونش ثواب عظیم تر است و آنچه از احادیث  
در طریق اهل البیت علیهم السلام واقع شده بی نهایت از انحصار است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که کولان عمر  
منی عن المنته ما و فی الا شقی و الا الا شقی نیز خوانده اند ای ابراهیم آنچه از احادیث و اخبار در طریق شما واقع است  
و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان کنیم روایت کنند از عمر بن حصین که گفت انزلت المنته فی کتاب الله فقلنا  
مع البنی صلی الله علیه و آله و لم یزل قرآن محرمها و لم ینیه البنی عنده حتی مات یعنی آیت منته نازل شد در کتاب خدا  
و ما کردیم بانی آن کار را و هیچ چیز از قرآن نازل نشد در حرمت آن و بعد از صلی الله علیه و آله منع نکرد ما را از آن  
تا آنکه از دنیا رفت و چنین روایت کنند عبد الله مسعود و بدین عبارت که قال کنا نقر و مع رسول الله و لیس مصلی  
نساء قطعا الا شقی النساء فنهانا عن ذلک و خص لنا ان تکلم المرأة بالثواب الی اجل ثم قرأ عبد الله  
ایما الذین امنوا لا تحموا الحیاة یا احل الله فی عبده مسعود روایت کرد که غزاه می کردیم ما با رسول خدا و آنرا ما  
نمودند ما با پس گفتیم یا رسول الله یا حاضر کنیم زمان خود را رسول خدا انهی کرد و منع فرمود ما را از حاضر کردن و نالشی

نیز در منته که در زمان رسول خدا و بعد از آن در زمان ائمه و در زمان دیگران منع شده است و در بعضی موارد منع شده است و در بعضی موارد منع نشده است و در بعضی موارد منع شده است و در بعضی موارد منع نشده است

این خود حضرت اودار که عقد منع کنیم زنان را بجای آن وقت معین بسید مسعود این است خواند که آنها کی با او بود  
 حرام کرده اند حیضات را که پیش از طهال کرده اند و همچنین روایت است از ابن عمر بن ابی رباح که سید علی بن عبد  
 ابن عمر بن ابی رباح عن متعه انسار قال هی حلال فقال ان ابا القدین عنهما فقال ان ابن عمر را بتان کان  
 ابا القدین عنهما وضعها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و متع قول ابی مضمون انک شخصی از اهل شام پرسید از عید  
 بن عمر از متعه زنان که حلال است یا حرام مسید الله عمر گفت که حلال است آن شخص گفت که در آن مبنی کرد و منع فرمود  
 از آن عید الله عمر گفت که اگر در مبنی نهی کرد و خدا و رسول خدا امر کرد بچون این حاکم که ما ترک کنیم آنرا و  
 متابعت دیگر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل در جمیع اشیا ایجاب است تا وارد شود یعنی و بر او منع متع است بدلیل  
 و هر جا که دلیل نیست منع نیست اگر کسی که مانع عمر است چنانکه مذکور شد بگوئیم که از دو حال بیرون نیست یکی آنکه  
 مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیل باشد مسلم اما این ظاهر است که هیچ دلیلی نیست نه سمعی نه عقلی که منع  
 منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لاسلیم از برای آنکه اجتهاد وی که در مقابل نص الهی و حضرت رسالت نباشد  
 باطل بود و دلیل دیگر قول امیر المومنین علیه السلام و قول نقوی در دین حجت است از جهت عصمتش و اجماع اهل بیت  
 و عید الله عباس و عید الله مسعود و عید بن جبر و جابر بن عبد الله دلیل واضح است بر حلیت منع دیگر بدان ای ابراهیم  
 که روایت کنانی رباح که از فقهای تابعین است از صفوان بن محلی از پدرش که او گفت که سبب آن بود که عمر از متعه  
 منع کرد و از آن نهی نمود و فتیله عمر بن جبر زنی را منع کرد و عمر از پدر سید که در حالتی که منع کرد وی که حاضر بود و در  
 که کردی گفت که مادر من و مادر تو عمر گفت اینها اخشی آن مکنون ذلک ز غایب است و ایمنی من از متعه کردن  
 منع میکنم که می ترسم که آن فساد می باشد و همین سخن که در کتب مسند منع خود است و در همان روز منع کرد و روایت  
 دیگر است که عمر خطاب بنی خنزه را خبرش رفت دید که غسل میکند گفت شوهر نداری و امام حنفی تو نیست غسل چرا  
 میکنی گفت متعه کرده ام عمر اعراض نموده امر کرد که دیگر نکاح متعه منسوخ باشد ای ابراهیم بجز آنکه کسی نرسد که در عقیده  
 از عقود شرعی و احکام ملت ادخال مساوی شود اگر جایز باشد تحریم آن عقود و نهی نمودن از آن و جایز باشد تحریم  
 عقود و نهی نمودن از آن و جایز آن باشد تحریم آن و تعطیل جمیع عقود شرعی آن از برای آنکه ممکن است که در جمیع  
 امور شرعی و احکام ملت ادخال فساد شود ای ابراهیم اگر کسی بوجوب قول خدا و رسول خدا مخالفت عمر نماید و از راه  
 و انید و آنکس را فاضی گوید و کفیر و کسی بقتلش رساند یعنی عذاب و تعصب و کمر ای دیگر بدان ای ابراهیم که در  
 نقل صحیح واقع شده که روزی عید الله عباس متوجه بود بجایی چون مسجد حرام مسجد ملازمان با وی گفتند که عید  
 زهیر با جمعی از اصحاب در مسجد حاضر است و در آنوقت عید الله زهیر و عید الله عباس در آنجا بودند  
 فرود آمد و متوجه شد چون زهیر بر وی افتاد و مقام تعرض شد گفت جانا اعلی اعلی الله قلبی لعل المتعه و هو ال

آنکه گوی که کور کرد و انا و خدا دل بود که حال سید از منته را و حال آنکه زنا و محض نیست عید این حکایت بنشیند  
 جمله تعظیم و محی کرده گفت ان الله سلب بصرنا و سلب قلوبکم یعنی خدا ایستایی چشمهای ما را سلب و عطفهای ما را  
 و الله لقد انزلنا من السماء کتابا علی محمد رسول الله و لم یسجدوا له و لم یسجدوا له و لم یسجدوا له و لم یسجدوا له و لم یسجدوا له  
 قول عمر سعد کانتا علی عهد رسول الله فخللتین و انا احرمها و اعاقب علیها فاقبلنا شهاده و لم تقبل بحرمه یا  
 عبد الله و انه من من فاستدل انک عن عبد عوسجه مضمون کلام عبد الله عباس است که بعد از آنکه نازل شد متعه در کتاب  
 خدا و عمل کرده شد متعه در زمان رسول خدا و خدا از آن منع نکرد و بعد از محمد رسول دیگر نیاید که حرام کند متعه یا و در  
 بر این قول عمر است که گفت و متعه که در زمان رسول حلال بود من حرام کردم بر شما و عتاب خواهم کرد بر کون  
 آن پس ما گویای عمر را قبول کردیم فاما تحریم آنرا قبول نمیکنیم برای عبد الله زیرا بدان تحقیق که نواز متعه حاصل شدی  
 پس بر و بر سر آنرا در خود کیفیت دو بر و عوسجه را چون عبد الله زبیر را عبد الله عباس این شنید بقایت منع شده  
 منفعل گشته و چون ایام حکومت آن ملعون مطرود من رحمة الله بود از منزه منکی از مجلس بر خاسته متوجه حرم خود  
 شده اند و می غضب بر سر مادر خود آمد و از مادر پرسید که اخیری عن بردی عوسجه یعنی خبر ده مرا از دو بر و عوسجه  
 مادر سترگی احوال گفت که آن ایام که کان مع رسول الله و قد امی رجل یقال له عوسجه بر دین فاعطاه ملائیکه  
 بها فعلقت یک و انک فی متعه یعنی بر نوزبیر رسول الله بود و مردی عوسجه نام دو بر و بانی مدیه برای  
 آورد و آن هر دو را به بدرت بخشید و بدت بآن دو بر و متعه کرد و چون من تو ابسن شدیم و تو از متعه  
 چون حبس من بر بخارسانید بارون را بسیار خوشتر آمد چرا که عبد الله عباس جدوی بود با یک برختی زد و گفت با  
 تا غایت مانع این نام بودیم خصمت ده مردمان را بخارج متعه بعد از آن در زمان آخر بارون متعه شایع شد و نامی  
 منع آن نکردند و در زمان مامون الرشید نیز معمول بود تا آنکه مقتضی آنرا منع کرد پس حسیه گفت ای ابراهیم سخن دراز شد  
 و خلیفه زمان و سلاطین و ارکان دولت را ازین مباحثه و مجادله ملالت شد از نوی سوال فیکر میکنم و خانت بحث  
 بر این سوال خواهم بود راست بگو که این حدیث نزد شما ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در قسیده الهی فرمود  
 که فاطمه بضعة منی و انا فاطمه اذانی و من اذانی فاطمه یعنی فاطمه با بره است از من هر که بر بخانه او را سر فاطمه  
 ابراهیم گفت این صحیح است و جمیع است بر صحت این حدیث متفق اند و سببیکس انکار آن نمواند کردن حسیه  
 گفت بدان خدا ای که خالق جمیع اشیا است که است بگو که ابی بکر و عمر فدک را از حضرت سیده  
 صلوات الله علیها باز گرفتند فاطمه باین ابراهیم گفت بلی فدک را از وی گرفتند بحکم حدیث رسول که ابی بکر با قل  
 است که سخن معاشر الانبیاء لا تورث و خلفاء فهو صدقه یعنی معاشر انبیاءیم ما را میراث نباشد هر چه از ما بماند  
 است حسیه گفت ای ابراهیم که ابو سعید خدری که از صحاح حدیث است روایت میکند که چون آن آیت و آن ذلالت حق نازل شد

حضرت رسول الله از رسول خدا صلعم فاطمه علیها السلام را گفت خدای و دانم که چه تو در زیر فلک بخور از فدک ملک خداوند  
 فدک را بنشیند و انبیا بنشیند و نبی تسلیم کرد و سیال در زمان حیات رسول الله صلعم عجل حضرت فاطمه را بخوابد و حال  
 فدک با حضرت میرسد و بعضی گویند پنج سال و بعد از رسول صلعم ابی بکر فدک را از حضرت بست چون حضرت دعوی کرد  
 که فدک حق منست ابو بکر از و گواه طلبید حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و امام بن و قریب کواهی  
 دادند که پیغمبر خدا فدک را با حضرت فاطمه بنشیند و حضرت امیر المؤمنین حبیب التماس حضرت فاطمه گفت و گواهی داد  
 گفتند هذا ملک بجزه نفس فلا تحکم به با و نه یعنی این ستم است ~~خداوند~~ برای خود میکند حال آنکه هیچ  
 نزد شما و ایشان خبر ثابت است که پیغمبر فرمود که علی مع الحق و الحق مع علی ~~و این کواهی~~ و می نشیند که چه خبر  
 از برای خود میکند حال آنکه جز نفع آن کافر زندق از برای خود کرد که حدیث یحیی بن معاش را بنیاد را وضع کرد و اصل آن  
 این ظلم صریح با بیست رسول خود نمود و گواهی امیر المؤمنین که حکم میکنم کواهی تری و آنچه از رسول مانده بود از بنی  
 و امین تصرف کردند و فدک را استزاع نمودند و نگفتند که فدک ملک رسول الله بود و در تصرف حضرت فاطمه بود برین  
 طعمه بود ای ابراهیم بقیه بیکر بسبیل طعمه بود باشد چنانکه ایشان گفتند کسی دعوی اسلام کند چگونه جایز بود که چیزی که  
 رسول صلی الله علیه و آله در حال حیات بر بسبیل طعمه بیکر گوشه خود داده باشد پس از وفات آنکس از و باز گیرند  
 و اینکه ابی بکر نقل کرده که ما پیغمبران را میراث نباشد چنانکه دیگر از اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله این  
 حدیث بنشیند و روایت نموده الا ابی بکر و دخترش غائب و رسول الله صلی الله علیه و آله بچکس از عرب  
 و با هیچ یک از اهل البیت و صحابه نگفتند بود که ورثه اهل البیت من از من میراث بنزد ای ابراهیم اگر ابی بکر  
 کاذب و غادر و ظالم بودی با پستی که اهل الهیت و جمیع صحابه بر این اطلاع داشتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 با ایشان اظهار نمودی که هر چه از من بماند صدقه است تا اهل البیت او بعد از و طلب چیزی که ایشان  
 حرام بودی نکردی و میان حلال و حرام تمیز نکردی و منی جهت آنکه اتفاق است که صدقه بر منی حرام است  
 پس ازین سخن ابی بکر لازم می آید که رسول صلی الله علیه و آله کما یبغی او ای سالت نموده باشند و آیت الیقین  
 حکم دینکم غیر واقع باشد چه که رسول صلی الله علیه و آله صیحت بود بر عالمیان عموماً و بر اهل بیت و اقارب و غیر  
 خود خصوصاً و مقتضای آیت و آنکه ترا عیش و تنگ آفرین مامور بود که عشاء و اقارب خود را انداز نماید پس  
 اگر سخن ابی بکر راست بود و ما باشد رسول الله تقصیر کرده باشد در ادای سالت و ظلم کرده باشد اهل البیت  
 که ایشان را اعلام نموده که شرعاً جایز نیست که شما از من میراث برید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام  
 ای ابراهیم جواب بیکوئی و خدا را و او را و این زمانه شما بر خود روا داشته اند که از برای تصحیح کلام ابی بکر  
 خود تقصیر و ظلم بر پیغمبر که اثرش کاینست لازم دارد ای ابراهیم اگر کسی که عیث و اهل البیت خود گفته بود که میراث نباشد و چه  
 بماند صدقه است و بر شما حرام است و ایشان سخن میزنند و قبول کردند این دلیل عصیان بلکه دلیل کفر ایشان و حال آنکه خدا

محمد بن محمد بن محمد

[illegible]

امیر المومنین علیہ السلام

این المومنین و فرموده است که فاطمه زهرا علیها السلام مد علیها ذوات یدت و تصرف فذکر و الخس که دعوی غبن معاشره ایشان کند  
 بر او است که اگر اثبت بیند نماید بطریق خود بمقتدای یکدیگر صلعم و در حال حیات خود سبیده افتاد و باده باشد بکلم اسلام باید که در  
 ورش رسول الله بود و باشد بیدمانی که مدعی حدیث افامت بیند عا دله نماید بر طبق مدعی خود و باید که اگر کسی باشد که صدقه  
 بر وی حرام بود و شرعا از صدقه حصه نبرد و آن کرده بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است و سوائی بنی هاشم جمیع مسلمانان  
 در صدقه شریک اند و از آن حصه می برند پس جمیع آنها می که در صدقه شریک باشند کواهی ایشان را باب فذکر نتوانند  
 شنید الا کرده بنی هاشم پس آنکس که مدعی فذکر باشد اگر از کوازه عاجز باشد یا اگر از باب سبکدستی منوجه فاطمه بود  
 بمقتدای کسی که اعتقاد بر عصمت اهل البیت نداشته باشد می تواند بگوید که فاطمه از باب سبکدستی منوجه فاطمه بود  
 مرکب کبار شود و دعوی باطل نماید ای مکرر جعل شده سرور زیرا فکند چنانکه نواسی ابراهیم سرور زیرا فکند نه جوانی که  
 بود نواسی که گفت نه بگرایی و ضلالت خود معترف نوانی شد و بگرایی ابراهیم که سخن این مکرر باطل است و حدیث غنی معاشره  
 موضوع است از آنچه که مخالف نفس کلام است که یوحییکم الله فی اولادکم اللہ کو مثل خطه الاقیدین و اول که سبکدستی  
 باین خطاب رسول الله است و این حکم عام است و در مکرر قرآن بسیار است از اخبار که انبیا را میراث بوده است چنانکه مکرر  
 که در و سلیمان داود علیه السلام و همچنین در قرآن است که ذکر ما و عا کرد و از خدا مطلب فرزند کرد که از و آل یعقوب  
 میراث بود و این صریح است فیه من لذلک علیا و یثقی و یرث من ال یعقوب جعله رثا پس محسن قرآن معلوم  
 که انبیا را میراث بوده است و حدیث غنی معاشره الانبیا که یثقی قرآن میکند و معلوم میشود که واضع این حدیث قرآن نموده است  
 و اگر دست خیزی روایت مکرری که قرآن بکذیب و مخالف آن بودی ای ابراهیم اگر ابو بکر حدیث را چنین می  
 انان بنی الانبیاء الا وراثا و اترایا یكون صلوات علی المسلمین باری به طریق کذب و بطلان آن مفسری نباید  
 قرآن مسلم نمیشد اما الله تعالی جهت هدایت قاری قرآن دل آن کافر مفسری که واضع این حدیث است که کرده است  
 تا ظاهر شود بر اهل معرفت کذب و بطلان او بگوایی الله تعالی از علمای بغداد که از غلامه ابو حنیفه بود دید که ابراهیم حج  
 گفت ای حسنه ما که سلیمان از و او و علم و نبوت میراث گرفت ز مال و عمارت ضیاع حسنه گفت این سخن نیست که قبل تو که  
 دیگر نیز گفته اند و این از قلت عقل و کثرت جهل و تعصب و غنا و نشان است چرا که سلیمان علیه السلام در حالت خفا  
 و او را علم بود و پیغمبر شده بود و نص قرآن است که داود و سلیمان از یحکمان فی الخوض و انقشت فیه غم الفوق و  
 کنا حکما ثم شاهدناهم ففهمناهم ایت کلا اینها حکما و باینکه میراث اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از موت میان وراثه او تقسیم  
 و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی بایستی که اولاد آدم انبیا جمله بشرکت بنی بوذی و چون آدم علیه السلام  
 بنی بود و اولاد او بشرکت انبیا بودند تا انقراض عالم بنی باشند و حال آنکه در میان اولاد آدم هیچ حدیث پیغمبر  
 پس نبوت میراث نباشد بلکه نبوت وحی الهی باشد و عصمت و حقایق همچنین اگر کسی که ذکر وراثت نبوت الهی است بخواند و از ایشان

از آن سخن بود که فرمود با آنکه می آید نفوذ با استدلال معصیت و کفر او حاشا من ذلک ابراهیم گفت از چه می پرسید  
 گفت از آن جهت که ذکر او در دعا کفایت داده است و کانت اسما فی دعا کفایت می دهد و لیکن  
 و ثبوت من الی یعقوب و جعله رباً رضیاً بلکه اجماع اهل نفسیت که مراد از یحیی بن یحیی همان است که اگر مطلقاً  
 و از شجر نبوت بود و باشد از الله تعالی استعدا کرده باشد که وراثت نبوت من ده که تا پسران عم من نبی نباشند  
 بیشتر هم که پسران عم من نبی شوند و میریخ نبوت برسد پس مرا پسر ده که تا پسران عم من نبی نباشند و میریخ نبوت  
 و این دلالت کند که اگر کسی را نفوذ علی راضی نبوده باشد و بر پسران عم حسدی برده و این دلالت کند که ذکر او  
 بلکه کفر او نفوذ با الله من کمال نبی و وجود او که در آخر دعا کفایت داده است و جعله رباً رضیاً پس اگر مراد ذکر او  
 است ذکر نبوت بودی و جعله رباً رضیاً کفایت و کفایت این بیغایه بودی پس ثابت شد که انبیا امیران  
 بود و بایں عقلی و نقلی و حدیثی من مباشر الانبیا بر موضع ابی بکر کاذب و غادر و ظالم بوده باشد چرا که حدیث  
 مخالف قرآن است و در محلی که آیت آنکه قیت و انهم قیتون نماز شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر رفت و کفایت  
 ای یاران من باشد که بعد از من اصحاب از عرض من دروغ بسید نقل خواهند کرد و هر کس بجهت مدعی خود احادیث  
 وضع خواهند نمود و پس محسوب خواهند شد بدانند که هر حدیثی که از من روایت کنند و آن موافق قرآن نباشد اصحاب  
 و هر چه موافق قرآن بود اعتبار کنید و حدیث این است که فاذا جاءکم الحدیث فاضربوه علی کتاب الله فما روی  
 کتاب الله فخذوه و مخالف کتاب ۳ فادمنوه و بگردان ای ابراهیم که چون حضرت رسالت صانه از دار فناء  
 مبارک فارقت نمود استر و بشیر و نافه و عامه و دیگر خبر را از آنحضرت مانده بود امیر المومنین علیه السلام آنرا  
 شد و زره حضرت مریم بود و در حالیکه آنحضرت رحلت نمود امیر المومنین علیه السلام آنرا از من بیرون آورد و  
 که از جمله مواهب آنحضرت رسالت بود و حکیم با وی منازعت نکرد و این در کتب شما مشهور است و حکیم گفت که رسول  
 میراث نیست و هر مخالف آنحضرت را متصرف میشود پس بانی که آنها را نیز از امیر المومنین علیه السلام میگرفتند و اگر  
 که ایشان طلبیده و علی ظلم کردند بر ایشان که تسلیم نکرد و ایشان عاجز شده حاشا که امیر المومنین ظلم کرده باشد و خبری که  
 او را شرعاً در آن تصرف نتوان کرد و وی تصرف نماید آنحضرت را حرام باشد نفوذ با الله بکفر نزدیک بود و اگر گویند  
 که رسول در صحن حیات آن مخالفات را علیک امیر المومنین کرده بود باطل و دروغ بود چرا که اگر چنین بودی  
 حدیث مجمع فیه درین باب وارد گشته بودی که رسول در صحن حیات مخالفات خود را علیک امیر المومنین علیه السلام  
 کرده پس معلوم شد که باری بدان حضرت منتقل شد و ابی بکر کاذب است چون حسینه سخن میخایسانند و من گفت ای ابراهیم ای علما  
 که حاضرید چون جواب حسینه دارید و ادعای تبیین و ابطال از جهت شما نمود و شما ساکت شده و سکوت علامت رضا است پس چرا که  
 و احیاً تمسک به سر او در زیر انگشت ابی بکر میریخ حسینه گفت ای ابراهیم و ای علما که حاضرید بدانید که در جمیع تواریخ شما که  
 است و اتفاق است که ابوبکر چون رد شهادت نمود کرد و کوهان حضرت فاطمه زهرا حضرت فاطمه گفت ای ابوبکر تو از چه

بسم الله الرحمن الرحیم و من از خود میباید بر او بسیار حجت بسیار گرفت و الزام ایشان نموده بر ایشان لعنت کرد و بخیر و  
 مباحرتش یاد و بکرست و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد حضرت رسالت از ایشان بکتاب بنام و در جنتی که از ایشان  
 بار بقا حلت می نمود و بصیت فرمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که در شب و دفن گشته و گفته اند که ای بکر و عمر و بنی امیه  
 بر جنازه آنحضرت نماز نکنند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بصیت آنحضرت را بجای آورد و او را در شب و دفن کردند و در میان  
 قبر و منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حدیث مابین قبری و منبری روضه من ریاض الجنه و موضع قبر آنحضرت را ساختند و همواره نمودند  
 روز و یکبار با کبر و عزت با جمیع اعموان و انصار خود و بزرگان امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و آنحضرت را گفتند و از حال آنحضرت  
 و کفن و دفن وی سوال کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که او را بگویم ای بکر و عمر و سید که اگر آنحضرت  
 از اصحاب خبر کردی امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بصیت و می عمل کردم و بنحو اسم که مخالفت و بصیت وی که گفته اند که  
 و بصیت خویشی از این است و شما بکرات و مرار از حضرت رسول شنیده اند که فاطمه یضیعه منی من از این است و این  
 از این است و این است پس چگونه جایز بود مرا که اندازم او را و این را خدا و رسول خدا بنام عمر لغایت مغضرب نموده و گفت  
 برویم و او را از قبر بر آوریم و بگوییم نماز کنیم و هر چند قبر او را طلبیده امی امیر ایمین حکایت را بدین طریق گویا  
 کردم اجماع است و بچگونگی خلاف نیست پس بخند حضرت فاطمه و غضب وی و محروم شدن مهاجر و انصار از نماز  
 وی دال است که بر کمال فقر و غضب سیده النساء از جهت ظلمی که بر او کردند و بر شوهر بزرگوار وی از غضب است  
 و بر فرزندان نامدار وی از ناشیدن شهادت ایشان و مجموع بهمان از مهاجر و انصار در روایت این حدیث متفق اند  
 که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آن است غضب لغضبک ویرسی لرضا یعنی ای فاطمه خدا غضب میفرماید بر من و غضب  
 تو خوشنود می شود بخوشنودی تو پس بموجب این حدیث اهل که فاطمه یضیعه منی من از این است که فاطمه صلوات الله علیها  
 رنجانیده باشد خدا تعالی را رنجانیده باشد و خدا تعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله  
 فی الدنیا و الاخره پس بلا شبهه البکر و عمر و بنی امیه ایشان کافران و عاصیان و ظالم باشند و لعنت خدا و رسول و ملا  
 و غضب الهی منوجه ایشان باشد چون حسنه سخن بر بنی امیه و ابوبکر و شافعی و جمیع علما بکلیا برینا مستند و  
 قتل حسنه نمودند و در مقام حفا و آزار او شده اند و نیز بقدر قوت خود سعی نمودند و برایش ابراهیم بیت خود کردند و علما  
 نمیکند داشت و مارون مشامه میکرد و چون بحیثی هجوم ایشان را بدیدند و مارون آمد و گفت تو امر و بجای سوگند است  
 و کنیزی که جمیع علمای زمان ترا الزام نموده و جمله را عاجز کرده و ایشان بظلم تقدی در مجلس تو ضد قتل و انیای می کردند  
 و هر یک از امر و ارکان دولت حکایتی از جناب حسنه بنفهم رسانیدند تا مارون متعصرن علما شد و این علم مارون که از  
 کجین و محبان اهل البیت بودند شکرشیده بنو امیه و علما مدینه بکبار دست از حسنه گناه کردند و بجای خود شکرشیدند  
 بلکه بر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم ندارد که جمیع شما که حاضرید خود را اعلام و فضل اهل بیت را بنده از خواب بیدار کرد و شکرشیدند

و مردمان با شما سخن میگویند با وجود این شرمند و میسند و قصد قتل و آزار و اذیای میسیند چون خلائق از این سخن  
 سخن شنیدند از سلاطین و اعیان همه یکبار ملامت آغاز کردند و ابراهیم و جبرئیل علیه السلام را بدست میسند و میگویند  
 حسین با وجود آن هجوم از ایشان خایه نمود و ساکن نشد و دیگر مرتبه آغاز سخن نمود و گفت که میماید از آن گمراه  
 وای دشمنان خاندان رسول الله از خدای تبار سید و از روز بازخواست یا وکنسید و از برای جاده دنیا  
 و حیات پنج روزه کمر عداوت مصطفی و مرتضی و اهل البیت علیهم السلام در میان جان استوار کنسید  
 و نیز خرافات و مهملات که از کتب و کتب نوشته است چشم کوه نظران را می پوشید که فلان با نفاق فلان  
 و فلان از پی فلان است و حاصل باشد امثال این حکایت و ایه و روایت لاغیه و در علم رسالت  
 و نبوت و امامت و عصمت و طهارت و اسرار ملائکه و تحقیق و حقایق و حجت ساخته اید و در زبان خلائق  
 انداخته چرا از روز قیامت و حشر و نشر و عذاب اید یا دنیا آورید و از عذاب و غضب الهی تبار سید و خدای  
 فتنه و رحمان خلائق بیدار آورید و مردمان را صد هزار فرسنگ از شناختن خدا و رسول و امام دور انداختید  
 و در ظلمات بعضیها بعضی کذا شبیه و اکثر از حکایت و روایت و احادیث موضوعه شما نقل از ظالمان  
 اهل البیت و فاسقان و زنان و کودکان کنجشک و باز است که از قبیل افسانه و خواب و خیال است و چون  
 و بدان مانند کسختی من میگوید و جمعی از زنان و کودکان استماع مینمایند و بعضی خواب میکنند چون افسانه بام  
 رسد تا منهای کودکان کنجشک باز و زنان و فاسقان را در سلک روایت و احادیث و اخبار بنویسید که فلان  
 فلان و رومی فلان و در افواه می اندازد فلان حدیث بر فلان شیخ خواندم و فلان شیخ حجام مفسر قرآن است و فلان  
 جابر بی بصیرت در فلان زاویه صاحب اربعین است و از اولیاء کبار و مقدسای روزگار است و فلان شیخ در خواب  
 دیده و از پیغمبر در خواب چنان شنیده و منمچرین فرموده و علی هذا القیاس جابران بی بصیرت و المبهان بی معرفت و کور  
 زاویه جهالت و غولان با دبه ضلالت از اطراف و جوانب و بلاد و محضار و عین بسیار بشنیده و ندیده و تکرار و نقل  
 او شما کنند و بنای معرفت و شریعت و طریقت و حقیقت بر خواب و خیال و وهم و کمال بر نقل و روایت شما  
 و ذوق این مهملات چنان در خیالات عوام و المبهان تا تمام متحکم شود و چنان ساخته اید که بسما و فضا و قدر شما  
 زایل نموان کرد و ازین جهت حرج و تعدیل و طعن و تکفیر در میان عوام بیدار آورید و زمانها بدین نگذشت و اولاد و اولاد  
 ایشان بدین شیوه در وجود آمدید و خواهند آمد و بعضی عداوت اهل البیت و اولاد و شیعیان و پروان ایشان را  
 میراث گرفته و مخالفت ایشان و طریق ایشان نموده و می نمایند و ظالمان و فاسقان و اعدای خاندان رسول  
 که عمر بخت پرستی و شرب خمر و طعم خمر کذا نموده بودند بر معصومان خاندان مقدم میدارند و جولان و قصابان  
 از یکدیگر روایت می کنند و حال بیان رسیده و کار بدان نجس آمده که نقل و روایت و حدیث و آیت  
 از ابراهیم علیه السلام

و اما پس از آنکه علی السلام و امام حسن و امام حسین و باقی اهل البیت علیهم السلام که با اتفاق عالمان معصوم و مطهر اند قبول کنند  
 و قول ایشان اعتبار ندارد و حدیث و روایت از عایشه هم از این باب مالک و ابو هریره و عمر غاص و معاویه و غیره  
 اعتبار نکنند که هر یک از آنها بدترین اهل روزگار و آخر و اول و بدترین کفارند و با عتقا و جمیع اهل ایمان لعن کرده  
 پس واجب عبادات و حسن سعادت هر کسی است که با ابراهیم مقتدایان شود آنها را متابعت ایشان کردند در کفر و ضلالت  
 بر نعم علی ابن ابیطالب علیه السلام اندر زرا و او را و حکایات بی اصل و ضد کردند و در حق رستم و کجی و وفای  
 و کادوس و ذوال و غیر ایشان ترقیب دادند و در آفاق و احوال سخن گفتند و می دانند و هر یک را لعن کردند  
 و در دلاوری می ستودند تا در باشد بر شجاعت امیر المؤمنین و مردمان مؤکثری است آنحضرت نموده اند و در هر حال  
 آنحضرت را که تاب شنیدن معجزات و غزوات آنحضرت داشتند و دلیری کفار را می نویسد و می خواند با وجود این  
 گویند که عداوت اهل البیت نداریم و اظهار محبت می نمایند ای از صدیق اکبر و کار و فی اعظمیت و فضیلت و اسی  
 بشنوم کدام صدق و چه راستی بر تمام عالمان ثابت است که این محض تسخرت و کدام علم و فضیلت و کدام تقوی و  
 عبادت و کدام مخاوت و مروت و کدام لیری شجاعت شایسته این نامها شد و کدام جنگ با بی عیار کرده اند و در  
 کشته اند و کدام دست بردارند و محکم نموده اند و کدام مشکل که حل کرده اند و کدام معجزه و کرامت که نموده اند ای ابراهیم  
 مستی مگوی که بچه چیز حاصل می شود و بگوی که اکثر تو ایامی عند الله چه معنی دارد و آن ثواب از چه بر کدز حاصل شده  
 بچه چیز حاصل میشود که بر هیچکس از عالمیان ثابت نیست و نشیده اند و در قرآن و احادیث و اخبار واقع نشده اند  
 ابراهیم و ای علمای جاهل شرم از خدا بردارید و برگردانید و بگویند که از اول زمان خلافت تا نایب شایع و نایب  
 و ملت شما بر تعصب و عناد و ظلم و تعدی بوده و هرگز هیچیک از اسادات اهل البیت آومید و هیچ زمانی محال بحث مذاهب  
 و کذا استند است که اظهار تعصب اهل البیت نمایند و فتوی بر قتل ایشان داده اند و عوام را قتل ایشان خرم و ترغیب نموده  
 گفته اند که ایشان کفارند و صد خوار می قتل نمایند و از خوف آنکه شما را فضیلت کنند و ابطال نام شما نمایند و  
 فسق و ظلم امان و بشوایان شما که اعدای رسول الله است اویند شما ثابت کنند خدا که من ثابت کردم بر شما و در حق  
 زمان ای ابراهیم بر جمیع عقلا ثابت است که شما اعدای اهل البیت رسول الله و امان شما قاتل اهل البیت و اعدای ایشان اند  
 و عدوتی که با رسول خدا داشتند و نفاتی که با آنحضرت می رزیدند و اظهار می توانستند کرد و خدای مای رسول خدا را از خبر داده  
 و ایشان با رسول خدا و مقام نفاق بودند و باطل را طریق کفر می نمودند تا آنکه بعد از رسول خدا ظاهر نمودند و مقام از اهل البیت  
 کشیدند و شما نیز بروی آنها می نمایند و از آل و اهل بیت رسول الله و شیعیان و پیروان ایشان در عالم کذا استند و تسلیم  
 ایشان منقطع گردید و باز دعوی اسلام و سلمانی میکنند و میگویند که ما بر دین محمد ایم و تبت که محمد از شما بیزارت علماء بکجا گفتند  
 که ما از اعدای اهل البیت علیهم السلام و آنکسی که با ایشان در مقام عداوت است حذر نکند و بگوید و با شما بی عداوت است

این روضه خلیفه زمان بر شما ثابت کنم چنانچه میکوشی ای ابراهیم مول آنکه در روز عید فرمان که علماء و مشایخ و  
 ارباب ناموس و امانیان و خواجگان و سایر عوام شاد و پای میسر حاضر می شوند چون خطیب شریف بر منبر میروند  
 و قصه ابراهیم و اسمعیل و قربان کردن او بنیاد می کنند شما اگر بستان آغاز می کنید و بهای های میگویند و  
 هر وقت که می شنوید که ابراهیم کار در گرفت و قصد کشتن اسمعیل کرد و فریاد می کنید و چون کار و جلق او نزدیک  
 شود دستار با از سر می اندازد که شما میگویند ما میگوییم که فرزند میرزیند و چشمها سرخ می کنند حال آنکه هیچ جراحت  
 بر او نیست و در وی هیچ جراحتی نیست که بگذرد و در وی هیچ جراحتی نیست که بگذرد و در وی هیچ جراحتی نیست که بگذرد  
 و آنکه گفت عالم گشته و با که نذرند و چون عاقبت الامر بر خیزند همه گریه و فریاد از برای او سفندی بوده باشد که چهار هزار  
 سال از آن گذشته است و در هر شهر و دیار که شیعه بودند و دستداری بر بند که از برای او زودیده رسول الله و خبر گشته  
 ابراهیم و یونس و فرزند آنچند سیده ۱ العالمین و برادر با جان بر ابراهیم و یونس و فرزند آنچند سیده ابراهیم و یونس و فرزند آنچند سیده  
 در روز عاشوره یا در غمخیزان گریه کنند که نه جدی چون جدوی و نه پدری چون پدری و نه مادری چون مادری  
 و نه برادری چون برادری و نه فرزند چون فرزند و سیست جمعی از کافران و ظالمان املت و منافقان و سیست  
 با او عقد کردند و خود را با ابراهیم و یونس و فرزند آنچند سیده ابراهیم و یونس و فرزند آنچند سیده ابراهیم و یونس و فرزند آنچند سیده  
 از فرزندان و برادران و برادرزادگان و صحاب و اصحاب آنحضرت را کشتند و بندها خفتند اگر مومنی از برای ایشان  
 و لشکری نهاد و ماتم دارد و گریه کنند و گویند که رافضی است و اهل بدعت است چه معنی داشته باشد که خبری که قبل از دوست  
 و یاسی صد سال گذشته باشد یا آورند و گریه کنند ای ابراهیم چگونه شاید که از برای او سفند بعد از چهار هزار سال توان کرد  
 و دستار بر زمین توان زد و فراموش نموان کرد و نه شاید که از برای او حکم گویند رسول الله و فرزند آنچند سیده ابراهیم و یونس و فرزند آنچند سیده  
 یا سیصد سال بگریزد و ماتم دارد و چون حسینه سخن برینجا رسانند دست بر سینه زد و مفضل از کمر کشید و نوحه و زاری آغاز کرد  
 و دست بر سینه زد و می گفت حسین که برگردن رسول خدا سوار می شد و با نهیهای خود بر آنحضرت میزد که زودتر براه برو  
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله میان افتخار می نمود و می گفت نیکو سوار آید و نیکو مرکب است شما را و جلق مبارک  
 که بوسه گاه سید کاینات بود و تیغ بیدریغ بریدند و اسب بر سینه مبارک وی دو انداختند و حمله امان دشمنان  
 شما اند و حسینه دست بر سینه زد و فریاد میکرد و چنانکه مارون و جمیع خلایق گریه و شیون و بیهوشی رسانیدند و مارون  
 بر سینه مبارک دافند بالا کبر و در ساعت بغر نمود خلقهای فاحشه از برای حسینه آوردند و بخت حسینه را  
 منقطع کرد حسینه گفت ای خلیفه زمان مرا چندان مهلت ده که یک سوال دیگر کنم و سخن را بدان ختم نمایم مارو گفت  
 سوال کن حسینه گفت ای ابراهیم و ای علمای دیگر که حاضرید بجز آنحضرت و جملہ عالمیان است ارادت مگویند که در هیچ  
 جایافته ای که پیغمبر و حال حیات بچکس بر حضرت علی علیه السلام مقدم داشته باشد و برادر گزیده جمیع علماء گفته اند

محاسن چون خدا و رسول کسی ابروی امیر نکردند چون ر و او دارد بعضی از جا بلان است کسی ابروی امیر  
 و محلی که رسول الله صلی الله علیه و آله سوره برات بابی کرد او را و او را با خلقی عظیم فرستاد که سوره  
 را او بر کفار بخوانند حکم الهی شد که او بنزد علی ابن ابیطالب علیه السلام برود و حکم الهی را بر کفار بخواند  
 زاید لا یهدی بها عنک الا انت او در طلب منک و حضرت رسول صلعم حضرت امیر را تنها نفرستاد که بخواند  
 رفت و او را باز کرد و انید با شکری که با او بودند و ابو بکر از سر مندی متوانست که متوجه نشود و از سر مندی  
 م التماس بود که کس بفرستد بخندست رسول خدا صلعم و از برای من خصم حج اصل کن که من حاجت  
 خدمت نوشتم و حضرت امیر علیه السلام بنا بر امتثال امر الهی تنها ~~بر کفار~~ برات بکفار که بخواند که  
 الا شهم الامم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتمهم و احضروهم و چنین شرطی حد که مقرر شد و در  
 الهی پیشین رسانید و بیکس از امت و درین خلاف کرده ای برایم کسی که بیاقت آن نباشد که آتی از فرمان  
 او را به اصل برگرداند از راه او چگونه صلاح است اما من و خلافت و وصایا که بهترین کلمات و جلالت  
 نب و شریفین نکته است پس مقین که چون جبرئیل آیت برات آورد بر رسول خدام و نگفت که آیات را که  
 بخواند بخواند و جل و غلی را درین امر صلی عظیم بود که در اول حکم نفرمود برای آنکه رسولی از او باز کند که  
 این امر حلیل و بدان حکم و فرمان نازل شود که بفرست علی ابن ابیطالب را و باز کرد و این آنست که در پیاده  
 بیاقت و حاجت این کار ندارد و خداوند جل و علی نحو است الا کشف حال او بکری صیحت او و این  
 و خواری که ابی بکر سید مجتبی عظیم و از سر مندی روی مرجع شدست بخندست رسول ای برایم این دکت شمل  
 و است باز برایم گفت علی انکار این تواند کرد حسنه گفت ای برایم محلی که حضرت رسول در حالت نزاع بود سامه  
 را سر و اشکر گردانید و گفت لعن سعد بن خلف عن شیش الاسامه الابی علی ابن ابیطالب و فضل ابن عباس لعن خدا  
 ای این شیش اسامه باز اسبند و با وی نزاع و تحت رایت او نباشد الا علی ابن ابیطالب و فضل بن عباس و سعید بن  
 انکار نمی کرد و ابو بکر و عمر بن کعبه می انگاشتند از خوف انکار ایشان بر دند و رسول خدا علی ابن ابیطالب را قیام  
 خود کرد و انید و بنا بر حکم حضرت رسالت پیامی اسامه عقیب کس بطلب ایشان فرستاد و رسول الله لعنت بر ایشان بگوید  
 سوره عالم تقا کرد و بدو پیغمبر را بجای خود گذاشته بسقیفه ساعده رفت و متابع خلافت شد تا اگر خبر با سار زید رسیدن  
 فرستاد که شما نوکر و تابع منید شما را با خلافت چکار و با تفاق جمیع امت بعد از مفارقت رسول خدا ایشان نوکر و تابع  
 من بودند اگر ایشان را بیاقت خلافت و وصایای من بود با است که اسامه در تحت رایت ایشان بودی چون رسول خدا  
 رفت رحلت و تا نفس آخر با جماعت است بر ایشان لعنت می کرد و این در جمیع کتب شما مسطور است و انکار این توان کرد  
 ن ابو بکر و عمر نوکر اسامه بودند و با وی نزاع و مخالف رسول الله کردند و رسول خدا بر ایشان لعنت کرده است

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على من لا نبي بعده  
خواجه بود ابراهيم و جميع علماء و شريفان حقایق سرور در زیر آفتاب گزیده بودند بعد از آن که  
خلیفه زمان این شکست ضعیف و ناکام از فضایل و مناقب اهل البیت رسول الله علیه السلام که  
اعمال ایشان آنچه در خاطر داشتیم بعلانیه بی حد و وحشتی ظاهر کردیم و الزام اعدای  
محبان و محمل بدان باین دولت مبین شده بود که این کثیر جعیر رسیده اگر خلیفه زمان طاعت  
قاسم دلیل نامیم و جزو کثرت نیست اهل البیت علیهم السلام و از فضایل ایشان چندان بگویم که  
بهر کس که در این خاندان بر می رویست که بوی فخر و کبر و غرور و حقیر گردید و حقیقت فریب ثابت کرد  
و در این و امرا و اعیان از موافق و موافقت که از مالک عالم آمده در آن مجلس بودند و حاضر گردیدند  
گفتند و در آن روز چهارصد کس بغیر از اهل البیت علیهم السلام اختیار کردند و حاضر گردیدند  
سادات اهل البیت نکردند و متعرض شیعیان اهل البیت نشد و بفرمود که حسین را و خواجه را خلق  
مقال در طلائع از خلیفگی بطریق که شرط شده بود حسین و خواجه وی دادند و توانش بسیار بود  
آهسته بزمی گفت که ازین شهر بیرون روید چرا که میخواهی بدانی که ترا ضایع گشته حسین و خواجه  
پوسیده که در مجلس وی شکفته و خوشحال بیرون آمدند و سپهر علم مارون که از محبان خاندان بود  
اهل البیت علیهم السلام داشتند و آنجا شمشیر و نواز شمشیر نمودند و ابراهیم شرمند و در  
جفا گشته با ابویوسف و شافعی در میان و دیگر که اینا تقلید بر سر و گردن کرده راه عده  
می نمودند از آن مجلس بیرون آمده حقایق بر ایشان می گزیدند و میخندیدند و سپهر علم مارون با ایشان  
خواجه خود و پنهانی با جمعی بسیار از شهر بغداد بیرون آمده متوجه مدینه رسول الله شدند و خود را بخدمت  
پیغمبر اسلام رسانید و بانی سادات اهل البیت الحمد لله علی لایت اهل البیت و الله بهم شمس الهدایه و بدرال  
اعیاد بهم التمام اللکمون فی الاول و الاخره مامل از لطافت عیمه و اعطاف جسمه شیعیان با صدمه  
و یوالیان خاندان طیبین و طاهرین آنکه این مخلص کمترین که مترجم این رساله شریف است بفتح فایده  
که مقصود این حقیر از قید این کلمات نه اظهار فضیلت و شهرت و اعتبار است بلکه استعاضای فاتحه و  
مطهر که این غریب مجرب عیوب و این حریق نازیده و نوب این سیاه کار تباد روزگار و این گرفت  
مدعی خیر یاد فرماید ان شاء الله تعالی و تم بالخیه لیسادات اجناسی اذکرونی فی دعای فان دعاء کم  
دعاء کم سفلیج الامانی و صباح المسرة و انجحاح بخوله و منه این رساله حسینیه با تمام  
تمت بالخییر



